

دکتر خاتمی: (ص ۱۵)

- * تولید و تولید؛
- * توسعه متناسب با عدالت؛
- * مبارزه با فقر؛
- * ورود زنان به کابینه؛
- * تحمل دگراندیشان و پذیرش تنوع اندیشه‌ها؛
- * تنش زدائی در سیاست خارجی؛
- * نهادینه کردن قانون و اجرای قانون اساسی؛
- * احترام به فرهنگ و مذهب اقوام

ناطق نوری: (ص ۲۰)

- * سرعت در خصوصی سازی؛
- * تجارت بجای تولید؛
- * ادامه ستیز با فرهنگ و هنر؛
- * زدوبند با انگلیس؛
- * ادامه مخالفت با آزادی احزاب و مطبوعات؛
- * زن ستیزی؛
- * ورود به پیمان تجارت بین المللی؛
- * تبدیل ایران به تاجر منطقه

جاسوسی، حادثه جوئی و تهدیدهای اخیر غارتگران و روحانیون بازاری، دلیل روشنی بر جدی بودن انتخابات ریاست جمهوری است!

مردم در برابر ارتجاع مذهبی-بازاری

انتخابات ریاست جمهوری که قرار است دوم خرداد ماه انجام شود، نه تنها صحنه رویارویی میان دو تکرش و دو برنامه سیاسی-اقتصادی، بلکه صحنه مقابله و مقاومت توده های میلیونی مردم به فقر و فلاکت کشیده شده ایران است، در برابر غارتگران اجتماعی، ارتجاع مذهبی، طرفداران خصوصی سازی، مجریان و مدافعان لیبرالیسم اقتصادی، زدوبند کنندگان با انگلستان و امریکا و بالاخره بازاری های غارتگری است، که در حزب موثلفه اسلامی جمع شده و پشت روحانیون قشری و طرفدار سرمایه داری تجاری سنگر گرفته اند. این مقابله ایست با مافیای "حجتیه" و فراماسونری انگلستان در ایران. مقابله ایست با مافیای اقتصادی که بنیاد مستضعفان را در اختیار گرفته، با جنایتکاری که نه تنها در زندان ها، نه تنها در خیابان و کوچه و معابر و سینما و ورزشگاه عمومی، بلکه در خارج از کشور نیز طراح و مجری انواع جنایات بوده اند و در معاملات اسلحه و زدوبندهای سیاسی و ضد ملی در سطح بین المللی نقش داشته اند!

با این تعبیر از انتخابات پیش رو، که مرور همه روزنامه های داخل کشور و پیگیری بی امان رویدادهای ایران، درستی آنرا تایید می کند، انتخابات آینده ریاست جمهوری نه آسان برگزار خواهد شد و نه تقلب و تحمیل آن ریاست جمهوری که مقابله با مردم و سرکوب جنبش مردم هدفش باشد، از سوی مردم به آسانی پذیرفته خواهد شد. بدین ترتیب، خیره سری ارتجاع و مافیای اقتصادی-سیاسی قدرتمند در جمهوری اسلامی، در تن ندادن به خواست مردم، می تواند به این مقابله اشکال دیگری بدهد، که قطعاً با انتخابات مسالمت آمیز تفاوت اساسی خواهد داشت!

برای درهم کوبیدن مقاومت "ارتجاع بازاری-مذهبی" در برابر خواست و اراده مردم و خنثی سازی انواع توطئه هائی که این طیف، برای نگهداشتن اهرم های قدرت در جمهوری اسلامی بدان متوسل شده و می شود، یگانه راه حل آگاهی بیشتر مردم و بسیج آنها برای شرکت در انتخابات است. باید در راه خنثی سازی توطئه های ارتجاع برای ایجاد رعب و وحشت و خانه نشین ساختن مردم در روز رای گیری با قدرت، وارد صحنه شد. باید با افشای چهره واقعی عمامه به سرها و یا بی عیا و عمامه هائی که با تحریک باورهای مذهبی مردم، توانسته اند انقلاب عظیم و همه خلقی بهمن ۵۷ را تا مرز نابودی هدایت کرده و غارتگری، واپسگرانی، استقلال فروشی، عدالت گریزی، فقر و فلاکت عمومی را بدان تحمیل کنند، هیچ فرصتی را از دست نداد. ارتجاع و سرمایه داری غارتگر نیز برای غلبه بر مردم و تکیه بر قدرت، تاکنون از هیچ فرصتی فروگذار نکرده و باز هم نخواهد کرد.

این نبردی است، که سرانجام باید سرنوشت نهائی انقلاب بهمن ۵۷ را روشن سازد: نبرد بین "مردم و انقلاب" در برابر "ارتجاع و ضد انقلاب".

بدنه سپاه در برابر فرماندهان بازاری

(ص ۴)

افشای زدوبند با انگلستان

(ص ۳)

اتحاد دو چپ

مذهبی و دگراندیش

(ص ۲۴)

وقتی کلیت

فراموش می شود

(ص ۲۵)

پیرامون رای دادگاه برلین

(ص ۲)

انتشار دیدگاه های

"چپ" در داخل کشور

(ص ۲۸)

پیرامون حکم دادگاه برلین

دادگاه رسیدگی به پرونده ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، در شهر "برلین" آلمان، سرانجام پس از چهار سال رسیدگی به پرونده این جنسایت، رای خود را صادر کرد. براساس رای این دادگاه بلندپایه ترین مقامات جمهوری اسلامی و از جمله وزیر اطلاعات و امنیت در تائید، تصویب و نحوه اجرای این ترور دست داشته اند. با آنکه دادگاه مستقیماً نام علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی را در حکم خود ذکر نکرد، اما نحوه تنظیم و اعلام حکم مذکور به گونه‌ای بود، که این دو و همچنین وزیر خارجه جمهوری اسلامی، در کنار حجت الاسلام علی فلاحیان، همگی بعنوان عضو کمیسیون ویژه عملیات ترور، در این تروز سهیم اعلام شده‌اند.

بدنبال صدور این رای، موجی از عکس‌العمل‌ها آغاز شد. سفرای آلمان و جمهوری اسلامی به کشورهای خود فرا خوانده شدند و بسیاری از کشورهای اروپائی نیز سفرای خود را فرا خواندند. از جانب نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی، بویژه جناح راست آن نیز، قطع مناسبات اقتصادی با جمهوری اسلامی خواسته شد.

در اینکه جمهوری اسلامی، در ترورهای خارج از کشور همانقدر نقش دارد که در ترور و اعدام و سر به نیست کردن‌های داخل کشور، جای هیچ تردیدی نیست، پیرامون نقش مستقیم و غیر مستقیم، کمتر و یا بیشتر بلند پایگان جمهوری اسلامی در این ترورها نیز هیچ انکار و حاشائی مورد پذیرش نیست. اگر جز این بود، حداقل آنها که در تمام این سال‌ها متهم به سازمان دادن و یا تائید این ترورها بوده‌اند، در یک مورد هم که شده، حاضر به همکاری برای یافتن، بازداشت و محاکمه متهمان می‌شدند! از جانب دیگر، وقتی نظیر این ترورها و عملیات جنایت آمیز، بی‌وقفه در داخل کشور جریان داشته و دارد، ادامه چنین عملیاتی در خارج از کشور به هیچ طریق نمی‌تواند بعید و بدیع باشد!

حکم دادگاه برلین را سران جمهوری اسلامی، نوعی تسانی دادگاه آلمان با محافل وابسته به صهیونیسم و آمریکا اعلام داشتند و دولت آلمان نیز کوشش بسیار کرد تا مناسبات یک دهه اخیر خود با جمهوری اسلامی را از زیر بار فشار این حکم بیرون بکشد. کاری که دولت جمهوری اسلامی نیز، علیرغم صحنه‌سازی‌های جناح راست حاکم بدان متوسل شد. در داخل ایران، ارتجاعی ترین جناح حکومتی، که معاملات و زودبندهایش با انگلستان روز به روز بیشتر افشا می‌شود، تلاش بسیار کرد تا با انواع صحنه‌سازی‌ها، مناسبات اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی و آلمان را بکلی تخریب کرده و زمینه‌های هر چه بیشتری را برای گسترش مناسبات با انگلستان و از این طریق آمریکا فراهم سازد. بدین ترتیب راست‌ترین جناح اپوزیسیون جمهوری اسلامی، یعنی سلطنت طلب‌های دو آتشه در خارج از کشور و ارتجاعی ترین جناح حاکم در جمهوری اسلامی، هر دو یک سیاست را به سود یک قطب دنبال کرد: مناسبات با انگلستان و آمریکا!

همچنان که در خارج از کشور، سخنگویان سلطنت طلب‌ها، برای تحت فشار گذاشتن هر چه بیشتر آلمان، قطع تمام مناسبات اقتصادی اروپا را با ایران خواهان شدند، در داخل کشور نیز ارتجاعی ترین جناح حکومتی، علیرغم تلاشی که از جانب حکومت و بصورت رسمی، برای جلوگیری از وخامت هر چه بیشتر مناسبات اقتصادی-سیاسی با آلمان و اروپا بعمل آمد، همین سیاست را پی گرفتند. آنها تظاهرات انصار حزب الله، تحصن معلولین شیعیانی جنگ در برابر سفارت آلمان، اجتماعی فرزندان قربانیان جنگ در اطراف سفارت آلمان، سخنان تحریک آمیز "حسین الله کرم"، رهبر انصار حزب الله مبنی بر ترورهای انتحاری در آلمان و اروپا را سازمان دادند. این طیف علاوه بر تلاش جهت جانسین ساختن انگلستان و آمریکا بجای آلمان در مناسبات سیاسی و اقتصادی، برای رسیدن به دو هدف دیگر نیز تلاش کرد:

۱- دور ساختن افکار عمومی مردم ایران از انتخابات ریاست جمهوری و اشغال صفحات اول مطبوعات ایران با اخبار این صحنه‌سازی‌ها؛

۲- کمک به تشدید فشارهای تبلیغاتی آمریکا و اسرائیل به سران کنونی جمهوری اسلامی و درعین حال نشان دادن خود به عنوان نیروی برتر و جانسین برای مذاکره!

آنها در جریان همین صحنه‌سازی‌ها، تلاش کردند تا خود را انقلابی تر از همه و حامی بسیجی‌ها، معلولین و جانبازان نشان داده و رای و

نظر آنها را برای انتخابات آینده جلب کنند. در این ماجرا، دست خون آلود و ضد ملی ارتجاعی ترین جناح حکومتی، برخی سران بازار، برخی روحانیون وابسته به بازار، هدایت کنندگان و مسئولین نهادهائی نظیر بنیاد مستضعفان و رهبری حزب مؤتلفه اسلامی و فرماندهان وابسته به بازار سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و امنیت، روزنامه‌های وابسته به این طیف و بویژه دو روزنامه رسالت و کیهان در کار بود و هست! به نمایش گذاشته شدن معلولین شیعیانی در مقابل سفارت آلمان در تهران، که به ابتکار و سازماندهی بنیاد جانبازان و کمیته امداد صورت گرفت، برپائی مجالس ختم و ترحیم از سوی بازاری‌ها در بازار تهران برای چند روز و برای فشار جهت قطع کامل مناسبات با آلمان، تلاش نمایندگان فراکسیون وابسته به روحانیت مبارز و مؤتلفه اسلامی، در مجلس، جهت قطع مناسبات با آلمان، که رهبری و هدایت همه آنها در اختیار ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری است، نمونه‌های قابل تامل و تعمقی است!

همچنان که نقش "کیهان" بعنوان ارگان تمام عیار وزارت اطلاعات و امنیت و سخنگوی شخص وزیر اطلاعات و امنیت و مشوق جنجال‌های اطراف سفارت آلمان نباید از نظر دور ماند!

اعلام حکم دادگاه برلین، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و در جریان اوج گیری کارزار انتخاباتی و تشدید آگاهی و بسیج مردم برای ایجاد تغییرات جدی در ساختار حکومتی و آغاز طرد عملی و مردمی ارتجاع و غارتگران، البته سئوالاتی را برای همه نیروهای مترقی و میهن دوست می‌توانست و باید همراه می‌آورد و بی‌آورد، که متأسفانه اینچنین نبود! همچنان که ارزیابی‌ها از تشدید فشار اقتصادی و سیاسی اروپا و آلمان به ایران نیز با درنگ و تعمق لازم در این ارتباط همراه نبود. پیگیری آشکار و تبلیغاتی دو سیاست از سوی آمریکا، میزان بی‌توجهی به مناسبات جهانی را بین این نیروها آشکار ساخت.

الف - وصل کردن رای دادگاه برلین، به انفجار عربستان و پایگاه سربازان آمریکا در این کشور، تشنج بسیار جدی در مناسبات جمهوری آذربایجان با ایران و زمزمه ضرورت ضربه نظامی به ایران، که هیچ نیروی ملی نمی‌تواند با آن موافق باشد، مگر آنها که با هواپیماهای آمریکائی می‌خواهند به ایران بازگردند!

ب - پیغام‌های آشکار و پنهان آمریکا برای سران جمهوری اسلامی* برای گفتگوی مستقیم و برقراری مناسبات.

گذشت چند روز از صدور حکم دادگاه و زمزمه بازگشت سفرای کشورهای اروپائی به ایران و تشدید افشاکاری علیه نیروهای طرفدار گسترش مناسبات با انگلستان و آمریکا، نشان داد، که در داخل ایران، اپوزیسیون رژیم و نیروهای مخالف سیاست‌های حاکم و ارتجاع حاکم، واقع بینانه‌تر از بسیاری از نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور به رویدادها نگاه می‌کنند. بدین ترتیب، بازگشت اخبار مربوط به کارزار انتخابات ریاست جمهوری به صفحات نخست مطبوعات داخل کشور و پیگیری برنامه‌ها و دیدگاه‌های کاندیداها، که بی‌وقفه حلقه محاصره ارتجاع را تنگ تر می‌کند، وقفه ایجاد شده در این زمینه را جبران ساخت. درعین حال که این دوران چند روزه، عملاً مشت نیمه باز ارتجاعی ترین جناح قدرتمند و حاضر در حکومت را بیش از پیش برای مردم و نیروهای پیرامونی حکومت باز کرد.

حکم دادگاه برلین، با آنکه در زمان و لحظه‌ای سئوال برانگیز صادر شد و می‌رفت تا صحنه کنونی و بسیار جدی کارزار انتخاباتی را به سود سازماندهندگان پشت صحنه ترورها و فجایع ضد ملی مخدوش ساز، اگر با هوشتیاری بیشتر اپوزیسیون خارج از کشور همراه شده بود، می‌توانست به جنبه‌ای پهلوتی برای افشای هر چه بیشتر دست‌های خونی ارتجاعی ترین جناح حکومتی تبدیل شده و بر انتخابات تأثیرگذار باشد. جنبه‌ای که هنوز و همچنان نیز می‌تواند گشوده شده و این رویداد را نیز تبدیل به ضربه‌ای واقعی برای به عقب راندن بازار، غارتگران، مافیای حجتیه، مؤتلفه اسلامی، ارتجاع مذهبی و روحانیون وابسته به این طیف کند! در ادامه همین روند است، که زمزمه این طیف برای سازش و اتحاد در درون نظام... به بهانه حکم دادگاه برلین را باید در نطفه خاموش ساخت! و اجزای نسل، ارتجاع و غارتگران خود را از زیر افشاکاری‌ها و طرح آنها از سوی مردم بیرون بکشد!

* پیغام آمریکا -

روزنامه "ارزش‌ها"، که ارگان "جمعیت ارزش‌ها"، تحت رهبری حجت الاسلام ریشه‌ری است، در تهران نوشت: به رغم فضای تبلیغاتی وسیع به بهانه رای دادگاه برلین، امریکائی‌ها از طریق برخی واسطه‌ها اقدام به ارسال پیام به مسئولان سیاسی ایران کرده‌اند. امریکائی‌ها از طریق یک کشور اروپائی مستقل از اتحادیه اروپا، ابراز آمادگی و علاقه برای گفتگوی سیاسی با ایران کرده‌اند!

افشای غافگیر کننده مذاکرات پنهان لاریجانی در لندن!

براون: آیا حجم پول بالای در گردش باعث نگرانی شماس؟
لاریجانی: بله، بایستی سیاست اقتصادی و پولی محکمی داشته باشیم.
اقداماتی در این جهت خصوص انجام خواهیم داد. (اشاره او به دولت آینده تحت
هدایت ناطق نوری است.)
براون: قیمت گذاری نفت و پیش بینی آن در مجلس چطور بود؟
لاریجانی: مجلس روی ۱۸ دلار بوده را تنظیم کرد، ولی دولت نظرش بر ۱۵
دلار بود.

«چین براون: ...حتما در مصاحبه مطبوعاتی جنابعالی سؤالات مشابهی
(درباره سلمان رشدی و بیانیه بنیاد ۱۵ خرداد) از سوی خبرنگاران مطرح
شد، جواب شما چه بود؟

لاریجانی: مسئول بنیاد ۱۵ خرداد آقای صانعی است و ایشان یکی از
اعضای مجمع روحانیون مبارز می باشد و مجمع روحانیون مبارز هم از
کاندیداتوری آقای خاتمی حمایت کرده است. تندروها می خواهند به آقای
ناطق نوری فشار آورده تا از مواضع قبلی خود عدول نماید. با مواضع
آقای... (تمام ناطق نوری در «کار و کارگر» حذف شده، اما در متن سند
آمده است) و من هم آشنا هستید. ما تغییر مواضع نداده ایم. حداکثر باید
انتظار داشت که آقای... در برابر این فشارها سکوت اختیار نماید و گرنه
نباید انتظار معجزه از ایشان داشت...

چین براون: جنابعالی از حامیان جدی آقای... (ناطق نوری) بوده و در این
جهت تلاش می نمائید. درباره آقای ریشهری تا حدی مطلع ام، درباره آقای
خاتمی بفرمائید.

لاریجانی: انتخابات جدی در پیش داریم، آقای خاتمی یک فرد فرهنگی و
شخصیت برجسته ای است در بین روشنفکران و هنرمندان و هم طرفداران
زیادی دارد. آقای خاتمی کاندیدای جناح تندرو می باشد. صانعی، رئیس
بنیاد ۱۵ خرداد هم جناح آقای خاتمی است، که امروز درباره جایزه
موضوعی را مطرح کرده است.

چین براون: تحمل آقای خاتمی نسبت به آزادی بیان و مطبوعات تا چه حد
می باشد؟

لاریجانی: خاتمی شخصا اهل تسامح و تحمل می باشد، ولی گروهی که وی
را حمایت می کنند افراد تندرویی هستند. من نه اشغال سفارت امریکا در
تهران را تایید می کنم و نه اذیت و آزار دیپلمات های ایرانی در اروپا.
افرادی که از آقای خاتمی حمایت می کنند از اشغال سفارت امریکا در
تهران حمایت نموده و آن را تایید می کنند ولی افراد لیبرالی مثل من آنرا
تایید نمی کنند. معتقدم باید طبق اصول و مقررات بین المللی با مسائل
برخورد نماییم...»

لاریجانی: وضع دولت، حزب محافظه کار و جان میجر را چطور می بینید؟
(ظاهرا انگلوفیل ها در تهران نگران تغییرات در دولت انگلیس و مناسبات خود
هستند.)

براون: از نظر تکنیکی باید بی طرفانه برخورد نمود و بصورت نماینده دولت حاکم
عمل نمایم ولی قطعاً نظرات شخصی درباره اوضاع داخلی داریم. پیروزی حزب
محافظه کار در انتخابات آتی غیر ممکن نیست ولی بسیار بعید می باشد، نظر
سنجی ها همه پیروزی حزب کارگر را پیش بینی می کنند، البته همیشه
نظرسنجی ها را نباید نظر قطعی همه مردم دانست. از سوی دیگر پیروزی با
وضعیت فوق العاده برای حزب کارگر متصور نیست و بنابراین شکست محافظه
کاران فضاقت بار نخواهد بود.

لاریجانی: تغییر دولت چه اثراتی در سیاست خارجی خواهد داشت؟
براون: سیاست خارجی، خصوصا در منطقه خاورمیانه، اولویت اصلی برای حزب
کارگر نخواهد داشت. اروپا اهمیت خود را در سیاست خارجی خواهد داشت.
تفاوت زیادی در نگرش اقتصادی و یا نظارت بر سیاست پولی نخواهد بود. حزب
کارگر در سیاست های بهداشتی و آموزش و پرورش با حزب محافظه کار
متفاوت خواهد بود. در منطقه خلیج فارس همه دولت ها در حد خود برای دولت
انگلیس مهم خواهند بود. مشکلات در بغداد را چگونه تفسیر می کنید؟

لاریجانی: (کسانی که خطاب به نیروهای بی خبر از همه جای بسیجی و حزب
الهی و معلول و از جنگ جان سالم بدر برده، صدام را امریکائی خطاب معرفی
می کنند و نگران حذف روحانیت از صحنه هستند، در پشت صحنه،
نمایندگانشان چه پیشنهاداتی دارند و حاضر به چه نوع زدو بند هستند و ایران را
چگونه درگیر مناقشات و جنگ های منطقه ای می کنند) فشار اصلی بر صدام
حسین فشار داخلی است. حزب بعث در جهت تثبیت خود با مشکلاتی روبروست،
صدام مشکلات خانوادگی دارد، البته این مشکلات صدام را به زانو در نخواهد
آورد. صدام حتی با حفظ قصر خود، دست از حاکمیت بر نخواهد داشت. ایران،
انگلیس و آمریکا می توانند یک نوع سیاست دسته جمعی را در قبال عراق
دنبال نمایند. نیاز به اعزام نیروی نظامی نیست. می توانیم به گروه های میانه رو
عراقی کمک کنیم، بشکلی که منافع غرب نیز تهدید نشود.

هفته نامه ای بنام «پنجشنبه ها» در تاریخ ۲۸ فروردین در یک اقدام
کم سابقه در جمهوری اسلامی، متن مذاکرات پنهان «محمد جواد لاریجانی» با
ماموران انگلیسی در لندن را منتشر ساخت. روزنامه «کار و کارگر» چاپ تهران،
که در تیراژ بسیار وسیعی در ایران منتشر می شود، بلافاصله این متن را به نقل
از «پنجشنبه ها» در عنوان بزرگ منتشر ساخت. افشای این مذاکرات، در حقیقت
پرده از زدو بند و پیغام «ناطق نوری» برای انگلیس ها و جلب حمایت آنها از
رسیدن وی به ریاست جمهوری برداشت. این در حالی است که آیت الله مهدوی
کنی، با تمام نیرو برای بر کرسی ریاست جمهوری نشانند: ناطق نوری وارد میدان
شده است. او در یک سخنرانی کم سابقه در حوزه علمیه مشهد گفت که ناطق
نوری شایسته ترین کاندیدا برای ریاست جمهوری است و بزودی حوزه علمیه قم
نیز از او حمایت خواهد کرد. مناسبات بسیار قدیمی «آیت الله کنی» با لئو اعظم
فراماسونری ایران «جعفر شریف امامی»، رئیس مجلس سنای شاهنشاهی که در
لندن اقامت دارد، خود سند گویائی از دلیل و انگیزه آیت الله کنی در حمایت
از ناطق نوری است! آیت الله کنی، در تمام طول سال های بعد از انقلاب، با
سفرهای مکرر به انگلستان و اقامت در لندن و دیدار با مهندس جعفر شریف
امامی، از چنان موقعیتی در انگلستان برخوردار شده است، که رادیو بی بی
سی، بی وقته او را «آیت الله پرنفوذ جمهوری اسلامی» خطاب می کند!
(پیرامون تجدید سازمان فراماسونری در ایران به مقاله ای که از سوی اتحاد چپ
دمکراتیک ایران در داخل کشور انتشار یافته، در همین شماره مراجعه کنید)

رادیو بی بی سی، در برنامه شامگاهی ۲۰ آوریل خود، ضمن اشاره
به افشای مذاکرات لاریجانی با انگلیس ها در مطبوعات ایران، در تفسیر
انتخابات آینده ریاست جمهوری در ایران گفت که «... بدین ترتیب می توان گفت
که ناطق نوری برای رسیدن به ریاست جمهوری با دشواری روبرو شده است!»

بصورت همزمان، مشروح این سند نیز به «راه توده» رسید، که
بخش هائی از آنرا، که در «کار و کارگر» چاپ نشده نیز همراه با متن منتشره
در «کار و کارگر» در زیر می آوریم. این سند، حکایت از مناسبات و زدو بندهای
روحانیون انگلوفیل، موقوفه اسلامی، بازار و ناطق نوری یا انگلستان دارد، که
واسطه آن، در این مرحله محمد جواد لاریجانی بوده است. این سند، حکایت
کاملی است از سرسپردگی و جاسوسی از یکسو و جلب حمایت انگلستان برای به
پیروزی رساندن ناطق نوری در انتخابات آینده ریاست جمهوری، از سوی دیگر.
هر میهن دوستی، حق دارد و باید از حکومتی که برجسته ترین دانشمندان و
میهن دوستان واقعی ایران را که کادر رهبری حزب توده ایران بودند، همراه
صدها توده ای، باتهام سراپا دروغ جاسوسی برای اتحاد شوروی به جوخه اعدام
سپرد، امثال امیر انتظام را باتهام جاسوسی ۱۷ سال در زندان نگهداشت و...
سؤال کند: در پاسخ به این سند چه دارید که بگوئید؟

در همان حال باید از تمام نیروهای پیرامونی حکومت و حتی درونی
حکومت، که هنوز از استقلال جمهوری اسلامی سخن می گویند، پرسید: تبدیلی
ایران به مستعمره انگلستان، یعنی استقلال؟

از امثال آیت الله مهدوی کنی، که نگران تبدیلی سرنوشت انقلاب
بهمین به انقلاب مشروطه و حذف روحانیت از صحنه است، باید پرسید: مگر
روحانیون سرسپرده انگلیس با انقلاب مشروطیت همان نکردند که نسل جدید
روحانیون گوش به فرمان انگلستان می خواهند چنان کنند؟ امثال آیت الله کنی
نگران تکرار انقلاب مشروطه هستند و یا نگران رسوائی مناسبات بین المللی
خود؟ آیت الله کنی نگران افشای روحانیون انگلوفیل است، یا حذف روحانیون؟
سند را باهم بخوانیم:

«تاریخ ۲۱/۱۱/۷۵-لندن

نیک براون، رئیس اداره خاورمیانه وزارت خارجه انگلیس بدنبال دیداری
که در ایران داشته (این دیدار تاکنون افشا نشده بود!)، درخواست کرد در محل
سفارت به دیدن آقای لاریجانی بیاید. اهم مطالب:

(قسمت اول سند، پرسش و پاسخی در حد رئیس و مرئوس است که
در روزنامه «کار و کارگر» نیز منتشر شده است. یعنی قسمت مربوط به دکتر
خاتمی، افزایش جایزه قتل سلمان رشدی. در اصل سند که در اختیار ماست، همه
جا، نام ناطق نوری ذکر شده است، اما روزنامه «کار و کارگر» بجای اسم ناطق
نوری، چند نقطه گذاشته است. آنچه را در گیومه می خوانید در روزنامه «کار و
کارگر» چاپ شده است و بقیه مطالب را ما از اصل سند استخراج کرده ایم)

تضادهای درون سپاه

سپاه پاسداران نهادی است برآمده از درون انقلاب بهمن و سرنوشت آن و صف بندی های فعلی در درون آن متعکس کننده نبردی است که حزب ما، از همان ابتدا آنرا بخشی از نبرد که بر که نامید.

عمده ترین و در حال حاضر حادترین تضاد در درون سپاه و صفوف آن، ناشی از شکاف طبقاتی موجود در جامعه و انعکاس آن در صفوف سپاه است. در حالیکه بخش ناچیزی از فرماندهان بالای سپاه، در کنار بازاری ها و روحانیون حامی بازار فریه شده و ثروت های افسانه ای اندوخته اند، اکثریت قاطع اعضای سپاه که با هدف دفاع از انقلاب و آرمان های آن به سپاه پیوسته اند، سرنوشتی همانند توده های میلیونی که انقلاب کردند، دارند.

پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، فرماندهان بالای سپاه موفق شدند، یکی از بزرگترین امتیازات را از روحانیون و بازار بگیرند. این امتیاز در ظاهر عوام فریبانه، افزایش خود کفائی سپاه و بالا بردن آمادگی آن صورت گرفت و به بدین ترتیب تلاش شد، تا سپاه از نظارت دولت و قوه مقننه خارج شده و دست سپاه در استفاده از هر سیاست و اهرمی برای تامین بودجه مورد نیازش باز گذاشته شود.

بموجب این تصمیم، سپاه پاسداران بطور مستقیم درگیر مجموعه ای از فعالیت های سود جویانه شد. در حال حاضر شبکه وسیعی از شرکت های وارداتی، صادراتی، خدماتی، ساختمانی تحت پوشش سپاه پاسداران فعالیت می کنند. نمونه هایی از فعالیت وسیع شرکت های وابسته به سپاه را در اینجا ذکر می کنم:

۱- سپاه بطور غیر مستقیم، از طریق بنیاد مستضعفان در نیویورک، مرغ امریکائی تولید شده بوسیله شرکت "تایسون" را وارد می کند. این شرکت در ایالتی که رئیس جمهور فعلی امریکا "کلینتون" از آنجاست، قرار داشته و دختر "تایسون" مشاور اقتصادی کابینه کلینتون است.

۲- صنایع وابسته به سپاه تولید کننده اصلی بشقاب های ماهواره ای هستند. قبل از تصمیم مجلس شورای اسلامی مبنی بر غیر قانونی اعلام کردن آنتن های ماهواره ای، این بشقاب ها مستقیما با استفاده از آهن سفید وارداتی سپاه، در تأسیسات سرخه حصار متعلق به سپاه تهیه می شد. پس از تصمیم مجلس مبنی بر ممنوع بودن این بشقاب ها و پس از آنکه فرماندهان سپاه سوده های کلان را در این ارتباط به جیب زدند، آهن سفید وارداتی از طریق سپاه در اختیار تولید کنندگان به اصطلاح مستقل که مرکز آنها عمدتا در منطقه انهریه تهران است، قرار گرفت.

۳- شرکت های وابسته به سپاه، از طریق سنگاپور، تجهیزات الکترونیکی ساخت امریکا را وارد ساختند.

۴- خبر درگیری فعال سپاه در ساختمان بزرگ راه تهران- شمال که اخیرا اعلام شد، ابعاد وسیع فعالیت های اقتصادی فرماندهان سپاه را نشان می دهد، که البته در این زمینه بنیاد مستضعفان و شخص محسن رفیق دوست نقش مهمی را ایفاء می کند. او فرماندهان سپاه پاسداران را در این طرح ها شریک کرده و پول به آنها می رساند. این فعالیت ها، غیر از معاملات تسلیحاتی سپاه با کشورهای مثل انگلیس، آلمان، فرانسه، بزریل، کره شمالی، چین و ترکیه است، که در همه آنها، ریش و سبیل فرماندهان سپاه پاسداران چرب می شود!

سیاست "خودکفائی اقتصادی سپاه" حیل های بود که نیروهای مخالف اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبنی بر دولتی کردن تجارت خارجی، در جهت خنثی کردن یکی از مزایای مخالفت با غارتگری بازار، اعمال کردند. در نتیجه این سیاست، گروه کوچکی از فرماندهان رده های بالای سپاه شریک غارتگری بازار کرده و تا به امروز توانسته است تمایلات عدالت خواهانه اکثریت اعضای سپاه را کنترل کند.

فعالیت های مستقل سپاه در زمینه های اقتصادی، به شکاف طبقاتی عظیمی در صفوف آن انجامیده است. اقلیت دزد و فاسد سپاه، از امکانات رفاهی چشمگیری برخوردار است. آنها در حالیکه صاحب واحدهای مسکونی و تجاری بیشماری شده اند، در واحدهای مسکونی سپاه در شهرک های "گویزان" و "امید" در واحدهای چهار تا شش اتاقه زندگی کرده، با اتومبیل های آخرین مدل وارداتی مجهز به بیسیم بین تهران و ویلاهای شخصی خود در شمال رفت و آمد کرده و فرزندان شان در آموزشگاه های اسلامی خصوصی مجهز به پیشرفته ترین وسائل آموزشی، تحصیل می کنند. یکی از این مدارس ویژه را در خیابان "دولت" تهران می توان دید که دانش آموزان آن، با محافظ به مدرسه آمده و به خانه باز می گردند.

آیا سپاه پاسداران آنگونه که در خارج از کشور و

متأسفانه بنام حزب توده ایران تبلیغ می کنند

"لومپن پرولتاریا"ست؟

بدنه سپاه، در برابر

فرماندهان وابسته

به بازار!

رققای راه توده!

اخیرا توسط یکی از آشنایانی که بنابر دلالتی، کمی با مسائل نیروهای نظامی جمهوری اسلامی آشناست، نامه ای از داخل کشور و در ارتباط با حال و روز سپاه پاسداران دریافت داشتم. دریافت این نامه که در ارتباط با نقش سپاه در جریان انتخابات دوره پنجم مجلس است، همزمان شد با نوشته "چپ نمائی و حزب توده ایران" در راه توده. ابتدا از اینکه دیدم در خارج از کشور، در مقابل برخی تمایلات غیر توده ای ایستاده آید، خوشحال شدم. "چپ نمائی" هایی از آن دست، که شما در ارتباط با نشریه "نامه مردم" مطرح کرده بودید، البته تنها در خارج از کشور دوام می آورد و در داخل کشور، تا آنجا که من اطلاع دارم، در برابر آفتاب واقعیت های روزانه، مثل برف آب می شود. رد پای این گرایشات چپ روانه را در طرح برنامه ای که اخیرا برای حزب توده ایران منتشر شده است، می توان دید. در اینجا، ضمن نگاهی به یک بند از این برنامه، بعنوان شاهد، برخی از قسمت های نامه دریافتی خودم را هم با شما در میان می گذارم. اگر صلاح دیدید، می توانید این نوشته را چاپ کنید. در اینصورت انتخاب مطالب و اسناد ارسالی با خود شما!

(راه توده: ما تنها چند بخش کوتاه از مطلب ارسالی را باضافه برخی ضمیمه ها حذف کردیم)

« طرح برنامه ای که بنام حزب منتشر کرده اند، بصورت مکانیکی و بیگانه با اسلوب علمی، اعلام می کند که "لومپن پرولتاریا" نیروی اصلی تشکیل دهنده سپاه پاسداران است و براساس چنین تحلیلی و بدون توجه به ساختار سپاه در این لحظه و تضادهای موجود در آن، در دو جا انحلال آنرا بعنوان یکی از اهداف حزب توده ایران اعلام می کند.

برخلاف تحلیل باصطلاح طبقاتی نویسنده طرح برنامه، اکثریت قاطع اعضای سپاه را هنوز افراد متعلق به اشرار میانی، زحمتکش و فقرای شهری و روستائیان تشکیل می دهند. "لومپن پرولتاریا" و افراد بی طبقه در حاشیه شهرها نه تنها با سپاه رابطه خوبی ندارند، بلکه بعنوان اهرم مافیای اقتصادی فعال در جامعه عمل می کنند. گذری به مناطق فعالیت مافیای اقتصادی که در تجارت و فروش دارو، نوارهای ویدئویی، موسیقی وارداتی، مواد مخدر، اجناس قاچاق و خرید و فروش اجناس دزدی، کاپن های دولتی و دست به دست کردن کالاها مورد نیاز زحمتکش و افزایش مصنوعی قیمت ها فعال است، حضور آن قشری را که ما "لومپن پرولتاریا" می نامیم می توان دید. در سراسر منطقه جنوب سه راه آذری، یافت آباد، میدان رازی، میدان شوش، خیابان ناصر خسرو، خیابان خیام، بوذرجمهری و حوالی بازار مافیای اقتصادی از این قشر در جهت زر اندوزی خود بهره می گیرد. بزه کاران دستگیر شده و دستبند به دست در مجتمع های قضائی میدان شوش و یافت آباد، عمدتا از نظر جایگاه طبقاتی، تعلق به این قشر دارند. یکی از برخورد های موجود بین این قشر و سپاه پاسداران را در برخورد قشری سپاه به نوارهای موسیقی مورد علاقه این قشر می توان دید. این نوارها عمدتا در لوس آنجلس تهیه شده و به این شبکه رسانده می شود. برخورد قشری سپاه به مشروبات الکلی، و بقول لومپن های واقعی، آب شنگولی نیز درگیری دیگری است بین این قشر و سپاه پاسداران.

شعار انحلال سپاه، تضادهای درونی سپاه را به نفع فرماندهان وابسته به جناح راست تضعیف کرده و اکثریت اعضای سپاه را که مخالف سیاست‌های نولیبرالی هستند، به سمت جناح راست می‌راند. این آن نکته مهمی است که هیچ نیروی مترقی و میهن دوستی نباید آنرا فراموش کند.

نگاهی به بخش دیگری از نظرات "جمشید"

طاهری پور، از رهبران سازمان اکثریت

"دولت تامین اجتماع"

از رویا تا واقعیت!

الف. آذرتک

از جمله پیامدهای تبدیلی کشورهای سابق سوسیالیستی در شرق اروپا و اتحاد جماهیر شوروی به کشورهای سرمایه داری، فروپاشی باورها و دانسته‌ها و اندوخته‌های ذهنی و ناکافی برخی از رهبران سازمان‌های چپ ایران است. زلزله‌ای که در مهاجرت سقف برخی از سازمان‌های چپ را بر سر رهبران این سازمان‌ها فرو ریخت، البته در داخل کشور، با چنین شدتی بوقوع نپیوسته است. عوارض دردناکی که در مهاجرت شاهدش هستیم، در داخل کشور نمودی اینچنینی نداشته است. با آنکه انبوه رویدادهای ایران، چنان است که مجال برای پرداختن به مسائل مطرح در مهاجرت باقی نمی‌گذارد، اما از آنجا که اگر گفته و نوشته نشود، پاره‌ای از نظریه سازان جدید در سازمان‌های چپ، ممکن است دیگران را مجاب شده و خود را محق ارزیابی کنند، چاره‌ای جز پرداختن به برخی از این نظرات نیست. بویژه آنجا که این نظرات با اطلاعات غلط و نادرست همراه شده و به نشریات مهاجرت راه می‌یابد و بیم آن می‌رود که باورهای را همراه آورد.

جمشید طاهری پور، از رهبران شناخته شده سازمان فدائیان خلق ایران ساکتریت است، که پس از اتحاد تام و تمام حزب توده ایران و سازمان اکثریت، مسئولیت بخش بسیار مهم ایدئولوژیک سازمان مذکور را برعهده گرفت. حال ببینیم ایشان در مهاجرت مبلغ چه نظریاتی شده است و در زیرسقف فروریخته‌ای که در بالا به آن اشاره کردیم، چگونه می‌اندیشد. وی در سخنرانی که برای جمعی از کادرهای این سازمان ایراد کرده و متن آن در نشریه کار شماره ۱۴۸ منتشر شده است، ضمن تبلیغ دوری گزیدن از ارزیابی‌ها و تحلیل‌های طبقاتی، روند ایدئولوژی زدانی در سازمان خود را توصیه می‌کند. او پس از ستایش از همکاری و اشتراک مساعی "بیسمارک"، صدر اعظم آلمان و بنیانگذار حزب سوسیال دمکراسی آلمان می‌گوید: «...برآیند مجموعه این جنبش‌ها و علایق نیروهای اجتماعی متنوع و مختلف بود که موجبات برآمد دولت‌های تامین اجتماعی، در یک رشته از جوامع پیشرفته اروپا را فراهم ساخت. رهبری این دولت‌ها، تنها در مقطعی در دست سوسیالیست‌ها بوده است. از همین اندازه حقایق که قابل تحقیق اند، استنتاج‌هایی می‌توان بدست داد که برای هر فعال سیاسی جنبش چپ از اهمیت فراوان برخوردار است...»

علاقمندان به ادامه این نظریه می‌توانند، به اصل مقاله در نشریه کار مراجعه کنند. نگارنده این سطور تعارف آتای طاهری پور را پذیرفته و "حقایق" را که او مطرح کرده "تحقیق" کرده است. در اینجا بخشی از نتایج تحقیق خود را که بعلاوه محدودیت صفحات "راه توده" بناچار به برجسته ترین نمونه دولت‌های تامین اجتماعی، یعنی مدل سوئد، محدود خواهد ماند را با کادریایی مخاطب ایشان در میان می‌گذارم. تحقیق من نشان می‌دهد که طاهری پور خلاف می‌گوید.

نمونه سوئد به تنهایی نشان می‌دهد که این ادعا که رهبری دولت‌های تامین اجتماعی تنها در مقطعی در دست سوسیالیست‌ها بوده است

در کنار این اقلیت، اکثریت اعضای سپاه در کنار زحمتکشان کشور درگیر نبرد سخت برای گذران زندگی هستند. بسیاری از اعضای سپاه در خود تهران، با وجود اینکه همسرانشان نیز در مدارس و بیا بیمارستان‌ها کار می‌کنند، قادر به گذران امور ابتدایی زندگی نبوده و مجبورند بعد از ظهرها به مسافركشی و یا دست فروشی بپردازند. افرادی، حتی در بخشی از سپاه که مسئول دفاع ضد موشکی است و دوره‌های تخصصی در کره شمالی و چین دیده‌اند، وجود دارند که از روی ناچاری درکنار شغل اصلی خود، به دستفروشی البسه در بازار اشتغال دارند. اکثریت اعضای سپاه در بهترین حالت با موتورسیکلت رفت و آمد کرده و فرزندانشان در مدارس دولتی یا همه کمبودهای آن درس می‌خوانند. بسیاری از خانواده‌های وابسته به سپاه، برای استفاده از طرح‌های آینده، که بنوعی آن مبلغی بین دو تا هفت هزار تومان به شاگردان ممتاز رده‌های مختلف تحصیلی تعلق می‌گیرد، از این اداره به آن اداره دویده و امضای این و آن مسئول را جمع می‌کنند، تا شاید دو هزار تومان کمک هزینه تحصیلی دریافت دارند.

تضاد اقتصادی فوق، اخیراً به عمیق‌تر شدن اختلاف نظرهای سیاسی در صفوف سپاه انجامیده است. بیاد دارید که بدینسال فرمان آیت الله خمینی، شرکت سپاه در فعالیت‌های سیاسی ممنوع اعلام شد. طی انتخابات اخیر (مجلس پنجم) برخی از فرماندهان سپاه، برخلاف فرمان مسوره نظر، مستقیماً به تبلیغات سیاسی به نفع جناح راست پرداختند. این فرماندهان که مستقیماً در سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی و تجارت خصوصی جناح راست ذینفع اند، با استفاده از مراسم صحفگاهی به تبلیغ به سود نامزدهای جناح راست پرداختند. این سمت‌گیری و حمایت علنی و مستقیم برخی از فرماندهان سپاه عکس‌العمل دوگانه‌ای را در سپاه برانگیخت. از یک طرف اعضای سپاه ضمن اشاره به فرمان آیت الله خمینی، نسبت به سخنرانی‌های برخی فرماندهان اعتراض کرده و مطرح کردند که اگر آن فرمان دیگر معتبر نیست، آنها هم باید بتوانند در فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند. در همین ارتباط اعتراضات وسیعی در مراکز سپاه در غرب و شرق تهران و منطقه افسریه گزارش شد. از طرف دیگر، بدینسال باطل اعلام شدن انتخابات در تعدادی از شهرها، اعضای سپاه در همین شهرها داوطلب نمایندگی در مجلس شورای اسلامی شدند و به میدان کشیده شدن فرماندهان سپاه توسط جناح راست، عکس‌العملی را در بدنه سپاه بوجود آورد که بیم و هراس جناح راست از آن بیش از بخت اولیه در انتخابات بود. مسئولان سپاه، این پیشنهاد را به بالا منتقل کردند. پس از جنگ و جدل‌های پشت صحنه، که برخی از آنها حتی به صفحات روزنامه‌های اسلام و عصرما نیز راه پیدا کرد، با دخالت مستقیم مقام رهبری، با پیشنهاد نامزدی افراد سپاه برای مجلس مخالفت شد و بدین ترتیب فعلاً روی یکی از تضادهای اساسی سرپوش گذاشته شد.

در چارچوب استقلال اقتصادی سپاه، این نهاد از حوزه سیستم بازرسی کشور خارج بوده و درباره دخل و خرج خود به هیچ نهاد و ارگانی جوابگو نیست. در حالیکه واحدهای مشابه در درون ارتش تابع سازمان بازرسی کشوری بوده و همه ساله به حساب دخل و خرج آنها رسیدگی می‌شود. این دوگانگی برخورد، یکی از دلایل اصلی تشنج و تضاد موجود بین این دو نهاد است. تضادی که براساس گزارش‌های موقت، سازمان‌های جاسوسی خارجی با استفاده از آن توانسته بودند در دو مورد به درون ارتش رسوخ کنند.

ساختار سپاه

این نظر که سپاه را تنها بمثابه ارگان سرکوب رژیم فرض کرده و در راستای مبارزه برای آزادی‌ها، بدون توجه به تضادهای موجود در درون سپاه، خواهان انحلال آنست، نظری چپ روانه و غیر واقعی است. امروزه سپاه بر اساس فاکت‌های غیر قابل انکار که برخی از آنها نیز در اختیارماست، در کنار وظائف مربوط به حفظ رژیم در برابر تهدیدهای داخلی، بخش اساسی سیستم دفاع نظامی کشور را تشکیل می‌دهد. در این مورد می‌توان از واحدهای هوانیروز، دریایی، زمینی و سیستم موشکی و ضد موشکی کشور نام برد. موشک‌های اسکاد-ب و اسکاد-س خریداری شده از چین و کره شمالی و واحدهای تولید موشک "تندر"، "شاهین" و "ایران موشک" همگی تحت نظارت سپاه فعالیت می‌کنند.

بدین ترتیب، شعار انحلال سپاه پاسداران، در حال حاضر عمدتاً با استقبال مراکزی در خارج از کشور روبروست که نسبت تمامیت ارضی ایران، نقشه‌هایی در سر دارند و از جنگ داخلی و تجزیه ایران حمایت می‌کنند. درعین حال که این شعار، خود موجب عدم تشدید برخوردها و افشای فرماندهان وابسته به بازار و حذف آنها می‌شود. در واقع این شعار را جناح راست به لولونی برای گوش به فرمانی بدنه سپاه از فرماندهان تحت کنترل بازار تبدیل کرده است و باید به هر طریق از آن فاصله گرفت و بدنه سپاه را به جنبش مردم وصل کرد. آنها که درخارج از کشور، اینس نوع شعارها را از خودشان درمیا آورند، بجای طرح شعارهایی از این دست، بهتر است که در کنار نیروهای مترقی داخل کشور، برای بدست آوردن آزادی‌ها و حکومت قانون مبارزه کنند.

شمار زیادی از کمونیست‌های سوئدی در دوران جنگ در اردوگاه‌های نظامی زندانی شده و توزیع نشریات کمونیستی از طریق وسائل نقلیه عمومی و پست ممنوع اعلام شده بود.

پس از پایان جنگ، حزب سوسیال دمکرات سوئد فعالانه در جنگ سرد شرکت کرد. در دفاع از سرمایه‌داری جهانی، دولت‌های تحت کنترل این حزب، فعالانه در تحریم اقتصادی شوروی که به ابتکار ایالات متحده سازمان یافته بود، شرکت کردند. در این دوران، این حزب واسطه انتقال کمک‌های مالی "سیا" به اتحادیه‌های سوسیال دمکرات در فنلاند بود. یکی از بزرگ‌ترین مراکز مخابراتی برای حمله اتمی احتمالی به شوروی در سوئد مستقر بود. همچنین خارج از نظارت پارلمانی و تحت رهبری مستقیم رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد، آژانس محرمانه‌ای (IB) ایجاد شده بود که در ارتباط مستقیم و همکاری با سیا، موساد و سازمان جاسوسی آلمان غربی بود. دو روزنامه نگاری که وجود آنها برای اولین بار افشا کردند، بلافاصله بازداشت و زندانی شدند.

همکاری حزب سوسیال دمکرات سوئد، با "سیا" در اواسط دهه هفتاد، در ارتباط با انقلاب پرتغال، یکبار دیگر علنی شد. این حزب علناً انقلاب پرتغال را بعنوان انقلاب کمونیستی محکوم کرد و فعالانه در کنار "ماربوساز" سوسیال دمکرات قرار گرفت. دولت سوئد و این حزب هیچگونه مخالفتی با استقرار ناوگان دریایی آمریکا در بیرون مرزهای آبی پرتغال، از خود نشان ندادند و زمانی که "سوساز" با همکاری "سیا" موفق شد، تهدید علیه مالکیت خصوصی در پرتغال را از بین ببرد، تبریکات حزب سوسیال دمکرات سوئد، سریعاً مخابره شد.

چنین‌اند نمونه‌هایی تاریخی از آنچه آقای طاهری پور سعی دارد بعنوان یکی از پرنسپ‌های هویت تحت عنوان همبستگی با جنبش سوسیالیستی بین‌المللی در سازمان فدائیان ایجاد کند.

داده‌های اقتصادی به روشنی نشان می‌دهند که "علاقه مشترک" مورد نظر طاهری پور در نهایت، بطور یکجانبه بسود طبقه سرمایه‌دار شکل می‌گیرند. در حال حاضر، اقتصاد سوئد با بی‌سابقه‌ترین بحران تاریخ معاصر آنکشور روبروست. تولید صنعتی کاهش یافته و نزدیک به یک پنجم مشاغل صنعتی از بین رفته‌اند. نرخ بالای ورشکستگی موسسات تولیدی، بحران عمیق سیستم بانکی کشور و ۱۴ درصد بیکاری، از ویژگی‌های این بحران اقتصادی هستند.

بنا به گزارش‌های آماری دولت سوئد، دو درصد ثروتمندان آنکشور، ۶۲ درصد کل سهام در بازار بورس استکهلم را در اختیار دارند. ۲۵ درصد ثروت کشور متعلق به ۴۵۰ خانواده قدرتمند است که همه اهرم‌های اقتصادی کشور را زیر نظر دارند.

عدم تمایل دولت‌های سوسیال دمکرات سوئد در افزایش مالیات سرمایه‌داران و ضرورت مقابله با کنترل موازنه اقتصادی در کمترین زمان ممکن، بعنوان یکی از پیش شرط‌های عضویت در جامعه اقتصادی اروپا، شرایط غیر قابل تحملی را به زحمتکشان جامعه نمونه تامین اجتماعی تحمیل کرده‌است.

نتیجه: از حقایق فوق استنتاج‌های زیر را می‌توان بدست داد:

۱- دولت تامین اجتماعی از نظر سیاسی زائیده شرایط عینی ویژه‌ای بود که بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، دیگر وجود خارجی ندارند. در شرایط جدید جهانی و در شرایطی که به بدیل سوسیالیستی ضربات مهلک وارد آمده‌است، سوسیال دمکراسی و سرمایه‌داری دیگر دلیلی برای ابقاء دولت‌های تامین اجتماعی ندیده و یورش همه‌جانبه‌ای را برای پس گرفتن امتیازاتی که بناچار طی ۶۰ سال گذشته بدان تن داده بود، آغاز کرده‌اند. سرنوشت دولت تامین اجتماعی در سوئد و دیگر کشورهای اروپایی به عنوان سخنرانی طاهری پور (ما یک عصر عقیم) معنای خاصی می‌بخشد!

۲- از نظر اقتصادی، دولت‌های تامین اجتماعی بطور عمده نتیجه سیاست صدور سرمایه و استثمار کارگران کشورهای جهان سوم بودند. سیاستی که بعلت تضاد درونی تولید سرمایه‌داری، به ضد آن تبدیل شده‌است. صدور سرمایه به کشورهای جهان سوم، در حالیکه سود شرکت‌های فرامیلتی را بشکلی نجومی افزایش داده، به بیکاری و بحران اقتصادی در کشورهای مادر انجامیده‌است!

۳- با توجه به رشد نیروهای مولده در ایران و جایگاه اقتصادی کشور ما در سیستم جهانی سرمایه‌داری و فقدان فرامیلتی‌های ایران (!) به آسانی می‌توان دید که سازش طبقاتی طاهری پور، در نهایت سازشی است با سرمایه جهانی. در زمینه سیاسی، انعکاس این سازش را می‌توان در تبلیغات ضد توده‌ای پی گرفت!

نادرست است. حزب سوسیال دمکرات سوئد که در سال ۱۹۳۲ برای اولین بار قدرت سیاسی را بدست گرفت، تا به امروز نزدیک به ۶۰ سال، حزب حاکم در این کشور بوده‌است. این حزب پس از ۴۴ سال حکومت بلاانقطاع، در سال ۱۹۷۶ برای اولین بار انتخابات را به اشتلافی از سه حزب محافظه‌کار باخت. بعد از دو دوره انتخاباتی، این حزب مجدداً در سال ۱۹۸۲ قدرت را بدست گرفت و تا سال ۱۹۹۱ حزب حاکم در سوئد بود. حزب سوسیال دمکرات سوئد از انتخابات عمومی ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۴ تا به امروز حزب حاکم است.

آنچه را که طاهری پور، "برآیند علائق نیروهای اجتماعی متنوع و مختلف" می‌نامد، چیزی نیست جز "سازش طبقاتی" احزاب سوسیال دمکرات اروپا با طبقات سرمایه‌دار در این کشورها. حزب سوسیال دمکرات سوئد از آغاز جنگ جهانی اول، نه تنها سیستم سرمایه‌داری را پذیرفته‌است، بلکه از آن در برابر هر تهدیدی دفاع نیز کرده‌است. این حزب همیشه عنوان کرده‌است که آنچه به نفع سرمایه‌داری سوئد است، برای طبقه کارگر آن کشور نیز مفید است!!

تصور من بر این است که آقای طاهری پور نیز با این نظر موافق باشد، که صرف وجود علائق مشترک بین نیروهای اجتماعی مختلف، به برآمد دولت‌های تامین اجتماعی نمی‌انجامد. دلیل اصلی برآمد این پدیده را باید در جای دیگری جست. افزایش استثمار کارگران کشورهای جهان سوم، یکی از عمده‌ترین عوامل رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی و ایجاد دولت تامین اجتماعی در سوئد و دیگر کشورهای اروپایی است.

سوئد از آغاز دهه ۱۹۶۰ یکی از صادر کنندگان عمده سرمایه به کشورهای جهان سوم بوده‌است. دولت‌های تحت رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد با همه توان از صلور سرمایه سوئدی به خاورمیانه، امریکای لاتین و شرق آسیا حمایت کرده‌اند. این حزب در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، فعالانه در انواع سازمان‌های امپریالیستی مانند صندوق بین‌المللی پول و پیمان تجارت جهانی "گات" شرکت کرده و طبقه کارگر سوئد را متقاعد کرده‌است که چنین فعالیت‌هایی در جهت گسترش رفاه و صلح جهانی صورت می‌گیرد. دولت‌های تحت کنترل این حزب، سالیان متناهی از شرکت در تحریم اقتصادی دولت‌های پرست آفریقای جنوبی خودداری کردند. در نتیجه طی چندین دهه، شرکت‌های مهم سوئدی مانند "COPCO" و "ATLAS" آفریقای جنوبی تحت سلطه رژیم آپارتاید فعال بودند.

همبستگی حزب سوسیال دمکرات سوئد در نهایت همیشه با سرمایه‌داری سوئد و سرمایه جهانی بوده‌است. در بهار ۱۹۸۳ زمانی که کارگران فولاد در آلمان غربی در اعتصاب بودند، شرکت‌های اتومبیل سازی آن کشور به دولت سوئد مراجعه کردند. دولت تحت کنترل حزب سوسیال دمکرات و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن تقاضای کارگران اعتصابی در آلمان غربی را رد کرده و فولاد مورد نیاز شرکت‌های اتومبیل سازی آلمانی را به آن کشور صادر کردند.

مواضع ضد کمونیستی

سوسیالیست‌های سوئد دست در دست سرمایه‌داران آن کشور، در سرکوب هر جنبشی که به نوعی تهدیدی علیه سلطه سرمایه محسوب شده‌است، شرکت کرده‌اند. این حزب از ابتدا به همراه مجموعه جنبش سوسیال دمکراسی اروپا، انقلاب اکتبر را با صراحت کامل محکوم کرد.

طی دهه ۱۹۳۰، حزب سوسیال دمکرات سوئد، نه تنها مواضع خصمانه علیه حزب کمونیست سوئد و اتحاد شوروی داشت، بلکه در سراسر اروپا در سرکوب هر تهدیدی علیه تقدس مالکیت خصوصی شرکت کرد. بعنوان نمونه، شرکت سوئدی‌ها در "بریکاد بین‌المللی" در جنگ داخلی اسپانیا، غیر قانونی و مستوجب تعقیب قانونی بود. در حالیکه افرادی که داوطلب شرکت در ارتش فنلاند به رهبری ژنرال فاشیست "مانرهایم" که علیه اتحاد شوروی می‌جنگید، می‌شدند، بعنوان قهرمان سوئد مورد تشویق قرار می‌گرفتند. در این دوره روابط بین سوئد و آلمان نازی بسیار دوستانه بود و نمایندگان نیروهای نظامی سوئد با تأیید دولت سوسیال دمکرات آن کشور در مراسم پنجاهمین سالگرد تولد هیتلر شرکت کردند. طی جنگ جهانی دوم، دولت سوئد، همکاری مشترک سرمایه‌داران سوئدی و آلمانی را تأیید کرد. ماشین جنگی فاشیسم به میزان قابل توجهی به فولاد، مواد اولیه صنعتی و تسلیحات ساخت سوئد وابسته بود. ناوگان دریایی سوئد این محموله‌ها را در دریای بالتیک حمایت کرده و راه آهن و فرودگاه‌های سوئد در جهت انتقال سرباز و مهمات به نروژ و از آنجا به جبهه شرقی علیه اتحاد شوروی بکار گرفته می‌شد.

آقای "باقرمومنی" آنگونه که شهرت دارد، به پدیده های تاریخی می نگرد؟

انقلاب هیچ ارتباطی با معجزه ندارد!

* براساس کدام بینش، با ارتجاع همزیان شده و انقلاب ایران را یک معجزه معرفی می کنند؟

بیش از ۱۷ سال از انقلاب بهمن ۵۷ و تریب یازده سال از قدرت یابی روز افزون ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری در میهن ما می گذرد. در این سال ها به مناسبت های گوناگون، ارزیابی هایی از جانب افراد و نیروهای سیاسی از جمهوری اسلامی و سرنوشتی که انقلاب عظیم و مردمی ایران بدان گرفتار آمد، صورت گرفته است. متأسفانه بسیاری از این ارزیابی ها جزم گرایانه بوده و کمتر می توان آنها را متکی به میراث سیاسی انقلاب ایران قلمداد کرد. میراثی که به بهای خون ده ها هزار انسان و رنج و مشقت میلیون ها ایرانی بدست آمده است و می بایستی به مبارزان متعهد به ایجاد دگرگونی اجتماعی در ایران، چه آنها که هنوز در صحنه مبارزه اجتماعی هستند و چه آنها که در آینده به مبارزه خواهند پیوست، با حفظ امانت سپرده شود. جنبه تأسف آور این نوع ارزیابی ها، این واقعیت است، که تسویه حساب های شخصی، جایگزین تحلیل واقعی رویدادها می شود. و از آن تأسف آورتر اینکه گاه این نوع تحلیل ها از سوی کسانی به تحریر درآمده که خود را وابسته به اردوگاه چپ ایران می دانند و در نقش پیشکسوت می خواهند برای این اردوگاه رهنمودی از خود بساتی بگذارند. از جمله نمونه ها در این زمینه، مقاله ایست که به قلم "باقرمومنی" در شماره ۲۵ ماهنامه آرش انتشار یافته است.

این مقاله عمدتاً متکی به اساطیر مذهبی تنظیم شده و کاربرد واژه ها و عباراتی نظیر "معجزه، قوانین خلقت، زنده شدن مردگان، رستاخیز مسیح، اصحاب کهف، عنکبوت ها، فرشته، جن، ائیر، جهنمی، مامای جن زده، اجاین، شعبده، شعبده سامری ها، بزغاله زراننود، اوراد، آیه ها، سحر و..." (۱)، در نوشته ای که هدفش روشنگری و افشای رژیم است که حقانیت ادعایش را متکی به احکام، فرهنگ و اساطیر مذهبی بنا کرده است، در بهترین حالت، بی سلیقگی بزرگی است.

متأسفانه اسلوب بررسی پدیده ها نیز در این مقاله متکی است به جهان بینی و شیوه توجیه و توضیح پدیده ها از جانب خود رژیم نویسند، آنچه را که خود دانستی می داند، در میان می گذارد و در این راه به ساده انگاری، خلاف گوئی و بدتر از همه، به نیمه حقیقت گوئی متوسل می شود.

اساسی ترین نارسائی در ارزیابی باقر مومنی از انقلاب بهمن و پدیده جمهوری اسلامی، نقشی است که او برای مردم ایران در تحقق این تحول اجتماعی قائل است. او در ابتدا عنوان می کند که «مردم در سال های ۵۷-۵۶ در سراسر کشور به پا خاستند و... ناگهان در خیرگی و هیاهوی رعده و برق انقلاب، پتیارگانی (نام و صفتی که ظاهراً معنایی نباید در یک تحلیل علمی و از سوی شخصی با شهرت باقرمومنی داشته باشد) را در برابر خود بر کرسی فرمانروائی یافتنند... و جماعتی سحر شده (تعبیرهایی شاعرانه که اگر در اشعار احمد شاملو معنایی داشته باشد، در یک تحلیل تاریخی، اعتباری ندارد) هم مقدم آنان را مبارک باد گفتند» (۲)

بر اساس این نظریه، میلیون ها مردمی که در سراسر کشور درگیر مبارزه انقلابی بودند، در گرمای مبارزه متوجه نشده اند که چه گروه اجتماعی قدرت سیاسی را بدست می گیرد. این بی توجهی، ناخواستگی و ناگهانی، مردم را در مقابل کاری انجام شده قرار داد و گروه تازه به قدرت رسیده هم، تنها از حمایتی محلود از جانب "جماعتی سحر" شده برخوردار بود. تا اینجا ایرادی که

به این نظریه وارد است، اینست که نقش منفعلی را برای توده های میلیونی قائل است و هیچ توجیحی به واقعیات عینی جامعه ندارد. بدین ترتیب، توده های میلیونی مردم چیزی بودند در حد سیاهی لشکر یک نمایش ترتیب داده شده! (یعنی همان تزهائی که ژنرال های شاه و کارگزاران دوران سلطنت وی در مهاجرت و درخاطره نویسی های خود بدان متوسل می شوند)

اما تناقض درونی ارزیابی باقرمومنی زمانی هویدا می شود که او بافاصله اضافه می کند: «آیا این معجزه نیست که ملتی که اندیشمندانش از هزار سال پیش تر به ضد ریا و دغبل مذهبی داد سخن داده اند، ناگهان چنان طلسم شوند که خود به دست خویش مظهر این دغلی را بر تخت فرمانروائی بنشانند و برخاک قدمش بوسه زنند؟» (۳)

طرح امکان دو گانه بودن رابطه توده های میلیونی مردم با یک قشر و یا طبقه اجتماعی از یک طرف، و یا نماینده آن قشر یا طبقه اجتماعی از طرف دیگر، عنصر تازه ای در تئوری تحولات اجتماعی است. براساس این باور، توده ها می توانند ضمن رد رهبری یک طبقه یا قشر اجتماعی، رهبری نماینده آن طبقه یا قشر اجتماعی را از جان و دل بپذیرند؛ حتی اگر آن نماینده، تا مغز استخوان به جهان بینی و منافع طبقه و یا قشری که آنرا نمایندگی می کند، وفادار مانده باشد.

بدین ترتیب آقای مومنی برداشت نادرست و مکانیکی از رابطه "ملت" و اندیشمندانش دارد و بر این نظر است که صرف این واقعیت که اندیشمندان ملتی چنین و چنان گفتند و یا چنین و چنان کردند، کافی است که آن ملت هم به گفتار و رفتار اندیشمندانه رهنمون شود.

مومنی این حکم داهیانه و علمی را که به کرات از محک تجربه سربلند بیرون آمده را فراموش کرده است که اندیشه اندیشمندان یک جامعه زمانی به نیروی مادی قادر به ایجاد تحولات اجتماعی تبدیل خواهد شد، که از جانب توده های مردم درک و پذیرفته شده باشد. نادیده انگاشتن عامل ذهنی توده ها و درک مخلوش از رابطه نماینده وفادار یک طبقه و خود طبقه، به همراه برداشت مکانیکی از مفاهیم اندیشه، اندیشمندان و رابطه اندیشمندان و توده های میلیونی، عواملی هستند که بناگیز، مومنی را به سوی طرح تئوری "معجزه یا شعبده" سوق داده اند.

مومنی در کوشش برای یافتن پاسخ به سئوالی که خود طرح کرده است، پایدار نیست و بین دو قطب معجزه و شعبده، نوسان می کند. او ابتدا قاطعانه نتیجه می گیرد که پدیده شکل گیری و به قدرت رسیدن "رژیم جمهوری اسلامی" معجزه بوده است، و این نظریه را چندین بار دیگر در متن مقاله تکرار می کند. با این وجود او برحسب ضرورت، نظر خود را تغییر داده و آنرا شعبده قلمداد می کند. نقل قول های زیر که به ترتیب طرح در اصل مقاله در اینجا آورده می شود، بهترین شاهد این امر است:

۱- اگر معجزه را حادثه ای امری غیر عادی و غیر طبیعی بدانیم که بصورتی غیر منتظره و برخلاف تمام قوانین خلقت وقوع می یابد و علت وقوع آن برعقل بشری مطلقاً پوشیده است و ناگزیر به مناسبت الهی و ماوراء طبیعی مربوط می شود، پیدایش جمهوری اسلامی در ربع آخر قرن بیستم، آنهم در ایران، بدون شک یک معجزه است.

۲- بی شک این پدیده تنها در قالب معجزه می گنجد، زیرا امری به کلی غیر منتظره و غیر تاریخی بود که عقل متعارف در علت وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است. این پدیده به ویژه بدین دلیل معجزه است که از درون انقلاب دمکراتیک و مترقی حاکمیتی عمیقاً ضد انسانی و قرون وسطانی پدید آمد...

۳- اما اینکه از چنین توفان انقلابی- انسانی، هیولائی کریمه و آدمخوار با نام جمهوری اسلامی سر برآورد، نه معجزه ای آسمانی و بیرون از دایره خرد انسانی، بلکه محصول شعبده سامری هائی بود، که توده های انقلابی را، درغیاب رهبری اصیل آن... سحر کردند.

۴- به این ترتیب معجزه رخ داد و بر خلاف تمام قوانین تاریخی، نیروئی در رأس انقلاب قرار گرفت که انسان های آزاده و ترقیخواه میهن ما در تمام قرون گذشته با آن جنگیده بودند.

۵- و این حمایت سیاسی خود عامل دیگری از این معجزه یا شعبده ای بود که حاکمیت جهل را بر میهن ما تثبیت کرد.

۶- بدینسان آنتی کمونیزم جهانی و داخلی همراه با بی خردی نیروهائی که خود را کمونیست و آنتی امپریالیست می نامیدند (و لابد در استفاده از خرد نویسنده کوتاهی کردند و همچنان به مشی توده ای و مردمی خود ادامه

کرده است: «مذهب بوسیله آیات اخلاقی خود، عصیان‌های مردم را از یکطرف تعدیل می‌نماید و از طرف دیگر به جنبش‌های فکر، که در اثر پیدایش پدیده‌های نوین اقتصادی-اجتماعی بوجود می‌آید، رنگ مذهبی می‌دهد یا بزبان بهتر آنرا از طریق صحیح منحرف می‌سازد.» (۷)

مورخی که امروز "معجزه الهی" و "شعبده سامری‌ها" را دلیل ظهور پدیده جمهوری اسلامی ایران و انحراف انقلاب بهمین از آماج اصلی آن می‌داند، در گذشته از احتمال انحراف جنبش‌های اجتماعی، بوسیله مذهب و روحانیون، بعنوان یکی از قوانین کلی تاریخ نام می‌برد. ممکن است ایشان در جواب عنوان کنند، که این حکم فقط «در محیط فکری و روحی دوران فتوالمیته» (۸) صادق است. در مقابل طرح احتمالی چنین نظری، واقعیت جمهوری اسلامی و اینکه بخش عمده اپوزیسیون سیاسی رژیم جمهوری اسلامی هنوز زیر علم مذهب فعالیت می‌کند، خود بر این دلالت دارند، که «محیط فکری و روحی دوران فتوالمیته» و عقب مانده‌ترین شیوه‌های تفکر آسیائی هنوز در جامعه و مغزها لانه داشته و در کنار پیشرفت‌های ظاهری و عاریتی جامعه، با جان سختی به حیات خود، در جامعه ما ادامه می‌دهند.

مومنی در جهت اثبات سناریوی "معجزه یا شعبده" خود نه تنها آنچه را که قبلاً نوشته و به آن اعتقاد داشته است، فراموش می‌کند، بلکه به شیوه‌ای غیرمسئولانه، در تعقیب مسیر حوادثی که به انقلاب بهمین می‌انجامد، جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را بکلی نادیده می‌گیرد. به نظر می‌رسد نادیده انگاشتن این واقعه، محتملی است که او بر اساس آن می‌خواهد خلق الساعه بودن جمهوری اسلامی را توجیه کرده و سناریوی "معجزه یا شعبده" خود را جا بیاندازد.

توجه به جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، درهر ارزیابی علمی از پدیده جمهوری اسلامی، به این دلیل ضروری است، که متعاقب این جنبش اعتراضی، احتمال رهبری آیت الله خمینی بر جنبش اجتماعی آینده مردم ایران، بطور جدی در سطح جنبش مطرح شد. غیر از حزب توده ایران که پیشگام این ارزیابی تاریخی بود، از میان نیروهای سیاسی و مبارزینی که این احتمال را نادیده نگرفتند، بیژن جزنی نمونه‌ایست که حداقل به این دلیل که متأسفانه در دوران انقلاب دیگر در میان ما نبود، نمی‌تواند مورد قضاوت‌های شخصی و بی‌مهری‌های گروهی قرار گیرد. بیژن جزنی در بهار ۱۳۵۳، از زندان رژیم سلطنتی، ضمن ارزیابی موقیعت خرده بورژوازی رادیکال ایران، "مبارزه جونی خمینی" را یکی از عمده‌ترین امتیازهای می‌داند، که در آن زمان «جریان‌های وابسته به خرده بورژوازی برای تامین رهبری خود از آنها برخوردار بودند.» (۹) جزنی ضمن طرح این احتمال، توجه مبارزان و دوستان جنبش ترقیخواهانه کشور را به این نکته حیاتی جلب می‌کند که «چنانچه جریان‌های پیشرو... نتوانند رشد کرده و ... رسالت تاریخی خود را به عهده بگیرند، مسند رهبری جنبش خالی نخواهد ماند. خرده بورژوازی آماده است تا با تمام نیروی خود و با کمک گرفتن از همه امکانات در این راه بکوشد... در صورتیکه چنین امری تحقق یابد متأسفانه جنبش انقلابی علی‌رغم پیروزی‌هایی که می‌تواند در مراحل بدست آورد، قادر به تکامل نهائی... نخواهد بود و تا آماده شدن شرایط ذهنی برای انقلاب دمکراتیک در جا خواهد زد.» (۱۰)

نگاهی دوباره به آنچه که در ارتباط با انقلاب بهمین و پدیده جمهوری اسلامی، با بکارگیری شیوه بررسی علمی تاریخ، در بالا مطرح شد، تصویر کلی زیر را در مقابل هر خواننده آزاد از پیشداوری‌های ذهنی قرار می‌دهد: در آستانه انقلاب بهمین (پدیده‌ای که ناشی از تضادهای اجتماعی جامعه بود)، جریان‌های پیشرو قادر به انجام رسالت تاریخی خود نشدند. در غیبت رهبری این نیروها، افکار و رهبران مذهبی توانستند جنبش اجتماعی را از آماج اصلی خود منحرف کرده و برخلاف سرشت و ماهیت انقلاب بهمین، رژیم سیاسی مورد نظر خود را تشکیل دهند.

سرکوب طولانی نیروهای پیشرو توسط رژیم شاه سبب شده بود که در جریان انقلاب، نیروهای مذهبی با استفاده از امکانات وسیع جهت سازماندهی، مانند مساجد و تکایا، نقش رهبری جنبش را برعهده بگیرند و مهر و نشان خود را از همان ابتدا به جنبش بزنند. نفوذ عمیق اندیشه‌های مذهبی در میان توده‌های زحمتکش، اعتبار آیت الله خمینی، وحدت عمل نیروهای مذهبی، نقش مهمی در موفقیت این نیروها داشت. پس از انقلاب هم علی‌رغم همه استدلال‌های حزب توده ایران پیرامون ضرورت درک واقعیت موجود و دوری گزیدن از تخیل پروری و چپ روی این نیروهای پیشرو، علی‌رغم رشد کمی‌شان، قادر نشدند، رسالت تاریخی خود را درک کرده و جدا جدا و پراکنده در صدد تصاحب قدرت سیاسی برآمدند. ناتوانی این نیروها در درک ضرورت تشکیل اتحادی از همه نیروهای ملی و مترقی و همکاری مشترک آنها در یک چارچوب مترقی و دمکراتیک و اختلافات درونی‌شان، به نیروهای انحصارطلب مذهبی و محافظ ارتجاعی داخلی و خارجی این امکان را داد که در اندک زمانی این

دادند!... به طوری معجزه آسا دست در دست و عنان بر عنان هیولاتی را پرورش دادند.

آقای مومنی که ابتدا معجزه را «امری می‌داند که علت وقوع آن برعقل بشری مطلقاً پوشیده است» در ادامه تحلیل خود یکسری عوامل بین‌المللی و داخلی را به عنوان دلایل بروز این معجزه بر می‌شمارد. اگر پدیده جمهوری اسلامی ریشه در یکسری عوامل و شرایط خاص جامعه ایران داشته و متأثر از یکسری عوامل عینی داخلی و خارجی بوده است، پس این پدیده‌ای است قابل درک و قابل توضیح و نه معجزه. اما اگر این پدیده را نمونه برجسته معجزه بدانیم، دیگر چرا به خود زحمت داده و در عالم خاکی به دنبال دلایل بروز آن بگردیم؟

سوال دیگری که به ذهن هر خواننده آشنا با باقر مومنی و مطلع از تحولات اجتماعی-سیاسی معاصر ایران خطور می‌کند، اینست، که مورخی که این چنین در توضیح پدیده جمهوری اسلامی از خود تبحر نشان داده و صریحاً اعلام می‌کند، که «جمهوری اسلامی برخلاف تمام قوانین تاریخی و اجتماعی» رخ داده و «عقل متعارف در علت وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است.» از کدام قوانین تاریخی و اجتماعی صحبت می‌کند و کدام یک از قوانین تاریخی و اجتماعی را هنوز معتبر می‌داند؟

نگارنده این سطور، از آقای مومنی می‌خواهد که بجای قدم گذاشتن در قلمروهای شناخته شده و گمراه کننده الهیات و ماوراء طبیعه، در همین عالم خاکی به جعبه ابزار تئوریک و متدولوژیکی که ایشان در افکار عمومی معروف به در اختیار داشتن آن هستند، نگاهی انداخته و از سر کنجکاری هم که شده ببینند که آن ابزار آیا هنوز هم کارائی لازم را برای توضیح پدیده‌های در ظاهر بفرنج و پیچیده اجتماعی دارند، یا نه؟

ایشان، براساس سابقه‌ای که در جامعه دارد، باید بدانند که هر علمی، صرف نظر از این که کدام یک از بخش‌های جهان مادی را مورد مطالعه قرار دهد، در کنار مجموعه‌ای از قوانین، دارای مقولات معینی نیز هست. در فلسفه تاریخ، "مقوله" عام‌ترین مفهومی است که عمده‌ترین خواص مشترک و قانونمندی‌های پدیده‌های عینی را منعکس می‌کند. به نظر نگارنده، در فلسفه تاریخ دو مقوله "ضرورت" و "تصادف" مشخصاً قادر هستند ما را در ارائه یک ارزیابی کلی و منطقی از انقلاب بهمین ۵۷ و ظهور پدیده جمهوری اسلامی یاری کنند.

براساس فلسفه تاریخ، ضرورت، آن رویداد یا پدیده‌ای است، که در شرایط معین، الزاماً بروز می‌کند. ضرورت از ماهیت، از سرشت درونی پدیده تکامل یابنده بر می‌خیزد و برای آن پدیده، حتمی و دازمی است. بعنوان مثال، سرنگونی رژیم وابسته پهلوی بشناخه بزرگترین مانع بر سر راه تکامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی جامعه ایران و حرکت آن به سوی هدف‌های ملی و دمکراتیک، یک ضرورت تاریخی بود. این ضرورت ناشی از عملکرد عوامل مشخص بود، که باقر مومنی نیز در مقاله خود بدستی عمده‌ترین آنها را مشخص کرده است: «تشدید تضادهای اجتماعی و اقتصادی، فساد عمومی و طبقاتی و تاخت و تاز همه جانبه مشتی قدرتمندان نوریسیده فاسد... و بالاخره اعمال خفگان استبدادی در تمام وجوه زندگی به دست مشتی اوباش سازمان یافته...». بنابراین در آستانه انقلاب، یک تحول بنیادی که عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی را در بر گیرد و آنها را در جهت منافع خلق دگرگون کند، بسک ضرورت تاریخی بود...

اما تصادف برخلاف ضرورت، ناگزیر و الزامی نیست. در شرایط معین ممکن است تصادف رخ دهد، یا ندهد و یا ممکن است به صورت‌های مختلف جریان یابد. تصادف از سرشت شیشی یا پدیده معین بر نمی‌خیزد، گذرا و ناستوار است. در نتیجه غیر اساسی، آنرا، موقتی و اتفاقی است. البته این بدان معنی نیست که برای تصادف، علت وجود ندارد، بلکه به آن معنی است که علت در خود پدیده و درون آن نیست، بلکه در خارج آن، در شرایط و اوضاع و احوال خارجی است. بعنوان مثال، ظهور پدیده "جمهوری اسلامی" از درون انقلاب بهمین را می‌توان یک تصادف تاریخی دانست. پدیده‌ای که نه تنها ناشی از ماهیت و سرشت انقلاب بهمین نبود، بلکه بهمین دلیل هم قابل اجتناب بود، نکته‌ای که از دید باقر مومنی هم پنهان نمانده است و می‌نویسد: «البته امکان داشت در جریان انقلاب... نیروهای دمکرات و ترقیخواه بتوانند به سرعت شکل بگیرند و تا حدود زیادی در هدایت انقلاب نقش بازی کنند...».

بجز این دو مقوله فلسفی، ابزارنظری دیگری هم هستند که می‌توانند برای کوشش در توضیح پدیده "جمهوری اسلامی" مورد استفاده قرار گیرند. آقای مومنی، خود در گذشته‌ای نه چندان دور، یکی از قوانین کلی تاریخ را (که جامعه ایران هم نمی‌توانست خارج از آن قرار گیرد) این چنین مشخص

بحران اقتصادی و ۶۳۰ هزار بیکار در سوئد

کشور سوئد دوران دشواری را می گذراند. بحران اقتصادی که سال‌هاست گریبان سوئد را گرفته، بصورت مزمن درآمده و دولت سوسیال دمکرات سوئد برای غلبه بر آن ناتوان مانده است. وعده‌های انتخاباتی سوسیال دمکرات‌ها این بود که آنها بیکاری را به نصف تقلیل خواهند داد، اما نه تنها به این هدف دست نیافتند، بلکه تعداد بیکاران روز به روز بیشتر نیز شد، که همچنان ادامه هم ادامه دارد. سیاست‌های صرفه جویی دولت در همه عرصه‌ها فشار به توده‌های مردم، خصوصا اشتغال کم درآمد را دو چندان کرده است. در بخش خدمات درمانی، ادارات دولتی، پلیس، آتش نشانی و... کارمندان را اخراج می کنند، تا بتوانند هزینه‌های دولتی را کاهش دهند. مخالفت با سیاست‌هایی که دولت سوسیال دمکرات سوئد اتخاذ کرده رو به افزایش است و در نظر سنجی‌هایی که صورت می گیرد، آراء این حزب بی وقفه کاهش می یابد. یکی از کسانی که با سیاست‌های فعلی دولت به مقابله برخاسته، آستینگ مالم، رهبر سابق اتحادیه کارگری اوسال می باشد. آنچه را در زیر می خوانید خلاصه ایست از نظرات وی که در مصاحبه اخیر با روزنامه «کارگر» و در ارتباط با بحرانی که سوئد در آن قرار گرفته است. وی در این مصاحبه نسخه‌ای که برای غلبه بر بحران تجویز می کند، همان نسخه قدیمی و آزمایش شده است. یعنی افزایش تقاضای داخلی، سیاست توزیع عادلانه تر، گسترش بخش دولتی و افزایش مالیات‌ها. او می گوید: من دولت فعلی سوئد را از یک زاویه مورد انتقاد قرار می دهم و آنهم مشکل بیکاری است که لاینحل مانده است. بیش از ۶۳۰ هزار نفر بدون کار دائم در کشور زندگی می کنند. این رقم بزرگ‌تر از آنست که بتوان با عملکردی که حاکم است آنرا کاهش داد و یا متوقف ساخت. بودجه اجتماعی شهرداری‌ها و صنایع‌های بیکاری در حال فروپاشی است. در سال ۱۹۸۳ ما یک گروه کاری تشکیل دادیم و برنامه‌ای طرح کردیم بنام «آینده برای سوئد»، که پالسه (نخست وزیر سابق سوئد) آنرا بدین شکل معرفی کرد، که ما می خواهیم کار کنیم، تا مشکل حل شود نه اینکه خودمان را جدا از مشکل حفظ کنیم. در آلمان ما ۹۰ میلیارد کرون کسری بودجه داشتیم و رقم بالایی بیکار و ۴۰ هزار آبارتمان خالی. چهار سال بعد از اجرای طرح ما نیاز به ۴۰ هزار آبارتمان جدید داشتیم و ظرف ۶ تا ۷ سال مشکل کسری بودجه حل شد و مشکل بیکاری تبدیل شد به مشکل کمبود نیروی کار. همزمان در انگلستان مارگارت تاچر سه هدف را دنبال کرد: مبارزه با تورم، توازن بودجه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری از طریق تصویب قوانین جدید. اگر در حال حاضر نگاهی به سیاست‌هایی که دولت در سوئد اعمال می کند بیاندازیم، می بینیم که مبارزه با تورم، توازن در بودجه، کاهش وظایف دولت و تعرض به قوانین کار به زیان کارگران همان سیاست تاچر است و عوارض آن نیز همان رقم بیکاری است که پیش رو داریم و بحرانی که در آن گرفتار شده‌ایم.»

سوال: معمولا انتقاد ساده‌تر از پیشنهاد است. چه تغییری بنظر شما ضروری است؟ بازگشت به همان سیاست‌های پالسه؟

پاسخ: تا حدودی، ولی ما حالا در دنیای دیگری زندگی می کنیم. آنچه در سال ۱۹۸۲ مهم بود، این بود که ما یک حس اعتماد بنفس و یک خوش بینی نسبت به آینده ایجاد کردیم. در حال حاضر می‌بایست ضمن گسترش بخش دولتی، تقاضا برای مصرف داخلی را نیز افزایش دهیم. همچنین می‌بایست مالیات به کمپانی‌ها را اضافه کنیم و سیاست توزیع عادلانه تری را تعقیب کنیم. آنچه‌ای که ما امروز می‌بایست انجام دهیم افزایش تقاضا برای مصرف داخلی است. شرکت‌های کوچک نمی‌توانند کسی را استخدام کنند، تا زمانی که به نیروی کار احتیاج داشته باشند. آن کاری که ما می‌بایست انجام دهیم اینست که قدرت خرید مردم را زیاده‌تر کنیم. بطور مثال کسی که یک یخچال کهنه دارد باید توانائی آنرا داشته باشد که یک یخچال نو بخرد. سپس ما می‌بایست منطبق با نیازی که وجود دارد بخش دولتی را گسترش دهیم. در حال حاضر دو بخش دولتی در سوئد وجود دارد، بخشی مفید و بخشی غیر مفید. بخش مفید آن عبارتست از خدمات درمانی، آموزشی و غیره و بخش غیر مفید آن عبارتست از بیکاران. آنچه‌ای که اغلب فراموش می‌شود اینست که بیکاران از امکانات جامعه استفاده می‌کنند؛ کاری که ما می‌بایست انجام دهیم اینست که مردم را از بخش غیر مفید به بخش مفید منتقل کنیم.

نیروها را یکی یکی، به خشن‌ترین شیوه سرکوب کنند. سرکوبی که بعدها و به اشکال مختلف شامل حال نیروهای پیشرو مذهبی درون و پیرامون حاکمیت نیز شد.

مقایسه این نتایج کلی با تصویری که مومنی از انقلاب بهمین و حوادث سیاسی متعاقب آن می‌دهد، اختلاف ماهوی دو شیوه بررسی پدیده‌های تاریخی را نشان می‌دهد. به همان درجه که شیوه بکار گرفته شده از جانب مومنی به ناامیدی و انفعال سیاسی میدان داده و بدبینی تاریخی را ترویج می‌کند، شیوه علمی بررسی تاریخ امیدوارکننده بوده و خوش بینی تاریخی را تقویت می‌کند. اطلاق معجزه و شعبده به پدیده‌ای که توضیح و درک علمی آن، برای موفقیت مبارزه جاری و آتی ضروری است، به این توهم در اذهان دامن می‌زند که رفع این معجزه منفسور، تنها از معجزه‌گری برتر ساخته است. معجزه‌گری که به هنگام ظهور، عصیان‌های همه شعبده‌های سامری‌ها را خواهد بلعید (۱۱)

این در حالی است که متدولوژی علمی، بنحوی ساده و روشن، ضمن تأیید بر نقش تاریخ ساز توده‌ها، ضرورت تحقق رسالت تاریخی نیروهای پیشرو و مترقی را، بمشابه پیش شرط‌رسانی از استبداد حاکم بر ایران و ممانعت از حاکم شدن انواع محتلمش را به میان می‌کشد.

از مومنی و دیگر علاتمندان جنبش آزادیخواهانه مردم ایران، انتظار می‌رود که بجای دامن زدن به سردرگمی نظری و انفعال سیاسی و آرزوی میدانی خالی از اغیار «برای حضور و رشد نیروهای دمکراتیک» قبل از اقدام به هر کار تحقیقی-تبلیغی در ارتباط با انقلاب بهمین، سوالات زیر را پیش خود مرور کرده و مطمئن شوند، که حداقل برای خود جواب‌هایی قانع کننده دارند:

۱- آیا نیروهای مترقی و پیشرو، قبل از انقلاب بهمین، رسالت تاریخی بعهدہ داشتند؟

۲- بجز تشکیل ائتلافی وسیع از این نیروها و اعمال رهبری متحد آنها، چه عناصر دیگری در چارچوب این رسالت تاریخی می‌گنجد؟

۳- چه عوامل عینی و ذهنی باعث شدند، که این نیروها، قادر به تحقق بخشیدن به رسالت تاریخی خود نشوند؟

۴- آیا این نیروها، هنوز چنین رسالتی بعهدہ دارند؟

۵- در شرایط کنونی، تشکیل ائتلافی وسیع از نیروهای مترقی و دمکراتیک، بعنوان پیش شرط ایفای نقش موثری در تحولات سیاسی-اجتماعی جامعه، چه ارتباطی با رسالت تاریخی این نیروها دارد؟

۶- در حال حاضر، چه عوامل عینی و ذهنی مانع و یا مشوق نیروهای پیشرو، در کوشش جهت تحقق بخشیدن به رسالت تاریخی شان هستند؟

۷- از دو عارضه «عدم رشد» و «پراکندگی نیروها» که مبتلا به جنبش دمکراتیک ایران هستند، کدام یک واقعی‌تر و مهلک‌تر است؟

پاسخ به سوالات فوق، علاوه بر یاری مورخین ما در ترسیم تصویری حتی الامکان واقعی از انقلاب بهمین، می‌تواند به امر مبارزه سیاسی در جامعه هم کمک کند؛ چرا که در کنار مورخین دانشور جامعه ما، زنان و مردانی وجود دارند، که حتی زمانی که شکست خورده و غمگین از میدان مبارزه طبقاتی به خانه باز می‌گردند، در فکر نبرد آتی هستند!

پی نوشت‌ها:

- ۱- باقر مومنی «جمهوری اسلامی ایران، معجزه یا شعبده قرن بیستم» آرش شماره ۳۵، بهمین ۱۳۷۲ ص ۴
- ۲- همانجا
- ۳- همانجا
- ۴- نگاه کنید به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی، جلد سوم، چاپ مسکو، سال ۱۹۷۵ صفحات ۸۷-۱۷۵
- ۵- مومنی آرش شماره ۳۵
- ۶- برای توضیح بیشتر درباره دو مقوله ضرورت و تضاد و رابطه آنها نگاه کنید به: امیرتیک آئین «ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی» چاپ تهران ۱۳۵۸ صفحات ۲۴۶-۲۵۲
- ۷- باقر مومنی «ایران درآستانه انقلاب مشروطیت» چاپ تهران ۱۳۵۰ صفحه ۵۲
- ۸- همانجا
- ۹- بیژن جزئی «پیشاهنگ انقلاب و رهبری خلق» ۱۹ بهمین نشریک، شماره ۸ آذر ماه ۱۳۵۵ صفحه ۳۲
- ۱۰- همانجا صفحه ۳۷
- ۱۱- نگاه کنید به قرآن، سوره شعراء، آیات ۴۷-۴۱

نگاهی به تحقیق اخیر خانم "نیره توحیدی"، یکی از پژوهشگران جنبش اجتماعی زنان ایران"

زنان مذهبی در برابر ارتجاع مذهبی!

ما چگونه می توانیم به زنان مذهبی که برای حقوق اجتماعیشان به پا خاسته اند، توصیه کنیم تا دین و باور مذهبی تان را ترک نکرده اید، مبارزه شما ارزش و اعتبار ندارد؟

رویارویی بین ارتجاع مذهبی، که از فردای پیروزی انقلاب بهمن، زنان ایران را خانه نشین می خواست و میلیون ها زن ایرانی که در پیروزی انقلاب نقش بزرگی ایفا کردند، برای ماندن در صحنه و مقابله با ارتجاع، در طول تمام سال های پس از پیروزی انقلاب ادامه داشته است. هشت سال جنگ با عراق و نقشی که زنان ایران در پشت جبهه ها برعهده گرفتند، عهده دار شدن خانواده هائی که نان آوران آن ها در جبهه ها قربانی شدند، ورود زنان جوان شوهر از دست داده به بازار کار، برای ادامه زندگی و ... آن بخش از جنبش زنان ایران است، که متأسفانه نیروها و سازمان های اپوزیسیون کمتر به آن بها داده اند. صحنه سازی ها و حادثه آفرینی های ارتجاع در خیابان ها و اماکن عمومی به بهانه "حجاب" و یا "امر به معروف و نهی از منکر"، همانگونه که ارتجاع خود نیز خواهان آن بوده است، اپوزیسیون را از توجه به جنبش زنان مذهبی ایران برای کسب حقوق اجتماعی خویش و مقابله با ارتجاع بازداشت. واقعیتی که در کتاب اخیر خانم نیره توحیدی، پژوهشگر مسائل زنان ایران بدرستی به آنها پرداخته شده است. در صحنه باقی ماندن میلیون ها زن ایرانی، با حفظ اعتقادات و پوشش مذهبی خویش همان سد استواری شد که ارتجاع برای عبور از آن و تحمیل قوانین و مقررات ضد حقوق اجتماعی زنان با دشواری های بسیار روبرو شد. نمونه "سرپرستی کودکان" که در گزارش خانم نیره توحیدی بدان اشاره می شود، یکی از این صحنه های رویارویی است. مجموعه بحث هائی که در نشریات اختصاصی زنان در ایران جریان دارد و در تمامی آنها مقابله با ارتجاع مذهبی و قوانین ارتجاعی مطرح است، خود حکایت آشکاری از این مقابله میلیون ها زن ایران است. اهمیت کلیدی این جنبش، همان توده ای بودن آن و نقش فعال زنان مذهبی در گسترش بحث ها پیرامون حقوق اجتماعی زنان ایران است. شاید بتوان با جسارت گفت، که نتایج حاصل از انتخابات مجلس پنجم که در چند مرحله انجام شد و هنوز کشاکش بر سر چند حوزه انتخاباتی آن جریان دارد، برجسته ترین نمود آشکار این جنبش بود. این امر بویژه در اصفهان، ملایر و شیراز به رویارویی آشکار زنان مذهبی با ارتجاع مذهبی و روحانیون مورد حمایت بازار ختم شد. تشکیل فراکسیون زنان در مجلس اسلامی و تلاشی که اکنون و در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، برای جلب رای و نظر زنان می شود و محور آن توجه به حقوق اجتماعی آنان است، خود بخش دیگری از حضور و تاثیر مستقیم این جنبش در صحنه های مختلف است.

حزب توده ایران، درباره نقش توده ای زنان ایران در انقلاب و سال های پس از پیروزی انقلاب، ارزیابی علمی خود را از همان ابتدای پیروزی انقلاب اعلام داشت. براساس این تحلیل، برای نخستین بار زنان ایران در ارقام میلیونی از خانه ها بیرون آمده و نقشی اجتماعی، در حد یک انقلاب عظیم خلقی برعهده

گرفتند. حزب ما بارها نوشت، که علیرغم همه کوشش هائی که می شود، این نیرو را دیگر نمی توان به کنج خانه ها باز گرداند. و همین ستیز برای باقی ماندن در صحنه و کوشش برای کسب حقوق اجتماعی از یکسو و تلاش ارتجاع برای باز گرداندن این نیرو به خانه ها، خود به خود آن رویارویی را شکل خواهد داد که براساس آن، میلیون ها زن پایبند به باورهای مذهبی، برای نخستین بار به جنبش زنان ایران برای برابری حقوق اجتماعی با مردان ابعاد توده ای خواهد بخشید.

مرور دوباره نشریات حزب توده ایران در سال های پس از پیروزی انقلاب و پیگیری جنبش کنونی زنان ایران، دیدگاه های حزب ما را در این عرصه نیز تأیید می کند. نقطه نظرات خانم "نیره توحیدی"، پژوهشگری که مقیم امریکاست و جنبش زنان داخل کشور را پیگیری می کند، از این نظر نیز برای ما قابل توجه است. این در حالی است، که نه ایشان توده ایست و نه ما با همه نقطه نظرات او درباره این جنبش توافق نظر داریم؛ چرا که نگرش حزب توده ایران به جنبش های اجتماعی، بهتایه بخشی از نبرد طبقاتی جاری در جامعه، از اسلوب و روش خود که برخاسته از پایگاه ایدئولوژیک آنست، نشأت می گیرد. اما حقیقت آنست، که نه تنها در ارتباط با جنبش توده ای زنان ایران، بلکه در بسیاری از عرصه های دیگر نیز، هر پژوهشگر واقع بینی که به انقلاب و رویدادهای کنونی و یا حوادث پس از پیروزی انقلاب نزدیک شود، در این یا آن عرصه، کلام و سخنی نزدیک به سیاست حزب ما در برابر انقلاب ایران خواهد داشت. حزب ما با واقع بینی علمی به انقلاب ایران و عظمت همه خلقی آن برخورد کرد و هر کس که واقع بینانه خواهد به انقلاب بهمن و جمهوری اسلامی نگاه کند، خواسته و ناخواسته تحلیل و نظری مشابه ما خواهد داشت.

آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از کتاب تحقیقی اخیر خانم "نیره توحیدی"، تحت عنوان "فمینیسم، دموکراسی و اسلام گرایی" است، که دفتر "راه توده" آنرا دریافت داشته است. تلاش شده است، تا این تلخیص با گسستگی موضوعات برگرفته شده همراه نباشد. در ادامه و به منظور ارائه دیدگاه های دیگر، در همین شماره راه توده از مجله زنان چاپ تهران و از مصاحبه اخیر محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "راه کارگر" پیرامون جنبش زنان مسلمان و "فمینیسم اسلامی" نیز گزیده هائی را می خوانید. ما امیدواریم این مجموعه در کنار هم، آشنائی بیشتری را با دیدگاه های اپوزیسیون چپ نسبت به جنبش حقوق اجتماعی زنان در ایران و دیدگاه هائی که در داخل کشور در این زمینه مطرح می شود فراهم آورد.

فصلی از جنبش زنان ایران، که باید آن را نه تنها باز شناخت، بلکه پذیرفت!

(... تقریباً تمامی کتب، مقالات و نوشته هائی که توسط محققان، خبرنگاران و مفسران ایرانی و غیر ایرانی در دهه ۱۹۸۰ در خارج از ایران منتشر شده اند، تصویری یک سره منفی و سیری نزولی از وضعیت زنان ایران و ایدئولوژی جنسی حاکم در دوره بعد از انقلاب ارائه داده اند. این روند اما، از سال های آخر دهه ۸۰ و از آغاز دهه ۹۰ تغییر کرده است. نوشته ها و تحلیل های اخیر، خاصه آنها که مبتنی بر کار میدانی و داده ها و تماس های مستقیم با جامعه و زنان ایران تهیه می شود، حاکی از وجود چند گانگی های مثبت و منفی و مهمتر از همه تحرک و دینامیسمی امید بخش در وضعیت و فعالیت های زنان ایران می باشد. امروز دیگر کمتر نوشته جدی و غیر تبلیغی استوار بر تحقیق علمی را می توان یافت که خود را محدود به سخن گفتن از زن ستیزی، افشاء این و آن رساله مذهبی، تحمیل حجاب و سرکوب بدحجابان و داستان قربانی گشتن و به قهقرا کشیده شدن زنان ایران بکند. چرا که بسیاری از زنان در ایران تسلیم و قربانی منفعل وضع موجود نیستند. حتی آن بخش هائی از زنان که بعضی از ما فمینیست های لاتییک، خاصه فرنگ دیده هایمان، معمولاً بدانها به چشم تحقیر و یا ترجم نگرسته ایم و گاه آنان را متکبران تحت عناوینی چون "آمل چادری"، "سنتی"، "مذهبی"، "عقب مانده و ناآگاه" مورد غفلت و بی اعتنائی قرار داده ایم، امروز با عکس العمل های مقاومت جویانه، با جسارت در حق خواهی و ذکاوت در چگونگی طرح و بیان خواسته های خود نه تنها دین سالاران و مردسالاران حاکم، بلکه بسیاری از ما حامیان حقوق زنان را نیز غافلگیر و متعجب کرده اند. بسیاری تصور می کردیم تحت سلطه رژیم کنونی و با سرکوب سازمان های نوپای زنان و انزوای فمینیست ها و فعالین چپ

دیرپای نو استعماری و "اورینتالیستی" از یک طرف و تهاجم و سخت جانی سنن کهنه ضد دمکراتیک و مردسالارانه در کشوری مثل ایران از طرف دیگر، پیدا کردن شیوه درست و کارا و دیدگاهی همه جانبه برای زنان آزادخواه را دشوار کرده است. چه برای آنهایی که در داخل ایران بسر می‌برند چه آنها که به ناگزیر در مهاجرت و در کشورهای بسر می‌برند که شناخت مردم آنها از تمدن و فرهنگ ایران عمدتاً بر اساس کلیشه‌های منفی و تصاویر "اورینتالیستی" است. مناسبات تو در توی قدرت و ارتباط پیچیده انواع ستم‌ها با یکدیگر، سیاست شناسی جنسیت را منوط به سیاست شناسی هوشیارانه ملی، بین‌المللی، طبقاتی و حتی قومی می‌کند. بعنوان مثال، نه می‌توان در مقابل حملات و تصویر سازی‌های توهین آمیز و مغرضانه و تحقیرکننده بعضی وسائل ارتباط جمعی و محافل غربی نسبت به فرهنگ و ملیت خود به دفاع بی‌چون و چرا از وطن و به لاپوشانی و توجیه گرائی درغلطید و نه می‌توان در مقابل حملات و تصویر سازی‌های مغرضانه "اورینتالیستی" سکوت کرد و یا با آن هصدا شد. کاری که مثلاً بعضی روشنفکران و فمینیست‌های ایرانی در مورد کتاب و فیلم "بدون دخترم هرگز" کردند. منتقدان معتبر سینمایی، محافل روشنفکری و بسیاری از دانشگاهیان و فمینیست‌های آمریکایی که با سنت "اورینتالیستی" هالیوود آشنائی دارند، کتاب و فیلم برداری، زمان نمایش و پیام اصلی ضد ایرانی و ضد مسلمانی آن، خیلی سریع طرد و آسرا اثری تبلیغاتی و سطحی و یک جانبه نامیدند. شگفت اما، بعضی ایرانیان و از جمله بعضی فمینیست‌ها که هیستری ضد اسلامی آنها بی‌شبهات به هیستری ضد لاتینسم تشریرون اسلامی نیست، به دفاع از این فیلم برخاستند که گویا "زهر طرف که شود کشته به سود (ضد) اسلام است" در این زمینه به نقد دو جانبه من از این فیلم، یعنی نقد نقض حقوق زنان در جمهوری اسلامی از یک طرف و نقد کلیشه سازی "اورینتالیستی" فیلم از سوی دیگر، که بخشی از آن در روزنامه لوس آنجلس تایمز چاپ شده مراجعه کنید.

لزوم تفکیک

از دید بعضی از معتقدین به این کلیشه پردازی‌ها، علت بنیادی ضرورت دستی زنان مسلمان، همانا در فرهنگ اسلامی آنهاست. هم نظر با بسیاری از اورینتالیست‌ها که علت العلیل عقب ماندگی "شرق مسلمان" را در اسلام می‌دیدند، ایقان نیز پدر سالاری مردمداری و زن - فرودستی این جوامع را ناشی از دین اسلام می‌پندارند. پس اگر فرودستی زن ناشی از اسلام است، راه رهایی و تساوی حقوق او نیز لاجرم در گرو کنار نهادن اعتقادات دینی و ضدیت با اسلام است. اینان معتقدند که تنها با افشای "ذات" مرد سالارانه دین اسلام و پاک کردن فرهنگ و جامعه از نفوذ دین است که می‌توان به مساوات، دمکراسی و حقوق بشر نائل شد. اینان هیچ تفکیکی بین هواداران سلطه دین یا دین سالاری با دینداری بطور کلی قائل نیستند. همانطور که متعصبین دیندار و قشری با هر فرد بی‌دین و لاتییک دشمنی می‌ورزند و خود را ملزم به هدایت او و یا نابودی‌اش می‌دانند، این بی‌دینان متعصب نیز نسبت به هر فرد دیندار و مومن یا احساس خصومت می‌کنند و یا احساس برتری.

به زنان مذهبی باید چه گفت؟

انکار وعدم باور دین مساوی با دشمنی و عداوت با دین و دینداری نیست. از تشریرون لاتییک که در واقع از ایده‌های خود نوعی مذهب ساخته‌اند، باید پرسید آیا به میلیون‌ها زن دیندار و مذهبی باید گفت شما تا وقتی به خدا باور دارید و پیغمبر و امامان را ستایش می‌کنید، محکوم به ستمکشی و زیر سلطه بودن مردان هستید؟ آیا در تاریخ مبارزات حق خواهانه زنان، تنها زنانی که از اعتقادات مذهبی خود دست کشیده‌اند، در مبارزه شرکت جسته‌اند؟ آیا همه فمینیست‌ها و دمکرات‌ها لامذهب و ضد دین بوده‌اند؟

دین اسلام و فرهنگ اسلامی ذات یا گوهر ثابت و لایتغیر نداشته و از سایر ادیان بخصوص دو دین سامی دیگر، یعنی یهودیت و مسیحیت نه پدرسالارتر است و نه تبعیض‌گراتر. بلکه برعکس منبع اصلی اصول عقیدتی و فلسفی دین اسلام، یعنی قرآن، در مقایسه با انجیل و تورات حاوی مضامین و ظرفیت بالنسبه تساوی جویانه و عدالت پرورانه بیشتری است. به عنوان مثال اگر در کتب دو دین سامی دیگر، زن از برای مرد و از دنده چپ مرد آفریده شده و حوا گناهکار اولیه و مسئول بیرون رانده شدن آدم و حوا از بهشت تلقی شده است، در افسانه آفرینش قرآنی، زن و مرد از یک گوهر خلق گشته‌اند و هر دو مسئول اعمال خود و جوابگوی خطاهایشان در نزد خدایشان می‌باشند. اما آنچه که تعیین کننده بوده است نه صرفاً وجود این آیه و آن آیه انجیل یا قرآن به نفع یا علیه زنان، بلکه میزان و چگونگی کار برد و انتخاب آیه‌ها و تعبیر و

و تبعید و مهاجرت بسیاری از آنان به خارج از کشور، جنبش زنان و فمینیسم در ایران به شکست کشانیده شده است. بعضی‌ها بیان تصور می‌کردیم و هنوز هم عده‌ای به این تصور ادامه می‌دهند، که تا ما "تاجیان مجرب و آگاهی بخش" زنان دوباره به ایران برنگردیم و یا تا مقال و گفتمان و روش‌های مبارزاتی می‌رسد پسند ما در ایران رایج نشود، جنبش زنان در ایران احیاء نخواهد شد. این تصور که از یک درک یک بعدی و تک گونه از فمینیسم و جنبش زنان و از یک نخوت و خود مرکزیتی نشأت گرفته بود، به تدریج دارد جای خود را به شامل، دوراندیشی، تواضع و تسامح نسبت به واقعیت‌های متحول و چند گونه ایران می‌دهد. بخصوص قبول این واقعیت که بعضی شیوه‌ها و تئوری‌های مبارزاتی می‌تواند از بطن هر جامعه با توجه به تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جامعه روئیده گردد و شکل یابد و لازم نیست که همیشه بسا الگوبرداری مکانیکی از فمینیسم کنونی اروپای غربی و آمریکا، مبارزات زنان را مورد سنجش قرار دهیم. اگرچه "مسئله زن" یک مسئله جهانی است، اما شیوه مبارزه با آن و چگونگی حل آن می‌تواند با توجه به مرحله تاریخی، زمینه‌های اقتصادی، سطح توسعه، وضعیت سیاسی و فرهنگی و طبقات و اشراف مختلف زنان، اشکال متنوع و ویژگی‌های خاص خود را بیابد. امروز تصویر یک سره قربانی از وضعیت زنان ایران، تصویری یک جانبه و غیر واقعی است. باور کنیم که "سال‌های عسرت" و سکوت و رعب به پایان رسیده است و "سال‌های رویش" و "به پیش" در درون صفوف مختلف زنان ایران، اعم از مذهبی و غیر مذهبی آغاز گشته است.

... مراتب باشیم که افراط دیروز به تفریط امروز منجر نشود. اگر دیروز فمینیسم را انحرافی بورژوازی تلقی می‌کردیم، امروز برعکس نسخه علاج دردها و راه حل مسائل خود را صرفاً از لابلای کتب فمینیست‌های اروپائی-آمریکائی سفید پوست طبقه متوسط جستجو و بدون تأمل و تنقید و تطبیق کپی برداری نکنیم. اگر دیروز "مسئله زن" را در اقتصاد سرمایه داری، در طبقه و استثمار مضاعف می‌دید، عملاً آنرا به بعد طبقاتی تقلیل می‌دادیم، امروز آنرا در بعد جنسی خلاصه نکنیم. نه می‌توان یک روزه از زاویه تقلید از غرب، زنان یک جامعه سنتی و مردسالار را به صرف "کشف حجاب" آتیم از طریق صدور فرمان‌های ملوکانه و بخشنامه‌های دولتی و توسل به زور پلیس و ژاندارم، مدرن و برابر با مردان ساخت و نه می‌توان با چسبیدن بیمارگونه و سواسی به پوسته‌های دین و "هویت اسلامی-ایرانی" مثلاً تحمیل چادر، ته ریش، بستن کراوات و... به جنگ "غرب زدگی" رفت. دست آورده‌های منفی و مثبت مبدونیت، همانا دست آورده‌های بشری است.

آلت دست قدرت‌های استعماری نشویم

... بسیاری از حکام مستبد و دولتمردان ضد دموکراسی، با دست یازی فرصت طلبانه به ایده ظاهراً ضد استعماری "تسبیت فرهنگی" به دفاع از تداوم سنن ستمگرایانه و نقض حقوق بشر، خاصه حقوق زنان می‌پردازند. جالب‌تر اینکه حتی قدرت‌های نو استعماری نیز هر جا که سیاست روز ایجاب کند، به این ایده‌ها توسل می‌جویند. روزی با پوشش دفاع از "حقوق بشر" علیه رژیم هائی که مورد پسندشان نیست نظیر کوبا، لیبی، چین و ایران موضعی لیبرالی و دمکراتیک اختیار می‌کنند و روز دیگر به بهانه "تسبیت فرهنگی" در مقابل سرکوب زنان و اقلیت‌ها به دست رژیم‌های متحدشان مانند عربستان سعودی و افغانستان راه سکوت و مداخلات در پیش می‌گیرند. برای نمونه در کنفرانس جهانی پکن شاهد این استانداردهای دوگانه و سوء استفاده‌ها از چند جانب بودیم. بعنوان مثال نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی به بهانه مغایرت اصول حقوق بشر با موازین و سنن و فرهنگ ایرانی-اسلامی، حاضر به پذیرش آنها نمی‌شدند. یعنی گویا مثلاً حق انتخاب، از جمله انتخاب نوع پوشش، انتخاب نوع حکومت، نوع رهبر و... مغایر با فرهنگ ایرانی-اسلامی است؟!!

بهرحال، با توجه به واقعیت‌های موجود بین‌المللی در مناسبات قدرت، اعم از "شرق"، "غرب"، "شمال" و "جنوب"، "جهان اول"، "جهان سوم" و یا روند رشد یابنده اخیر، یعنی جهانی شدن و عکس العمل‌های عارض آن نظیر قوم‌گرایی، مذهب‌گرایی (بنیادگرایی)، ناسیونالیسم، ... زنان جوامع مسلمان، از جمله ایران نمی‌توانند خارج از متنگنه تضادهای موجود عمل کنند. آنها به ناچار باید علیه دو دسته موانع و فشارها، استراتژی خود را پی‌ریزی کنند: یک دسته فشارهای مربوط به سیستم مردسالاری درون جامعه ایران با همه ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانشناختی آن، و دسته دیگر که خارجی به نظر می‌رسند و تلمرو استقلال ملی، هویت فرهنگی و منافع اقتصادی و سیاسی جامعه را تهدید می‌کنند. دسته دوم فشارها در واقع در ارتباط با همان سیستم جهانی سرمایه داری است که سابقه درخشانی در حمایت از زنان ندارد و مهربان‌تر از سیستم مردسالار ملی داخلی و بومی نیست. امروز نیز بقایای

(وقتی سازماندهی کلیسای کالوین سراسر دموکراتیک و جمهوریخواهانه شده بود، وقتی قلمرو خداوند جمهوری شده بود، آیا می شد قلمرو این دنیا را همچنان پادشاهی، یا تحت سلطه اسقف ها و لردها نگاهداشت؟ زمانیکه لوتریسم آلمانی به بازیچه ای در دست شاهزاده ها تبدیل شد، کالوین و کالوینیسم در هلند یک جمهوری بنا کرد و در انگلستان، و بالاتر از همه، در اسکاتلند احزاب فعال جمهوریخواه بوجود آورد، دومین نهضت بزرگ بورژوازی، در کالوینیسم بود که اصول خود را شسته و رفته یافت. انگلس در همین کتاب در صفحه ۲۵۵ می نویسد که اولاً طبقه ای که بیشترین علاقه به مبارزه علیه اعمال نظر کلیسای رم را داشت، بورژوازی بود و ثانیاً مبارزه علیه فئودالیسم و کلیسا، در آن زمان، می بایست خود پوششی مذهبی می داشت.

چنانکه در بخش های پیشین این نوشته متذکر شدم، به یاد بیآوریم که بر خلاف تصور بسیاری از اوریئتالیست ها، نه خرد گرایی در ذات و انحصار "غرب" بوده است و نه جزم گرایی و شریعت مداری جزء ذات و خصلت دائمی "شرق مسلمان". آنها که برای یکدست نشان دادن خردپذیری "غرب" در مقایسه با "شرق" با ایده آلیزه کردن "دموکراسی" یونان آغاز می کنند، به یاد بیآورند که آن "دموکراسی" مخلوبه به یک شهر (آتن) و مخلوبه به طبقه آزادان و اشراف (یعنی پذیرش تقسیم انسان ها به آزاد و برده) و مخلوبه به سردان بود. دموکراسی ای بود که در آن به سقراط به جرم کفرگویی جسام شوکران نوشاندند. باز به یاد بیآوریم قرون وسطای غرب را، و تریبون های تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک را که گالیله های خردگرا را به نابودی کشاند. پس مرتجعین و خشک اندیشان و روحانیت جزم گرا که در "شرق" عصاالدین نسیمی ها را زنده زنده پوست کنند و زرین تاج ها (ظاهره قرت العین) را به دار آویختند، و با از میدان بدر کردن معتزله ها (عقل گرایان)، فلسفه تعبدی را بر تعقل مستورلی کردند، همواره هم کیشان و همتهای "غربی" نیز داشته اند. از سوی دیگر عرفای روشن اندیش و سنت شکن و علمای خردگرای بسیاری در تاریخ جنبش های فکری و فلسفی "شرق" ظهور کرده اند که افکارشان مستقیم و غیر مستقیم در حاصلخیز کردن تمدن بشری جهت نوزایش (رنسانس) و مدرنیته و عصر روشنگری سهم داشته است (فارابی، رازی، ابن سینا، ابن رشد، خیام، فردوسی، نظامی، ناصر خسرو، حافظ، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون و...) اما اگر بیش از دو قرن است که در "غرب" خردگرایی و نو اندیشی توانسته است بر جزم اندیشی کلیسا غلبه یابد و موتور حرکت تاریخ را سرعتی صد چندان بخشد، در "شرق اسلامی" هنوز، استیلا با جزمیت، شریعت زدگی، تصوف و تعبد و سنت پرستی است. تا امروز راه چاره در قبال این عقب ماندن را یا در تقلید سترون و کپی بردارانه از "غرب" جستیم یا بغض کرده ضمن امتناع از تجدد و ضدیت با هر آنچه "غربی" است به دنبال انواع و اقسام سنت پرستان به راه افتاده، به "ریشه ها" پناه برده ایم، یا ریشه های "ایران باستان آریائی" یا ریشه های "اسلام راستین علوی" و هنوز که هنوز است به چالش اصلی که پیش روی داریم نپرداخته ایم، یعنی ضرورت تکوین سنتزی خلاق از دیروز و امروز، از سنت و تجدد، از علم و اخلاق، از صنعت و معنویت، و از "شرق" و "غرب" در راه پیوستن به امروز و رسیدن به فردا. نگرش تاریخی، و جامعه شناختی و مقایسه ای به ادیان، از جمله دین اسلام، وقتی کارساز می شود که هم از تعصب دین باورانه و هم از تعصب دین ستیزانه رها باشد.

من با این فرض حرکت می کنم که دین به خودی خود ماهیتی مجرد و مجزا از جامعه و یا ذاتی لایتغیر ندارد و مثل پدیده های دیگر اجتماعی، یک نهاد و ساختار اجتماعی است - اگر هم به قول دین باوران ذاتی آسمانی و الهی داشته باشد، در روی زمین و در بطن جامعه و توسط انسان ها اداره می گردد - لذا تابع قانون مندی های تاریخی و جامعه شناختی است. اسلام هم مثل سایر ادیان جهانی، صرفاً مجموعه ای از احکام الهی، کتابت و کلام و آئین و تشریفات روحانی نیست، بلکه حداقل دارای پنج بعدی است که جامعه شناسان در مورد ادیان دیگر نشان داده اند: ذهنی، ایدئولوژیکی، تجربی و عاطفی، عبادی و تشریفات و عملی، که در جوامع مختلف، بنا به شرایط و سطح رشد علمی و صنعتی در آن جامعه، شدت و ضعف ابعاد مختلف دین تغییر می کند.

برخورد مشابه

باید گفت، از سوی بعضی روشنفکران لاتیگ همان برخورد زور مدارانه و اراده گرایانه روحانیت "بنیادگرا" در پیش گرفته، منکر اهمیت و واقعیت بعد اسلامی فرهنگ ایران می شوند. آنها به جای رهیابی به سکولاریسم و همزیستی سالم و متعادل با دین، به خصومت با اسلام و معادل کردن آن با حمله اعراب برخاسته اند. آنها با تکیه بر نژاد پرستی ضد عربی و ضد ترک و برتری جوشی ایرانی، که البته ایرانی را در آریائی خلاصه کرده و آریائی را نژادی برتر و تافته ای جدا بافته می دانند، به دنبال ایده آلیزه کردن ایران پیش از

تفسیرها به فراخور سیاست روز و منافع و مقتضیات قدرت قدرتمندان بوده است. از طرف دیگر و عامل مهم تر و تعیین کننده تر جایگاه دین در جامعه می باشد. موقعیت نوگرایان یهودی و مسیحی در بازنگاری، و فرم، تطبیق و سازگاری جستن این ادیان با واقعیات و مقتضیات دنیای مدرن معاصر و برعکس موفقیت کهنه اندیشان و تشریون اسلامی در غلبه بر روحانیون نواندیش و تجدد خواه مسلمان و در نتیجه زکود و جسد نسبی اسلام و تبدیل آن به عاملی باز دارنده در بسیاری از کشورها. تاریخ ادیان و جامعه شناسی دین نشان می دهند که تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در جامعه، دیر یا زود منجر به تحول در دین می شود. بعضی ها به غلط دین را یک نیروی ایستا و همواره محافظه کار تلقی کرده اند. از آن جمله اند مارکسیست هائی که حتی از دیدگاه خود مارکس نسبت به دین برداشتی یک جانبه داشته اند. آنها با تکیه بر جمله مشهور مارکس که "دین آئین توده هاست"، برخوردی تک گونه با دین کرده اند. این جمله مشهور مارکس اما در پایان نوشته ای از او قید شده است که کمتر مورد توجه و فهم این نوع مارکسیست ها و نیز مارکسیست فمینیست ها قرار گرفته، چنین است:

(...بیچارگی دین اینست که در آن واحد هم بیان بیچارگی و هم اعتراض علیه بیچارگی واقعی است. دین آه و ناله مظلومان است، قلب دنیای بی قلب (سنگدل) است، و روح شرایط بی روح. آن (دین) آئین مردم است.)
جدا از اینکه این تحلیل ها و تئوری ها تا چه حد درست و جهانشمول هستند، نمی توان منکر این اصل جامعه شناختی شد که دین مثل هر نهاد اجتماعی دیگر رابطه ای متقابل با جامعه دارد. به عنوان مثال اگر یک دین با تعبیر و تفسیری استبدادی، توتالیتر و نیز مردسالار در جامعه نهادی شود، خود به عامل مهمی در تحکیم زورمداری و مردسالاری بدل خواهد شد و برعکس اگر تعبیر و تفسیری لیبرالی، مدارا پذیر و تساوی خواه از دین رایج شود، دین عاملی خواهد شد در تسریع حرکت جامعه به سوی دموکراسی و تساوی حقوق. نمونه های معاصر این نقش مثبت و تحول طلب دین را در جوامع مختلف شاهد هستیم. از جمله نهضت های مذهبی که در امریکای لاتین به عنوان مختلف چون "الهیات رهایی بخش"، "مسیحیت چپ"، "مسیحیت سرخ" و "مسیحیت زرد" معروف شده اند. در برزیل، شیلی، پرتغال، نیکاراگوئه، السالوادور، گواتمالا، آرژانتین، اسپانیا و... در ترویج ایده های حقوق بشر، دموکراسی، عدالت اجتماعی، خشونت زدایی، مدارا نقش مهمی بازی کرده اند. به عنوان نمونه، در اسپانیا یک نقطه عطف در چرخش به سوی دموکراسی زمانی بود که مجمع اسقف ها و کشیش ها در مادرید تشکیل جلسه داد (سپتامبر ۱۹۷۱) این اجلاس بطور بیسابقه ای در تاریخ کلیسای اسپانیا، بطور علنی و دموکراتیک برگزار شد و تمامی مباحث آن مخایره گردید. این اجلاس خود "یک درسی از دموکراسی را برای مردم اسپانیا فراهم کرد". بطوریکه در پایان آن قطعنامه هائی در حمایت از حق آزادی بیان، آزادی اجتماعات و اتحادیه ها تصویب شد، یعنی حقوقی که در رژیم فرانکو همواره نقض یا محدود شده بودند. از مرور کوتاهی که از این تجربه ها در اینجا شد، چه درس هائی می توان گرفت؟ آیا "موج سوم دموکراسی" قبل از آنکه فروکش کند، دامن کشورهای مسلمان و روحانیت اسلام را نیز می گیرد؟ یا چنانکه بعضی تصور می کنند، اسلام ذات متفاوتی داشته، اصلاح ناپذیر و مانع الجمع با تجدد، تساوی حقوق و دموکراسی است؟

در جواب باید گفت اختلافات فرهنگی و دینی اگرچه واقعی و مهم هستند، اما ثابت و فرا تاریخی نیستند. دین اسلام و از جمله مذهب شیعه نیز مثل سایر فرهنگ ها و مذاهب در تغییر بوده و هستند. به قول "سمیرامین"، متفکر اقتصاددان مشهور مصری-فرانسوی، این نه فرهنگ "غرب" که فرهنگ سرمایه داری است که با تسلط خود فرهنگ های کهن را از محتوایشان تهی کرده است. در هر جای دنیا که سرمایه داری در پیشرفته ترین وضع قرار دارد، فرهنگ مدرن جایگزین فرهنگ کهن شده است. همانطور که فرهنگ مدرن سرمایه داری جایگزین فرهنگ ترون وسطای مسیحیت در اروپا و امریکای شمالی شده است، در ژاپن نیز بطور مشابهی دارد جایگزین فرهنگ کنفوسیوسی می شود. اگر در کشورهای سرمایه داری پیرامونی، ورود سرمایه داری نتوانسته است بطور کامل و ریشه ای موفق به ایجاد تحول در فرهنگ های کهن محلی گردد، نه بخاطر خصوصیات استثنائی این فرهنگ هاست، بلکه بخاطر تفاوت های موجود در نحوه گسترش سرمایه داری در بخش های مرکز یا بخش های پیرامونی است.

البته در تکمیل نظر "سمیرامین" که قدری یکجانبه است، باز لازم می باشد رابطه متقابل و دیالکتیکی بین دین و فرهنگ با تحولات اقتصادی را به یاد آوریم و مثلاً به نمونه اصلاحات کالوین در مسیحیت اشاره کنیم که به قول انگلس در "سوسیالیسم و اتوپی":

با تهدید دائمی طلاق و یا هسو رویرو شوند، بنون اینکه دارای مهارت‌های شغلی باشند برای یک زندگی مستقل در صورت طلاق یا امکان حمایت مالی و سرپناه طولانی مدت.

این وضع وقتی وخیم‌تر شد که تلفات دوران جنگ ایران و عراق بالا گرفت و عده‌ای دیگر از زنان در کنار از دست دادن پسران یا همسرانشان، حتی نگهداری از کودکانشان را نیز به نفع خانواده پدری (خانواده شوهرانشان) از دست می‌دادند. بخصوص که دولت برای فرزندان شهدا حق ویژه کمک‌های ماهانه قبائل شده بود و این انگیزه‌ای گشته بود برای پدر بزرگ و عمر و عمه و مادر بزرگ و امثالهم که بچه‌های یتیم و بی‌پدر را از مادران گرفته خود نگهداری کنند. رسانه‌های جمعی به انعکاس درد و غم چند جانبه همسران شهدا پرداختند. سوال طبیعی که برای بسیاری از این زنان مطرح می‌شد این بود: "آیا اینست عدالت اسلامی؟"

صدای اعتراض این زنان در نشریاتی چون "پیام هاجر" و "زن روز" و بعضی مطبوعات دیگر و برنامه‌های رادیو و تلویزیونی (که نگاه متعکس گردید، حکومت اسلامی که مدیون حمایت این زنان بود، طبعاً نمی‌خواست حمایت آنان را از دست بدهد. از ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به بعد در اثر فشار این زنان و بطور کلی فشار افکار عمومی (از پائین) و نیز تلاش‌ها و "لایه" زنان وابسته به حکومت و زنان نماینده در مجلس (از بالا) اصلاحاتی در قانون خانواده صورت گرفت که آنرا به قانون حمایت از خانواده دوران پهلوی بسیار نزدیک و مشابه نمود، حتی از جهاتی قدم‌هایی به جلوتر نیز رفت، از جمله تقسیم مساوی ثروت و اجرت‌الثل...

این مثال مشخص نشان می‌دهد که چگونه زنان در وهله اول در بستر تجربه خود به اعتراض و حق‌خواهی بر می‌خیزند و راه و تاکتیک و زبان مبارزه را به فراخور جهان بینی و اعتقادات خود و به تناسب امکانات موجود و چگونگی و نوع ستم و تهاجم پیدا می‌کنند و با دست یافتن به موفقیت‌ها - هر قدر هم کوچک - بر اعتقاد به نفسشان افزوده شده، گام‌های بزرگ‌تر برداشته بر دامنه امکانات خود وسعت می‌بخشند. در این راستا البته که فعالیت‌های ترویجی و آگاهی بخش روشنگران و فمینیست‌ها به زنان غیر فمینیست یا شبه فمینیست به "نگاه" دیندار بودنشان، از بالا و با نگاه "عاقل اندر سفیه" و نخبه گرایانه نگرند، و به جای تحلیل و حرکت بر مبنای مسائل مشخص زنان، به کلی بافی و شعار پردازی قناعت نکنند.

زنان دیندار بسیاری که به جنبش اسلامی پیوستند، امروز بتدریج به خصوصیات مرد مدارانه رهبران آن پی برده و در صدد علت جوتی "مسئله زن" و یافتن راه حل‌های آن هستند. چرا که برای اینان نیز "مسئله زن" مطرح شده است، مسئله‌ای که ابتدا تصور می‌کردند فقط مخصوص زنان غربی است. به عنوان مثال، محبوبه عباسقلی زاده‌امی که یکی از نظریه پردازان کنونی "زن شناسی" و سردبیر مجله "فرزانه" می‌باشد، تا همین چند سال پیش در مجله زن روز در رد "مسئله زن" به مثابه عارضه‌ای محدود به غرب و زن غربی و در نفس فمینیسم (بخصوص فمینیسم اسلامی) در ایران اسلامی قلم می‌زد، امروز در روند تحولات فکری خود که ناشی از تجربیات شخصی، سیاسی و اجتماعی‌اش در بستر جامعه مرد سالار کنونی است، اعتراف می‌کند که "مسئله زن" و فمینیسم در ایران می‌باید موضوع مطالعات سیستماتیک قرار گیرد و صفحات نشریه "فرزانه" را به این کار اختصاص می‌دهد.

بطور خلاصه، فمینیسم اسلامی، مجموعه تلاش‌های نظری، عملی و سیاسی حق‌خواهانه‌ای را در برمی‌گیرد که در این مقطع از تاریخ جنبش زنان ایران، نوگرانی، اصلاح طلبی و حتی شالوده‌شکنی از زاویه درون دینی را نمایندگی می‌کند. این تلاش‌ها نه تنها تبیین و منافاتی با تلاش‌های برون دینی زنان لائیک ندارد، بلکه در خدمت همدیگر و مکمل یکدیگرند. همانطور که تلاش‌های حق‌خواهانه زنان لائیک در سطوح و حدود متفاوتی (از اصلاح طلبی لیبرال، عملگر، تا رادیکال) به پیش می‌رود. مبارزات زنان دیندار نیز یک طیف ناهمگون را تشکیل می‌دهد. عده‌ای از آن‌ها در مقابل هجوم مردسالارانه قشریون مذهبی به مجتهدین میانه‌روتر و سازگارتر پناه می‌برند و مانند زنان اصلاح طلب اوان نهضت مشروطیت به بزرگ‌نمایی و تاکید آیه‌های قرآنی و احادیث حمایت‌آمیز از زنان دست می‌یازند و فعالیت‌ها و حضور اجتماعی خود را به کارهای خیریه و اخلاقی و آموزشی بی‌آزار و نیز حمایت سیاسی از گروه‌بندی‌های خاص سیاسی در قدرت حاکمه محدود می‌کنند - مانند نشریات "ندا" و "پیام زن" - عده‌ای دیگر پا را از نقش حمایتی و صرف حضور اجتماعی قدری فراتر می‌گذارند. این دسته تلاش‌هایی در گسترش محدوده‌های سنتی نقش زنان کرده، خواهان حضور اثر گذار و فعال و بالنسبه مستقل خود شده به طرح انتقادهای اغلب ملایمه و محافظه کارانه از قوانین ناعادلانه و ستم زن ستیز پرداخته، پیشنهادهایی اصلاحی ارائه می‌کنند (مثلاً نشریات "پیام هاجر" و "زن روز") و بالاخره آنهایی که خود مستقلاً (بقیه در ص ۳۰)

اسلام هستند و فراموش می‌کنند که خفقان و استبداد مغان و موبدان هیچ امتیازی بر خفقان استغف‌های کاتولیک یا فقهای اسلام ندارد.

در امریکا، دین از حکومت جداست و جامعه مدنی قدرت زیادی دارد، اما هنوز هم بخشی از حقوق زنان در تضاد قرار می‌گیرد با تعابیر مشخصی از دین مسیحیت و هنوز نیز درگیری و تضادهای موجود بین فمینیست‌ها و کلیسا به پایان نرسیده است. به عنوان مثال بعضی از نخله‌ها و کلیساهای مسیحی و اغلب کاتولیک‌های امریکائی با گروه‌های دست راستی سیاسی (اغلب از حزب جمهوریخواه) متحدانه علیه حق انتخاب در مورد سقط جنین مبارزه می‌کنند. و یا در اسرائیل که به عنوان یک کشور مدرن و پیشرفته و "دموکراتیک" به دنیا معرفی شده است، در اثر فشار یهودیان بنیادگرا و قشری در بعضی مجامع عمومی نظیر بعضی خطوط اتوبوس شهری (زنانه-مردانه) آپارتاید جنسی به وجود آمده است.

تغییراتی که انقلاب بدنبال آورد

تناقضات و پیچیدگی در مورد زنان اقشار متوسط سنتی ایران که غالباً دیندار بوده و حامیان فعال انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دادند، قابل توجه جدی است. به دنبال انقلاب، نه تنها مردان سنتی و بازاری دیندار به قدرت سیاسی رسیدند یا حداقل فرصت اعمال سلطه فرهنگ خود را یافتند، بلکه بخش مهمی از زنان سنتی طبقه متوسط نیز که در رژیم سابق در حاشیه افتاده و یا در "اندرون" مانده از لحاظ اجتماعی و سیاسی بیشتر نقش تماشاجی را داشتند و به عنوان "چادری و امل و عقب مانده" و حتی نگاه جای زنان طبقه متوسط مدرن را در بعضی مشاغل و مقامات گرفته‌اند. حال برای اینکه این موقعیت برتر جدید را از دست ندهند، باید خود را با مقتضیات جدید و قانونمندی‌های دنیای سرمایه داری مدرن و بازار جدید کار و مناسبات و مرادوات بین‌المللی آشنا و منطبق سازند.

هزاران زن برخاسته از اقشار متوسط سنتی که برای اولین بار در عمر خود فرصت و بهانه‌ای مشروع بدست آورده بودند که به خیابان‌ها بیزند و در محافل و مساجد و مراکز پرتب و تاب بحث‌ها و تلاش‌ها و مبارزات سیاسی شرکت جویند و به تدریج نقش‌های هر چند فرعی در بازی‌ها و کشمکش‌های سیاسی برعهده گیرند و صفوف "خواهران انقلاب" را تشکیل دهند، دیگر به راحتی حاضر به بازگشت به چارچوب‌های بسته سابق نبودند. اینان در طی یک تجربه اجتماعی، درک‌ها و انتظارات تازه‌ای یافته و خواهان این بوده‌اند که به بازیگران فعال و شهروندان درگیر در امور اجتماعی تبدیل شوند. بسیاری از اینان دیگر از خود تصویری ضعیفه و مهجور ندارند، به بلوغ اجتماعی رسیده و خواهان آنند که از قیومیت مردان بدر آیند. برای تعداد زیادی از اینان، به قول شهلا شرکت (مدیر مسئول مجله زنان) "چشمه آگاهی" جوشیده است و دیگر جلوه‌دار فوران آن نمی‌توان شد.

از سوی دیگر رهبری سیاسی اینان، یعنی روحانیت شیعه، در چالش با بدیل رژیم گذشته در مورد آزادی زنان و نیز بدیل‌های تبلیغ شده از طرف نیروهای تجده خواه و چپ و فمینیستی، اسلام و حکومت اسلامی را بهترین و واقعی‌ترین بدیل رهانی بخش زنان معرفی کرده بود. و با این وعده‌ها توانسته بود تعداد زیادی از نسل جوان برخاسته از اقشار سنتی و غیر سنتی را نیز در مبارزات "ضد شاهی و ضد امپریالیستی" یا زنان میانسال سنتی همراه نماید. اگر چه برابری حقوق زن و مرد جزو شعارهای اولیه انقلاب نبود و رهبری انقلاب نیز مسلماً چنین خواستی را نداشت، اما وعده جامعه عدل اسلامی برای بسیاری از زنان بطور گنگی نوید از یک نظام عادلانه‌تری را می‌داد. رهبری حکومت اسلامی موعود چطور می‌توانست با وجود نقض وعده‌های اتوبیانی عدالت و افزایش بر بار فشارهای اقتصادی و مردسالارانه بر روی زنان، همچنان حمایت آنها را حفظ نماید. پس به ناچار همراه با رشد آگاهی‌ها و مطالبات زنان متحد خود، مجبور به بعضی عقب نشینی‌ها شد.

یک مثال مشخص جامعه شناختی از تضادهای بوجود آمده بین این دسته از زنان و روحانیت مربوط می‌شود به قوانین خانواده، مانند ازدواج و طلاق و حضانت و قیومیت فرزندان. روحانیت حاکم از طرفی می‌خواست نهاد خانواده را محکم‌تر و با ثبات‌تر کند و نقش اصلی زن را مادری و همسری قرار دهد و از طرفی دیگر با لغو قوانین حمایت خانواده (دوران پهلوی) راه را برای زورگویی و تعدی هرچه بیشتر مردها باز کرد، از جمله دادن حقوق یک جانبه به مردان در تعدد زوجات، طلاق و قیومیت فرزندان. بیشترین تاثیر این سیاست متوجه اقشار سنتی جامعه بود، چون همانها هستند که هم از لحاظ فرهنگی و هم امکانات مالی، سنت تعدد زوجات (چند همسری) و مناسبات پدر سالارانه را کم و بیش دنبال کرده‌اند. نتیجه این شد که درست همان قشری از زنان سنتی که در انقلاب به حمایت فعال از روحانیت به پا خاسته بودند - زنان ۴۰-۳۰ ساله

انتشار "نقد برنامه گتا" -

ترجمه: "ا. بوزگر"

تمامی اصول پایه ای
مارکسیسم

به قوت خود باقی است!

برنامه حزب کارگران آلمان که بعدها "نقد برنامه گتا" نام گرفت پرداخت و با این اثر خود، که چند صفحه ای پیش نیست "برای سراسر جنبش بین المللی کارگری در دوران نو، یعنی در شرایط مبارزه طبقه کارگر در دولت نظامی پروس-آلمان و در دورانی که باید از کمون پاریس درس هائی گرفته شود، یک برنامه پیکار ارائه کرد.

مارکس، در صفحه هائی اندک، درباره مسائل اساسی تئوری کمونیسم علمی اندیشه های مهمی را مطرح کرد: نقش دولت، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا، دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم، سوسیالیسم و خطوط اصلی کمونیسم رشد یافته، تولید و توزیع کل فرآورده های اجتماعی، انترناسیونالیسم پرولتری و حزب طبقه کارگر و... مارکس نوشته خود را با این عبارت انجیل پایان داد:

«من سخن خود را گفتم و جانم را خلاص کردم.»

ممکن است کسانی چنین بیندیشند که انتقاد مارکس از نوشته ها و عبارات صد و چند سال پیش مردی به نام فردیناند لاسال، امروزه و در شرایط آغازین سده بیست و یکم، دیگر چه اهمیتی دارد؟ برای این نکته گیری، اما، پاسخ روشنی وجود دارد:

... سوسیالیسم از زمانی که با می گیرد و اعتبار می یابد و آغاز به رشد می کند، تا زمانی که به مرحله عالی تر سیه کمونیسم- فرا روید، ناگزیر با دردهای دیرپای زایمان همراه خواهد بود؛ دردهائی که در آن زمان "قابل ای چون مارکس می توانست به آنها بیندیشد و چگونگی را با آن صراحت و دقت ویژه خود پیش بینی کند. "نقد برنامه گتا" نه فقط به برخی از اصول اقتصادی و مسائل سازمانی- حزبی و پلیک با لاسالی ها می پردازد، بل به مراتب بیشتر، به آینده ای که هنوز در پیش است می اندیشد، و نه به گذشته؛ چنان که لنین می گوید: مارکس، هم با پدیده ویرانی سرمایه داری که در پیش است رو در رو بود، و هم با رشد آینده کمونیسم.

همچنین ممکن است کسانی باشند که متاثر از "فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم" و هیاهوی جهانشمول "نظم نوین جهانی"، اصالت و اعتبار مارکسیسم را زیر سؤال برند. به زعم آنها با پدیده "فروپاشی" گویا مارکسیسم امتحان خود را داده و مردود اعلام شده است، و از این رو، "نقد برنامه گتا" را نیز باید به تاریخ سپرد.

ببینیم خود تاریخ چه می گوید؟ تاریخ می گوید طی این یکصد و چند سال پس از مرگ مارکس، از میان اندیشمندان برون از قلمرو نفوذ جهانخوااران، تاکنون کسی پیدا نشده است که با دلالی روشن، همخوان، همه جانبه و با همان زبان دقیق ریاضی مختص مارکس، در رد اصول پایه ای "مارکسیسم" توفیق یافته باشد.

هرگاه از آن گونه تغییرات برخاسته از گذشت زمانه، که هر علمی را دستخوش تحول و تکامل می کند، و مارکسیسم نیز چون یک علم از این قاعده مستثنی نیست، بگذریم، به نظر می رسد که هیچیک از آن اصول بنیادین که "سوسیالیسم علمی" بر پایه آنها تکوین یافته، اعتبار خود را از دست نداده است.

با این همه، در شرایط آغازین هزاره سوم آنچه اهمیت تعیین کننده دارد و از این رو، وظیفه اساسی پژوهشگران آرمانه خواه است، همانا بررسی آن تحولاتی است که در انطباق با دگرگونی زمانه و تغییر شرایط مادی و فرهنگی زندگی انسان ها پویائی مارکسیسم و چگونگی سمت و سوی تکامل آن را می نمایاند.

و چنین است که بررسی "نقد برنامه گتا" که در آن "حاصل ۳۰ سال کار غول آسای مارکس، بنیاد گذار سوسیالیسم علمی، بازتاب یافته است" گذشته از راهیابی به سوی آینده، پژوهشگران را در تحلیل رویدادهای جهانی- تاریخی دوران ما، از جمله پدیده "فروپاشی" راهنمایی می کند. و همین نکته اساسی است که در شرایط ویژه کنونی، ترجمه و انتشار این اثر برجسته مارکس را - که نسخه هائی از ترجمه های قبلی آن نیز در دسترس نیست- سودمند و الزام آور می کند.»

"نقد برنامه گتا" را "تشرنوبل" در برلین منتشر ساخته و ۸ مارک قیمت دارد. با واریز کردن این مبلغ به شماره حساب

DEUTSCHE BANK BERLIN
۳۲۳۶۱۸۴ کد بانکی
۱۰۰۷۰۰۰۰ و ارسال فتوکپی پرداخت قیمت کتاب به آدرس "تشرنوبل" می توان
این کتاب را دریافت داشت. آدرس نشر نوید :

POSFACH ۳۳۳
۱۰۹۹۷ BERLIN
GERMANY

به کوشش "ا. بوزگر"، یکی از آثار مهم "مارکس" که گفته می شود، پس از "مانیفست" و "کاپیتال" مهم ترین اثر تئوریک وی می باشد، ترجمه و منتشر شده است. این اثر "نقد برنامه گتا" نام دارد.

گردآوری چند نامه "مارکس به ویلهلم براکه" و نامه های انگلوس به آگوست بیل" و به "کارکائوتسکی" همراه با تفسیری بر "نقد برنامه گتا" به قلم ل. وازینا" و "یروازین" دو محقق شوروی سابق، در کنار "نقد برنامه گتا" به کتابی که به همت "ابرزگر" ترجمه، تدوین و انتشار یافته اعتباری ویژه بخشیده است. این در حالی است، که نشر روان و ساده مترجم نیز استفاده از مباحث مطرح شده توسط مارکس و انگلوس را، برخلاف برخی ترجمه هائی که در سال های اخیر در این زمینه ها انتشار یافته، تسهیل می کند.

مترجم "نقد برنامه گتا" در ابتدا و بعنوان سخنی از مترجم می نویسد:

(... در ماه مه ۱۸۶۳ اتحادیه عمومی کارگران آلمان" به رهبری "فردیناند لاسال" بنیان یافت و خود او رئیس آن شد. لاسال خرد بورژوازی دمکرات، ناشر و مشاور حقوقی و نیز مبلغی زبردست بود که در میان طبقه کارگر آلمان جاذبه ای داشت. او بر آن بود که برای رهائی کارگران از استثمار، انتخابات همگانی" کفایت می کند، چرا که امکان می دهد دولت بورژوازی به "دولت آزاد" آلمان مبدل شود و اتحادیه ها با کمک دولت و بر اصول عدالت، به بازسازی اقتصاد جامعه بپردازند و کارگران بدون به دست گرفتن انقلابی قدرت به سوسیالیسم دست یابند.

تکامل ذهنی لاسال در سال های جوانی متاثر از "هگل" بود. از این رو، در اعتقاد به "حکومت" عملاً با "تیسمارک"، صدر اعظم آلمان، کنار آمده بود. بدین سان، پیکار مارکس و انگلوس به ضد لاسال و لاسالی ها عمیقاً سرشتی اصولی داشت. لاسال بر اثر زخمی کشنده که در جریان یک دوئل عشقی بر او وارد شد، در سال ۱۸۶۴ درگذشت.

در سال های پایانی ۱۸۶۰، آگاه ترین عناصر طبقاتی آلمان، یعنی همزمان و شاگردان "مارکس"، از اتحادیه لاسالی گسستند و بر شالوده مارکسیسم به تبلیغ کارگران پرداختند و در اوت ۱۸۶۹، با برگزاری کنگره ای در شهر "آیزناخ"، حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان" را بنیان نهادند. در برنامه این حزب، که از سال ۱۸۷۰ جنبش جهانی همبستگی پرولتاریا با "کمون پاریس" را رهبری می کرد، اعلام شد که آزادی های سیاسی و انتخابات همگانی تنها یک وسیله کمکی برای طبقه کارگر است. پرولتاریا باید برای برافکنند سلطه طبقاتی و نظام کار مزدوری پیکار کند.

پس از تأمین وحدت آلمان در سال های ۷۴-۱۸۷۳، و بر اثر آن، دو حزب مخالف در فکر وحدت افتادند. رهبران لاسالی به "آیزناخی" ها پیشنهاد وحدت دادند. سرانجام در مارس ۱۸۷۵، "کنگره وحدت" در شهر "گتا" برگزار شد. در این زمان "آگوست بیل"، از رهبران "حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان" در زندان بود؛ ویلهلم لیبکنشت، رهبر دیگر، به امید ایجاد وحدت، با لاسالی ها کنار آمده بود؛ مارکس و انگلوس در مهاجرت انگلستان به سر می بردند و چنین بود که لاسالی ها ابتکار تهیه پیش نویس "برنامه گتا" را در دست گرفتند.

پیش نویس" که انتشار یافت و عیوب اساسی آن آشکار گشت، به مارکس رنجشی رزق دست داد. آنچه را که او طی سالیان دراز بر سر آنها با لاسال و لاسالی ها جنگیده بود در آن برنامه یافت. انگلوس نوشت: «برنامه دارای آن چنان ماهیتی است که هرگاه تصویب شود، مارکس و من هرگز قادر نخواهیم بود پیوستگی خود را با حزب جدیدی که بر این پایه بنیاد یافته است، اعلام کنیم.» ... مارکس، در حالی که سخت گرفتار بود و به گفته خود او «هی بایست فراتر از آنچه پزشکان اجازه داده اند» کار کند، به نگارش "حاشیه نویسی بر

دیدگاه های اقتصادی، فرهنگی،

سیاسی و مذهبی

دکتر محمد خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری که در برابر "ناطق نوری" قرار گرفته است!

درباره فرا گروهی بودن:

زندگی می کنند و توان کار ندارند، باید تامین شود. با خیرات و میراث نمی توان جامعه را به پیش برد.

در مصاحبه با "ایران نیوز" و در ارتباط با سیاست خارجی:

سیاست خارجی: «به اعتقاد من، ما نباید به تشنجات بین المللی دامن بزنیم و رفتاری هم نداشته باشیم که در این مورد ایجاد شبهه کند. از سوی دیگر ما همواره آماده تشنج زدائی در همه مجامع بین المللی هستیم. ما می توانیم روابط خوبی با اروپا، ژاپن، چین و کشورهای آسیای شرقی داشته باشیم. آنها اینک از خود استقلال نشان می دهند. مشکل آمریکا، مشکل امریکاست، مشکل ما نیست. آمریکا به ایران بد کرده و هنوز هم این رویه را ادامه می دهد. اوست که باید در روش خود تغییر دهد. در حال حاضر هیچ نشانه ای از حسن نیت در رفتار سرمداران آمریکا با ایران وجود ندارد.

در ارتباط با کشورهای خلیج فارس، دست دوستی ما به سوی همه همسایگان دراز است و دوست داریم که با کشورهای اسلامی بیشتر رابطه داشته باشیم. امنیت منطقه خلیج فارس برای ما و سایر کشورهای منطقه اهمیت یکسان دارد، زیرا رشد اقتصادی و سیاسی همه منوط است به امنیت منطقه. من اعتقاد راسخ دارم که ملت ها و دولت های این منطقه می توانند امنیت را تامین کنند. بنابراین ما خواستار خروج بی قید و شرط بیگانگان از منطقه هستیم»

«... من با هیچ گروهی ائتلاف نکرده ام، زمانی که کاندیداتوری ریاست جمهوری را پذیرفتم، اعلام کردم که نمی خواهم در انحصار گروه خاصی باشم، بلکه به عنوان کاندیدا، الویت ها و گرایش ها و بینش هائی دارم که سعی می کنم با رعایت مصالح کشور آنها را مطرح کنم و هر کس آنها را پسندید می تواند از آنها حمایت کند. برای مثال، یکی از اصول من پذیرش تنوع گروه ها و تفکرات است که بتوانند در فضائی امن عقیده خود را مطرح کنند.

اگر ما تنوع را به عنوان یک امر واقعی در جامعه بشری بپذیریم و اگر بپذیریم که انسان ها حق دخالت در تعیین سرنوشت خود را دارند، پس باید این تنوع افکار را بپذیریم و به رسمیت بشناسیم. به اعتقاد من جامعه مدنی بدون تشکل ها و نهادهای مدنی و حزب سازمان یافته که از متن جامعه ظاهر شده باشد شکل نمی گیرد. البته شاید اگر بروز تشکل های صنفی، فرهنگی و اجتماعی ابتداء شکل بگیرد خود قدم خوبی برای رسیدن به تشکل های فراگیرتر یعنی احزاب باشد.

باید در جامعه تحمل شنیدن افکار و عقاید مختلف را رواج داد تا انسان های متفکر و اندیشمندان، میدان لازم را برای حضور و مشارکت کسب کنند. برخورد افکار، رشد و توسعه سیاسی، جانی برای تملق و چاپلوسی باقی نمی گذارد. اگر واقعا خواهان مشارکت مردم در امور هستیم، باید امکان حرف زدن را نیز به آنها بدهیم. من طرفدار تشکل های مناسب در کشور هستم و در این ارتباط شوراهای مختلفی در قانون اساسی پیش بینی شده است.

سرمایه گذاری خارجی:

«من اصلا اعتقاد به سرمایه گذاری خارجی برای ایجاد اشتغال ندارم، زیرا اولاً اتکاء محوری برنامه های ما بر منابع و نیروهای داخلی است و نه کمک از خارج، ثانیاً عقیده ما بر این است که منابع داخلی می تواند تمام نیازهای کشور را در زمینه سرمایه گذاری و ایجاد اشتغال و تولید پاسخ دهد، لیکن برنامه ریزی صحیح می خواهد. جامعه مطلوب جامعه ایست که مستقل بوده و وابسته به بیگانگان نباشد.»

درباره فساد اداری و رشوه خواری و اخلاق اجتماعی:

«برخی از فسادهای اداری به دلیل وضع نابسامان اقتصادی کشور است. راه حل آن هم ابتدا در ارتقای سطح درآمد کارمندان و بعد اصلاح سیستم اداری کشور است، زیرا اعتقاد من بر اینست که سیستم اداری متناسب با نیازهای کشور نیست. آنچه از نظر من خطر جدی است، سوء استفاده از امکانات عمومی یا دولتی است که یک جرم بزرگ است و دولت باید با آن مبارزه کند. قانون گرائی، دفاع از حرمت انسانی و حقوق و آزادی های او و دفاع از حقوق شهروند ایرانی در هر کجا که هست، بخش عمده ای از مسائل به وضع ناگوار اقتصادی افراد مربوط است. در مرحله اول باید وضع اقتصادی کارکنان دولت را سر و سامان داد و توأم با آن به اصلاح ساختار اداری پرداخت. درعین حال باید

انتخابات ریاست جمهوری، براساس همه شواهد موجود، صحنه رقابت دو تکرش نسبت به آزادی ها، اقتصاد متکی به تولید و تمایل به عدالت اجتماعی، قانونیت در جمهوری اسلامی، نوع مناسبات خارجی، طرد یا تشدید ارتجاع مذهبی-بازاری و ... می باشد. انتشار دیدگاه های غیر حکومتی، از آن نوع که دکتر ابراهیم الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز، مهندس عزت الله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران بیان داشته اند، علیرغم همه محدودیتهای که در انتشار آن ها و آگاهی مردم از این دیدگاه ها صورت گرفته است، پورحالی دیدگاه های جانشین را در تمام زمینه های حکومتی، مطرح ساخته است. این درحالی است که کاندیدای طیف چپ مذهبی و کارگزاران سازندگی، دکتر محمد خاتمی نیز، طی دوران اخیر، در ده ها سخنرانی، مصاحبه و اظهار نظر، فضای جدیدی را در تمامی این عرصه ها وعده داده است. "راه توده" در شماره ۵۸ بخشی از نقطه نظرات مهندس عزت الله سبحانی، دکتر پیمان و دکتر ابراهیم یزدی را منتشر ساخت. در این شماره نیز اخباری در ارتباط با تدارک کارزار انتخاباتی توسط کاندیداهای غیر حکومتی منتشر شده است. آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از ده ها شماره روزنامه ها و نشریات داخل کشور است که نقطه نظرات دکتر محمد خاتمی در آنها بازتاب یافته است. طبعاً ما نقطه نظرات مشترک و مشابه را که در این نشریات و روزنامه ها انتشار یافته حذف کرده ایم و چکیده ای از مجموع آنها، برای آشنائی با دیدگاه های وی فراهم آورده ایم.

در همین شماره "راه توده" برجسته ترین نقطه نظرات طیف بازار، مؤتلفه اسلامی، روحانیت مبارز، که "ناطق نوری" را کاندیدای خود اعلام داشته اند، فراهم ساخته ایم. از آنجا که ناطق نوری، برخلاف دکتر محمد خاتمی، خود را کاندیدای مستقیم روحانیت مبارز و مؤتلفه اسلامی معرفی کرده است، دیدگاه های وابستگان مستقیم به مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران، طبعاً باید برنامه و دیدگاه های ناطق نوری باشد و یا اگر او اساساً دارای دیدگاهی نیز نباشد، اجباراً همین دیدگاه ها را می باید اجرا کند و کابینه خود را از دارندگان این نظرات تشکیل دهد.

همه شواهد نشان می دهد، که رقابت اصلی، در این انتخابات میان این دو دیدگاه و کاندیداهائی جریان خواهد یافت که با این دو دیدگاه مشخص شده اند.

درباره عدالت اجتماعی و مبارزه با چاپلوسی:

«... تملق، چاپلوسی، بی بند و باری و غسیره نابوده کنند انسانیت و اخلاق است. نمی توان جامعه ای را که در آن فقر باشد، تحمل کرد. جامعه عقب افتاده و درمانده و محتاج نان شب نمی تواند از درون غنی شود. سازندگی و آبادانی که مورد نظر ماست، فقط در بخش اقتصادی نیست، بلکه توسعه و سازندگی همراه با رشد اقتصادی باید در بخش های سیاسی، فرهنگی و غیر نیز دنبال شود. در جامعه نباید شاهد وجود انسان هائی بود که محتاج نیازهای اولیه زندگی مانند تحصیل، درمان، بهداشت و غیره باشند. یک جامعه مظلوم و آباد را بدون عدالت نمی توان مطلوب دانست. جوامع توسعه یافته ای در جهان وجود دارند که در آنها امکانات تنها در اختیار اقلیتی محدود است و در آن از عدالت اجتماعی خبری نیست. معاش تمام کسانی که در جمهوری اسلامی

۵- رفع موانع مشارکت مردم و گسترش، تعمیق و نهادینه کردن آن در تمامی عرصه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی، فنی و سیاسی و بویژه اجرای قانون شوراها؛

۶- جلب اعتماد و بهره مندی از رای اندیشمندان، متخصصان و کارشناسان در طراحی و اجرای سیاست ها و برنامه های دولت؛

۷- تاکید بر حضور فعال و مستمر همه تشرها، مخصوصاً زنان و جوانان و پذیرش رقابت به عنوان یکی از مجاری اساسی مشارکت؛

۸- نقد منصفانه عملکرد دولت های گذشته (میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی) و دیدن نقاط قوت و ضعف در کنار یکدیگر و کوشش برای اصلاح مداوم راه کارها؛

۹- حراست از منافع ملی، دفاع از حقوق اتباع ایرانی در سراسر گیتی، و دفاع از ایرانی سربلند، آباد و مستقل در متن جامعه جهانی براساس سه اصل "عزت، حکمت، مصلحت"؛

۱۰- اتخاذ سیاست های مشارکت جویانه و فراگیر.

برگرفته شده از سخنرانی دکتر خاتمی در جمع نمایندگان "مجمع حزب الله مجلس" (مکعب از طیف خط امام و کارگزاران):

«اگر مجلس نماینده مردم است و اگر در جامعه گرایش های مختلف هست، طبیعی ترین وضع این است که این گرایش های عقلی و عملی شده و با کم کردن احساسات و خردپذیری در درون مجلس متبلور شود.

این تمرین نهادینه شدن تنوع های درون جامعه است و با توجه به اینکه بیشتر گروه های ما عاطفی است، خوب است این گروه ها مظهر گرایش های تعریف شده و تدوین شده جامعه باشند که دارای اساسنامه هم باشند... البته بنده معتقدم بسیاری از انسان های وارسته و شایسته تر از بنده نیز در جامعه هستند، منتهی شروع این مساله، یعنی اعلام کاندیدا شدن من با اصرار و تاکید گروه ها و افراد انجام گرفت و با توجه به اینکه اینجانب دارای هويت و شخصیت هستم، سعی می کنم بر اساس اولویت ها و مسائل مهم در جامعه و قابل اجرا بودن آنها، منطقی عمل کنم.

از من در این جمع سوال شد که کدام اقشار را پایگاه خود می یابم. تضاد در این مورد را به خود شما واگذار می کنم. اما چون هدف اصلی بنده این است که به لطف خداوند متعال اجازه بدهیم قدرت انتخاب مردم بالا برود، به همین منظور بنده نظرهای گوناگون آنها را که به اصول انقلاب ایمان دارند، حتی آنها را که به ایران ایمان دارند و حاضر هستند در چارچوب نظام اسلامی زندگی کنند، قبول دارم و هرگز به نفع نظام نمی دانم که یک حرکت عین نظام و مابقی بیرون نظام باشد. اگر ۱۵ درصد از افراد نیز به جهت حمایت از اینجانب درون نظام بیایند، بنده خود را پیروز می دانم و امیدوارم که خداوند این حرکت را قبول کند. البته بنده خود را لایق تر از دیگران نمی دانم، اما شرایط اجتماعی و بیرونی برای هر کس یکسان فراهم نمی شود و این شرایط تابع مسائل درونی افراد نیست. من احساس می کنم، که می توانم بیانگر خواست مردم باشم و افرادی با استفاده از این حرکت به درون نظام راه پیدا کنند و از این رو این کار را خدمتی به نظام می دانم. طبیعی است که اگر اکثریتی هم در کار باشد، خوب، انسان باید به لطف خداوند مسئولیت بزرگی را بر دوش بگیرد.

سوابق دکتر خاتمی

آنچه که به سوابق بنده مربوط می شود، اینست که سطوح عالی را از سال ۴۰ تا ۴۴ در حوزه گذراندم. در سال ۴۴ تا ۴۸ در اصفهان سطوح عالی را گذراندم و از سال ۵۰ تا ۵۶ به ترتیب درس خارج را در حضور مرحوم آیت الله حاج مرتضی حائری استفاده کردم و همچنین بخشی را هم در خدمت حضرت آیات وحید خراسانی و حاج آقا نوری بودم و در محضر آیت الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی، دو جلد اول و دوم "اسفار" را خدمت جناب آقای جوادی آملی خواندم و جلد سوم معارف ایشان و دو جلسه خصوصی اول "هگل" و بعد "مارکس و مارکسیسم" را با ایشان داشتم. در سال های ۴۴ تا ۴۸ در اصفهان در یک تشکیلات مخفی حضور داشتم. همچنین تقریباً تمام اطلاعیه ها و اعلامیه هایی که به نام روحانیون مبارز داخل کشور، روحانیت مبارز، فضایی حوزه علمیه قم در سال ۵۳ تا ۵۷ منتشر شده است، به قلم بنده بوده است. خود من، هم فلسفه و هم اقتصاد را در حوزه تدریس کرده ام و اکنون نیز پس از یک دوره تدریس اندیشه های سیاسی غرب، کتابی در این زمینه تهیه کرده ام. در دو

به شدت با سوء استفاده کسانی که از امکانات دولتی و عمومی سودجویی و ثروت های بصاد آورده، را انباشته می کنند، مقابله کرد. جامعه ای که در آن چاپلوسی، تملق، ذوروغ، ذورونی و تهمت وجود داشته باشد، جامعه اسلامی نیست.»

درباره سازندگی:

«... بهترین رئیس جمهور آینده کسی است که برنامه سوم را تدوین کند، برنامه ای که با تجریت برنامه اول و دوم و براساس رفاه اجتماعی بیشتر مردم باشد. برنامه دراز مدت من اینست که سرعت رشد اقتصادی را با عدالت اجتماعی هماهنگ کنیم، اگر زندگی مردم تامین نشود، نظام پشتوانه و سرمایه اصلی خود را که مردم هستند از دست می دهد. البته راه حل در افزایش تولید و توزیع عادلانه درآمدهاست که در این مورد باید ساختار امنیت برای تولید و سیستم مالیاتی کشور را اصلاح کرد. با برنامه های ضربتی باید جنبه های خشن فقر را در اسرع وقت نابود کرد.»

درباره روحانیون:

«... انتقاد وظیفه مردم است و همه افراد و گروه ها باید در مسیر حکومت سلیقه های یکدیگر را تحمل کنند و با هدف واحد و انگیزه واحد راه حل های مناسبی را برای اداره امور جامعه پیدا کنند. بی جا همه ای، جامعه مدنی می گویند که در زیر چتر اسلام، ولی فقیه و قانون اساسی تنوع و تکثر را بپذیرد.»

درباره معلمان

«اگر به معلم و استاد به گونه ای شایسته نپردازیم و زندگی آبرومند و منزلت اجتماعی آنان را بدرستی ایجاد نکنیم، شاهد تحول در هیچ یک از زمینه های توسعه مانند علم، صنعت، کشاورزی و غیره نخواهیم بود.»

درباره اعمال زور در جامعه:

«توسل به زور و خشونت برای رواج فرهنگ اسلامی نادرست است. ممکن است شخص در جامعه به ظاهر مطابق میل ما رفتار کند، اما این در درون منجر به انفجار شده و اوضاع را در خفا بدتر می کند.»

درباره مهندسی موسوی و معاون اول ریاست جمهوری:

«این جانب به مدت ۷ سال در کابینه ایشان بوده ام. ایشان توانست در طی دوران دفاع مقدس کشور را به صورت آبرومندانانه ای اداره کند و آرزوی بنده این است که بتوانم از وجود ایشان استفاده کنم، هر چند ایشان خود را از مسئولیت های اجرایی کنار کشیده و بیشتر ترجیح می دهد مشاور باشد.»

درباره اهداف و برنامه ها، در سند کارپایه انتخاباتی:

- ۱- تلاش برای نهادینه کردن حاکمیت قانون و در راس آن قانون اساسی؛
- ۲- زدودن ننگ فقر و تامین زندگی شرافتمندانه برای همه افراد، به ویژه محرومان و مستضعفان و جلوگیری از بروز شکاف های عمیق اجتماعی؛
- ۳- استقرار امنیت، از طریق مبارزه با قانون شکنی، خشونت و مقابله با سوء استفاده کنندگان از امنیت و اعتماد ملی؛
- ۴- به رسمیت شناختن تنوع و تفاوت ها و دفاع از حقوق اقلیت ها، با تاکید بر حفظ وحدت اسلامی و همبستگی ملی و مقابله با اقدامات تفرقه افکنانه؛

دوره، یک فسق لیسانس و یک دوره دکترا، اندیشه سیاسی در اسلام را نیز تدریس کرده‌ام که کتاب آن نیز بزودی منتشر می‌شود.

درباره ولی فقیه و اصل "ولایت فقیه"

ولایت فقیه به عنوان رکن این نظام پذیرفته شده است. یعنی مخالفت با ولایت فقیه مخالفت با نظام است، اما مخالفت با نظام دلیل اعدام شدن افراد نیست، منتهی کسی که در داخل نظام هست و می‌خواهد از حقوق این نظام برخوردار باشد، باید تن به تابعیت از ولایت فقیه بدهد. این درست نیست که بگوئیم ولایت فقیه تنها دسته‌ای از دهها دسته شیعه است. ولی فقیه، ولی فقیه هر کسی است که این نظام را پذیرفته است. ولی رهبر اقلیت نیز هست. رهبر کسانی هم که دین ندارند، اما نظام را پذیرفته‌اند نیز هست. بنده که شیعه پیرو امام هستم، طبیعی است که این نظریه را از نظر اعتقادی هم پذیرفته‌ام. این بحث خطرناک است که گفته شود تنها یک دسته خاصی ولایت فقیه را قبول دارند.

درباره وضع اقتصادی کشور

کشور ضعیف از نظر اقتصادی، عدالت و ایمان هم ندارد. سازندگی در این مملکت از افتخارات ماست، اما درعین حال، هم رهبری و هم ریاست جمهوری این راه را قبول دارند. ما الگوی کره جنوبی یا ترکیه را مبنی بر این که زیر ساخت‌ها و توسعه اقتصادی به قیمت نابودی یک نسل رشد پیدا کند را به دو دلیل نمی‌توانیم پیاده کنیم؛ یکی از نظر ارزش اسلامی و دوم از نظر اینکه ما هیچ پایگاه دیگری جز مردم نداریم و نمی‌توانیم متکی به بیگانه باشیم. بنده با این مسأله که به همراه حفظ استقلال، سرمایه‌های خارجی نیز بداخل راه پیدا کند مخالف نیستم، اما ما تکیه گاهمان همین ملت است و به همین دلیل رعایت معیشت مردم در کنار پیشرفت اقتصادی برای ما یک اصل است. اما عدالت باید راه حل نشان دهد و مبارزه با جلوه‌های خشن فقر یک اصل است که در جامعه ما چنین جلوه‌ای نباید باشد. اینکه جامعه را به سوی کفاف ببریم از اصول ماست. ما از مردم پول بیمه دریافت می‌کنیم و باید بنشینیم و با کمک گرفتن از علم و فکر، راه حل این مشکل را بیابیم. یعنی تامین معیشتی مردم، بهداشت، تامین اجتماعی، آموزش همگانی و بقیه امور، اینها باید با یک برنامه عملی پیش برود و تولید، تولید، تولید و بازهم تولید. چون تا این کشور تولید نداشته باشد، نه اشتغال صحیح وجود دارد، نه تورم کاهش می‌یابد و نه صادرات ما که باید روز به روز افزایش یابد و به نفت کمتر تکیه بکنیم، سازمان خواهد یافت. اینها جزو مسائل عمومی است که همه از آن با خیر هستند. منتهی واقعیت این است که در کنار اقتصاد و توسعه اقتصادی باید به توسعه سیاسی هم بپردازیم. ملت ما رشید است، ملت ما انقلاب اسلامی را پیروز و جامعه سیاسی ایجاد کرده است و در این جامعه است که تنوع و مشارکت مردم پذیرفته شده است. ما احتیاج به نهادها داریم، احتیاج به تشویق جامعه برای سوق یافتن به گرایش‌های مختلف داریم تا مسئولیت ارزش‌های ما پذیرفته شود و در کل دستاورد ما همین قانون اساسی ماست.

درکابینه من، زنان حضور خواهند

داشت!

یکی از هفته‌نامه‌های خواندنی و برخوردار از تکنیک روزنامه‌نویسی در جمهوری اسلامی "روز هفتم" است. این هفته‌نامه اخیرا مصاحبه‌ای را بصورت پاسخ‌های کوتاه در برابر پرسش‌های کوتاه، از دکتر خاتمی منتشر کرده است. برخی از ایسن پرسش و پاسخ کوتاه را در زیر می‌خوانید:

* گفته‌اید مردم از شعار خسته شده‌اند، برنامه شما چیست؟

- اجازه بدهید شعار ندهم!

* منظورتان از فراخوانی بودن که عنوان می‌کنید چیست؟

- تلاش برای شنیدن و پذیرفتن حرف حساب و همکاری با همه نیروهای متعهد، کاردان و آگاه

* نوع و سطح مشارکت زنان را در مدیریت جامعه چگونه می‌بینید؟

- زنان ما به تناسب آگاهی و کاردانی خود شایستگی مشارکت در سطح وسیعتر و بالاتر را دارند.

* یعنی آیا احتمال دارد در کابینه شما زنان حضور داشته باشند؟

- آری.

* با یک کابینه ائتلافی چقدر می‌توانید کار کنید؟

- از همه نیروهای کارآمد باید بهره گرفت. در هر حال ائتلاف در حداقل‌ها در شرایط کنونی از انحصار در حداقل‌ها بهتر است.

* مهمترین مشکل مردم را چه می‌دانید؟

- تورم و اشتغال و نیز نهادینه نشدن اخلاق و قانون

* عده‌ای تجارت را محور توسعه می‌دانند وعده‌ای دیگر تولید را، شما چه می‌گویید؟

- بدون تردید تولید محور توسعه است.

* تاکنون چه تالیفاتی داشته‌اید؟

- مقالات علمی، سیاسی و اجتماعی فراوان و نیز دو کتاب منتشر شده "بیم موج" و "از دنیای شهر تا شهر دنیا" و کتاب آماده انتشار "سیری در اندیشه سیاسی مسلمانان"

* در چه رشته‌ای تحصیل کرده‌اید؟

- فلسفه، در دانشگاه و علوم و معارف اسلامی در حوزه.

* به کدام فیلسوف، فقیه و عارف علاقه بیشتر دارید؟

- عالمان و فقیهان و فیلسوفان و عارفان همگی ارجمندند، ولی انس من با فارابی، صدرالمطالین، شیخ انصاری و حافظ بیشتر است.

* به چه زبان‌های خارجی آشنائی دارید؟

- عربی، انگلیسی و آلمانی.

* از فعالیت فرهنگی‌تان در آلمان بگوئید؟

- به پیشنهاد و اصرار شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی به آلمان رفتم و مسئولیت مرکز اسلامی هامبورگ را پذیرفتم و طبعاً با مسلمانان ساکن آن دیار و نیز مجامع دینی و علمی آنجا تماس و تبادل نظر داشتم.

* درجه سالی ازدواج کردید؟

- در سال ۱۳۵۳ و دو دختر و یک پسر بزرگ دارم که همگی محصلند. لیلاً دانشجویست، نرگس دانش آموز دبیرستان و سید عمادالدین دانش آموز دبستان.

* چه تغییر و تحولی در کیهان در زمان شما روی داد؟

- امتیازها و افتخارهای کیهان را به حساب همه عزیزانی بگذارید که در این هوسسه مهم زحمت می‌کشیدند. بنده نیز خوشوقتم که چند سال در جمع همکاران خوب کیهانی بوده‌ام. قرار ما بر این بود، که کیهان که آزاد شده انقلاب اسلامی و در خدمت مردم خوب ایران بود، واقعا منعکس کننده شخصیت، آرمان و خواست مردم باشد، ناظری دقیق بر جریان‌ها و در حد خود ناقد آنها به معنی صحیح آن. اجازه بدهید داوری در این باب را به عهده اندیشمندان منصف و متعهد واگذار کنم.

پس از این که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی شدم، خدمت حضرت امام رسیدم و عرض کردم که با توجه به اشتغال‌های تازه، امر رسیدگی به کیهان براریم دشوار است، بخصوص که می‌خواهم به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با همه وسائل ارتباط جمعی نسبت مساوی داشته باشم. حضرت امام فرمودند شما همچنان نماینده من در کیهان هستید، ولی برای سرپرستی آن هر کسی را که صلاح می‌دانید انتخاب کنید و بنده نیز با توجه به فضائل و امتیازهای برجسته، دینداری، روشن‌بینی، اندیشه‌ورزی و زهد برادر شهید شاهچراغی که هنوز داغ او برای دوستدارانش تازه است، از ایشان برای اینکار دعوت کردم و الحق که دوران سرپرستی او را باید موفق‌ترین و شکوفاترین دوران حیات کیهان دانست.

(راه توده: درباره ترور شاهچراغی و دیگر ترورهای مشابه، حزب توده ایران اعتقاد دارد، که تمامی آنها جدا از اینکه چه کسانی متهم و یا عامل اجرای آن‌ها شده‌اند- با هدف هموار ساختن قدرت‌یابی مطلق ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری وابسته و مذهبی ایران صورت گرفته است و اصولاً نگارش فصل مهمی از تاریخ بر حادثه و خونین سال‌های پس از پیروزی انقلاب بهمین، بی‌اعتنا به نتایج عملی و واقعی این ترورها ناممکن است. در همین شماره و از قول روزنامه "سلام" می‌خوانید که روزنامه "کیهان" اکنون سخنگوی کیست و سرانجام در خدمت کدام اهداف قرار گرفته است.)

* شما مدتی مسئول ستاد تبلیغات جنگ بودید، از آن ایام چه خاطره‌ای دارید؟

- آن دوران کوتاه سراسر خاطره تلخ و شیرین بود. چه در جلسات ستاد در تهران و چه مساموریت‌هایی که در جبهه‌ها داشتم. اما خاطره انگیزترین مسود، جلسه‌ای بود که به دعوت حضرت آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان رئیس جمهور بودند، در دفتر ایشان با شرکت عده‌ای از مسئولان طراز اول کشور تشکیل شد و حضرت حاج حمد آقای خمینی نامه امام را مبنی بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و آتش‌بس قرائت کردند و بحث‌هایی که در آن روز شد همه برای من خاطره‌انگیز است.

روزنامه کیهان، در خدمت انصار حزب الله

روزنامه سلام در شماره ۶ فروردین خود، در پاسخ به ستوال یکی از تلفن کنندگان به این روزنامه، که خواهان اطلاع از گرایش های دو روزنامه قدیمی ایران، یعنی کیهان و اطلاعات شده بود، نوشت:

«کیهان گرایش به سوی گروه موسوم به انصارحزب الله دارد و اطلاعات گرایش به سوی کارگزاران.»

(راه توده: به مطلب مربوط به دیدگاه های دکتر خاتمی و قسمت مربوط به سرنوشت روزنامه کیهان پس از ترور شاهچراغی سرپرست این روزنامه پس از دکتر خاتمی مراجعه کنید.)

گزارش انتخابات میان دوره ای مجلس در اصفهان

موتلفه اسلامی و روحانیون بازاری یکبار دیگر طرد شدند!

انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، نتایج آن و رویدادهای مرتبط با این انتخابات، رویدادی بود، که اگر از زوایای مختلف به آن نگاه نشود، درک روحیه مقاومت مردم و انگیزه های این مقاومت می تواند بر اثر گرد و خاک تبلیقاتی حاکم بر مهاجرت از دیده پنهان بماند.

چه در دو مرحله از دور نخست این انتخابات و چه در انتخابات میان دوره ای، مردم در اکثر شهرهای سه کاندیداهای روحانیون حکومتی، سران حزب موتلفه اسلامی و کاندیداهای بازاری این حزب در شهرستان های ندادند و بدین ترتیب بزرگ ترین واکنش مسالمت آمیز مردم در برابر طرفداران سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی به نمایش گذاشته شد. اصفهان از جمله شهرهای ایران بود، که نتایج انتخابات آن در هر دو دوره انتخابات، آئینه تمام نمای این واکنش بود. درباره اصفهان "راه توده" تاکنون چند گزارش را، بویژه در ارتباط با غلط بودن مشی تحریم انتخابات و شرکت مردم در این انتخابات - علیرغم این صوضغ انفعالتی اپوزیسیون خارج از کشور - منتشر ساخته است. یکی از این گزارش ها به قلم "لطف الله میثمی" از مبارزان مذهبی بود، که در نشریه "ایران فردا" چاپ تهران انتشار یافته بود.

بدنبال اعلام نتایج انتخابات میان دوره ای اصفهان و پذیرش نتایج آن از سوی شورای نگهبان، گزارش بسیار خواندنی دیگری در نشریه ایران فردا منتشر شده است. ما بار دیگر و با این امید که تحریم کنندگان انتخابات با خواندن این گزارش و مقایسه آمارها و در حقیقت آنچه که در ایران و بی اعتناء به چپ روی ها و انفعال های خارج از کشور پیش می رود، با آنچه در تصورات خود دارند، موجب بیداری شود، بخش های اساسی این گزارش را در زیر می آوریم. این گزارش توسط دکتر "بهزاد حق پناه" و "سعید مدنی" تهیه شده و در شماره ۳۱ ایران فردا انتشار یافته است.

«... در انتخابات اول تنها یک نفر، یعنی خانم اخوان بی طرف آراء لازم را کسب کرد (۲۰۳۵۷۰ رأی، که ۷۰٪ رأی آراء بود) و ۸ نفر نیز به دور دوم راه یافتند. در میان این جمع تنها یک نفر روحانی (احمد سالک) وجود داشت، دو نفر خانم نیز در رده اول و دوم قرار داشتند. ترکیب گروهی و جناحی ۹ نفر عبارت بود از جناح حزب جمهوری سابق اصفهان و افراد منتسب به جامعه روحانیت مبارز و روزنامه رسالت، ۴ نفر (شامل رتبه های دوم، ششم و هفتم و هشتم) - جناح مقابل که شامل ائتلافی از افراد منتسب به آیت الله طاهری امام جمعه اصفهان و کارگزاران بودند نیز ۵ نفر (شامل رتبه های اول، سوم، چهارم، پنجم و هفتم).

خانم اخوان بی طرف، همسر آقای دکتر کامران می باشد که صلاحیت ایشان در آخرین روزها از سوی شورای نگهبان رد شد. جالب توجه است که در همان انتخابات اول بسیاری از مردم اصفهان نام خانم اخوان را با عنوان همسر دکتر کامران نوشتند که این آراء نیز جزو آرای باطله محسوب شد.

راه توده: تمام این تمهیدات از سوی شورای نگهبان و هیات های نظارت محلی برای آن بود که "علی اکبر پرورش"، کاندیدای چند نوبت ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی، قائم مقام دبیرکل حزب موتلفه اسلامی و یکی از سران شناخته شده حجتیه بتواند رای آورده و به مجلس راه یابد. این فشار ارتجاع حکومتی و بازاری ها با مقاومتی که در زیر و در ادامه گزارش نشریه "ایران فردا" می خوانید روبرو شد:

«... براساس آمار موجود، تعداد افراد واجد شرایط رای دادن در اصفهان حدود ۷۸۰ هزار نفر می باشد. بنابراین در انتخابات اول حدود ۷۲ درصد افراد واجد شرایط رای دادند. (راه توده: این درصد شرکت کنندگان در انتخابات را مقایسه کنید با مدال پیروزی تحریم انتخابات، که بر سر آن بین نشریه نامه مردم، راه کارگر، میهن و کار نزار است و در این میان نامه مردم بیش از همه دست بردار نیست!) یکی از دلایل عمده

حضور نسبی فعال مردم اصفهان در انتخابات اول را می توان ناشی از رقابت فشرده انتخاباتی در دوره مذکور دانست. پس از بررسی نتایج بدست آمده در انتخابات اول که با اعلام نظر شورای نگهبان باطل شد، به بررسی انتخابات دوم که در بهمن ماه برگزار گردید می پردازیم. تعداد کسب آراء در انتخابات دور دوم نسبت به دور اول به شدت کاهش یافت.»

(راه توده: از جمله انگیزه های شورای نگهبان برای کشاندن انتخابات به مرحله دوم، همین هدف بود. یعنی ناامید ساختن مردم و خانه نشین ساختن آنها. ما در تحلیل نتایج اولین دور انتخابات و فشاری که ارتجاع با بره انداختن نیروهای فشار در شهرها، تحت عنوان مبارزه با لیبرالیسم سازمان داده بود، بر همین نکته محوری تاکید کردیم و از همگان خواستیم که با درک شرایط ایران و فرصتی که برای طرد ارتجاع و بازار و رشد آگاهی مردم بوجود آمده خود را کنار نکشیده و با تمام نیرو وارد میدان شوند. متاسفانه این هشدارها در مهاجرت انعکاسی نداشت و اپوزیسیون همچنان بر تحریم انتخابات و راست روی زیر نقاب چپ روی ادامه داد. راه توده با درک همین نیرنگ ارتجاع در اطلاعیه خود بمناسبت انتخابات میان دوره ای نیز، نسبت به این ترفند هشدار داد و از همه نیروهای طرفدار تحولات در ایران خواست، تا با تمام قوا مردم را تشویق به شرکت در انتخابات و رای ندادن به کاندیداهای مورد حمایت بازار و ارتجاع مذهبی کنند. حال ببینیم واقعیات به نقل از گزارش منتشر شده در نشریه ایران فردا چیست و کدام سیاست و مشی را تأیید می کند: تحریم یا حضور در صحنه)

ایران فردا می نویسد:

«... درحالی که در دور اول حدود ۷۲ درصد افراد واجد شرایط رای داده بودند، در انتخابات دور دوم جمع کسب آراء ۳۲۹۲۵۵ رای، یعنی ۴۲٫۲۱ درصد افراد واحد شرایط بود. بنابراین اولین اثر عدم تمکین شورای نگهبان به آراء مردم اصفهان کاهش جمعیت رای دهنده بود. در انتخابات دور دوم، مثل انتخابات اول، خانم اخوان یا همسر آقای دکتر کامران با رأی بالا ترین رای را به خود اختصاص داد. با این تفاوت که در انتخابات اول فقط ۳۶٫۷ درصد شرکت کنندگان به خانم اخوان رای داده بودند، اما در انتخابات دور دوم ۶۱٫۰۲ درصد آراء به نام ایشان به صندوق ریخته شد. (راه توده: به مقاومت مردم و پایاداریشان در برابر شورای نگهبان توجه کنید! آنها، که شعار طرد ولایت فقیه را پرچم انفعال سیاسی خود ساخته اند، حتی در همین حد نسبی نتوانستند طرد عملی روحانیون حکومتی و شورای نگهبان را از سوی مردم درک کنند!) در انتخابات اخیر آقای عبدالرحمن تاج الدین که قبلاً صلاحیت وی توسط شورای نگهبان رد شده بود نیز ۳۹٫۴۷ درصد آراء را به خود اختصاص داد. لازم به توضیح است که آقای تاج الدین، کاندید خانه کارگر اصفهان است که با اصرار و پافشاری آیت الله طاهری صلاحیتش مورد تأیید قرار گرفت. خانم پیشگاهی فرد، که در انتخابات اول رتبه دوم را کسب کرده بود، در انتخابات دور دوم به رتبه سوم نزول کرد، ضمن آنکه آراء وی در مقایسه با دور اول حدود ۴۰ هزار رای کاهش یافت. وی در فهرست اسامی کاندیداهای جناح وابسته به روحانیت مبارز و اعضای سابق حزب جمهوری اسلامی بود. بنابراین خانم اخوان و آقای تاج الدین، به عنوان کاندیدای جناح خط امام و کارگزاران و خانم پیشگاهی فرد، به عنوان کاندیدای جناح وابسته به روحانیت مبارز به مجلس راه یافتند و چهار نفر نیز برای شرکت در مرحله دوم انتخابات مشخص شدند. در بین چهار نفر آخر، نام آقای علی اکبر پرورش در رتبه پنجم جای تامل فراوان دارد، زیرا در بین کاندیداها، شاید صاحب نام ترین

مذاکرات پنهان لاریجانی

در انگلستان

کم کم فاش می شود!

با آنکه جزئیات سفر و مذاکرات پنهان محمد جواد لاریجانی در لندن، همچنان در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است، در لایله اخباری که در روزنامه‌های ایران منتشر می‌شود، می‌توان اشاره به برخی از زمینه‌های این مذاکرات را پیدا کرد.

روزنامه سلام در تاریخ ۵ فروردین ۷۶ در رابطه با همین مذاکرات، اشاره به نکته قابل توجهی کرد: این روزنامه در پاسخ به یکی از تلفن‌کنندگان به ستون «السلام» پیرامون دلیل بالا بردن قیمت جایزه قتل سلمان رشدی با اشاره به مذاکرات لاریجانی در لندن و تشریح آنها، به مخالفت با دکتر محمد خاتمی نوشت:

«... یکی از دلسوزان... به انگلیسی‌ها گفته است، این کسی که برای قتل سلمان رشدی قیمت را بالا برده، از طرفداران آقای خاتمی است و تلویحا به انگلیسی‌ها فهمانده است که شما نباید از رئیس جمهور شدن آقای خاتمی استقبال کنید. حال این سوال که چه کسی در ایران خوب است رئیس جمهور شود، چه ارتباطی با انگلیسی‌ها دارد و چرا باید با آنها در میان گذاشته شود؟...»

بدین ترتیب سلام افشاء می‌کند، که یکی از موارد مورد مذاکره محمد جواد لاریجانی در لندن، جلب حمایت انگلستان از تبلیغ به سود ناطق نوری و سپردن وعده‌هایی به آنها در این ارتباط بوده است. انجام نخستین مصاحبه بخش فارسی رادیو بی بی سی با ناطق نوری، گرچه با واکنش‌های منفی مردم در داخل کشور روبرو شده است، اما بهر حال می‌تواند بخشی از توافق‌های بدست آمده در سفر لاریجانی به انگلستان باشد.

گفته می‌شود، که محمد جواد لاریجانی، که اکنون نقش پیغام‌بیر و پیغام‌آور را برای موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران ایفاء می‌کند، قرار است در کابینه احتمالی ناطق نوری وزیر خارجه و یا یکی از معاونین او شود!

شیوخ عرب را برای رای گیری

به نفع ناطق نوری بسیج می کنند!

روزنامه سلام در شماره هفتم فروردین خود، در ارتباط با تلاش همه جانبه‌ای که ارتجاع مذهبی و بازار برای رساندن ناطق نوری به ریاست جمهوری می‌کنند، خبری را که در محافل سیاسی شایع است، تأیید کرد. این روزنامه ابتدا سوال یکی از خوانندگان خود را که از خوزستان تماس گرفته بود، بدین صورت منعکس کرد:

«از خوزستان تماس می‌گیرم. شایع است که از شیوخ فاسد استان خوزستان دعوت کرده‌اند که بیایند تهران و از بعضی از نامزدهای ریاست جمهوری حمایت کنند. بسیاری از آنها سوابق ضد انقلابی دارند و بعضی از آنها مدتی متواری بوده‌اند...»

سلام در پاسخ این خبر را بدین شکل تأیید می‌کند: «در تهران هم چنین شایعاتی هست. شاید هم با آمدن به تهران اصلاح شوند...»

آنها در اصفهان نامبرده باشد. آراء ایشان در انتخابات دوم در مقایسه با انتخابات اول کاهش یافته و از ۱۰۱۶۱۲ رای به ۸۲۳۰۹ رای رسید. نکته مهم دیگر آنکه تنها شخصیت روحانی که در انتخابات اول آراء لازم را برای ورود به مرحله دوم به دست آورده بود، یعنی آقای احمد سالک، در انتخابات دوم رای نیاورد و حذف گردید!... ندادن رای به کاندیداهای روحانی و حذف تنها روحانی منتخب در انتخابات دوم و انتخاب بانوان به عنوان نمایندگان رتبه اول و سوم همه ضاکی از سیلان و تفسیر اجتماعی و فرهنگی در بسین مردم اصفهان می‌باشد. اگرچه مشابه همین تغییر را در سایر استان‌ها و شهرهای کشور نیز شاهد بودیم، اما آنچه مسئله را در مورد اصفهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌کند، ویژگی‌های خاص مردم این منطقه از کشورمان می‌باشد. اصفهان یکی از پایگاه‌های جدی روحانیت شیعه، یکی از سنتی‌ترین شهرهای ایران و مردم آن از گرایش مذهبی قوی برخوردار بوده و هستند. در طی انقلاب اولین شهری که در آن حکومت نظامی برقرار گردید، اصفهان بود. حضور گسترده مردم اصفهان در جبهه و نقش استراتژیک لشکر امام حسین (ع)، اصولا جایگاه ویژه‌ای به مردم این شهر در تحولات اجتماعی کشور داده است. به این اعتبار باید کنش و واکنش مردم این شهر در برخورد با ابطال انتخابات و نتایج بدست آمده در دور دوم بطور جدی مورد نظر مسئولان امر قرار گیرد. حقوق اجتماعی و حق شهروندی از اولیه‌ترین حقوق افراد یک کشور است و هیچ کس نمی‌تواند این حق را سلب نماید. بررسی صلاحیت کاندیداها توسط هر منبع و مقامی که صورت گیرد، در درجه اول بی‌احترامی و پشت کردن به رای و نظر مردمی است که همه ادعا می‌کنند طرفدار حقوق و منافعشان هستند. با شیوه‌گزینی و تعیین صلاحیت کاندیداها شعور و درک مردم برای انتخاب افراد اصلح نادیده گرفته می‌شود. در حقیقت هر کجا صاحبان نفوذ و قدرت اجتماعی نیاز به سیاهی لشکر و توده‌های مردمی به صورت بی‌شکل و بدون تشکل دارند، از حضور مردم خشنودند و از شعور و درک سیاسی آنان تمجید می‌کنند و در مواقعی که احتمال به خطر افتادن موثعبیت جناح و باند و گروهشان مطرح می‌شود، داستان عدم شناخت مردم و احتمال فریب خوردن آنها مطرح و برای حفظ نظام می‌بایست وارد عمل شده و تعیین صلاحیت نمود... به دلیل افزایش مشکلات اجتماعی و اقتصادی در طی سالهای اخیر و افزایش انجام گسسته قیمت‌ها، توجه مردم به افرادی که احتمال می‌دهند توان حل مشکلات را دارند بیشتر شده است... به هر حال انتخابات اصفهان به افراد و گروه‌هایی که تصور می‌کنند جامعه یک مجموعه مرده و غیر فعال است که توسط آنها می‌توان به هر شکلی تبدیل گردد، درس بزرگی داده است. جامعه یک مجموعه پویا و زنده است که نسبت به عملکرد افراد و جریان‌ها خصوصا مسئولین حساس بوده و در حد توان نسبت به آن واکنش مناسب نشان می‌دهند. اکثر مردم تلاش می‌نمایند خود حتی المقدور این واکنش‌ها در چارچوب قوانین و مقررات جامعه باشد. و در غیر اینصورت تا حد ممکن از برخورد و درگیر شدن خودداری می‌نمایند، ضمن آنکه این مردم در مبارزه منفی با شرایط غیر مطلوب سابقه‌ای تاریخ و طولانی دارند. اگر تصور می‌شود مردم با اعمال فشار، تحمیل سلیقه و انحصارگرایی، شرایط کنونی جامعه را به صورت انفعالی پذیرفته‌اند خطای بزرگی صورت گرفته است. نتایج انتخابات اصفهان بیانگر وجود رای اعتراض به عملکرد نماینده‌های سابق شهر، عملکردهای خطای بعضی از مسئولین و نیز اعتراض به اصل تعیین صلاحیت و گزینش کاندیداها، خصوصا آراء شورای نگهبان بود. به هر حال جامعه دیر یا زود راه خود را خواهد یافت، اگر چه عملکردهای غیر قانونی و تنگ نظرانه ممکن است مدتی آن را به تاخیر اندازد...»

راه توده: در مهاجرت و از سوی سازمان‌های چپ (راست مهاجر جای خود دارد) و با کمال تاسف از سوی منتشرکنندگان نامه مردم به توده‌ای‌ها توصیه می‌شود، این واقعیات را که در گزارش نشریه ایران فردا طرح شده، نادیده گرفته شده و از آلت‌رئیس‌سازی در مهاجرت پیروی شود! راه توده از جامعه و تحولات آن جدا نشده و در نقش بانگ رسای حزب توده ایران، از آزادی مطبوعات، حتی در همین حد که مطبوعات نظیر ایران فردا قادرند چنین گزارشی را منتشر کرده و بر آگاهی توده‌های بی‌افزاینده دفاع می‌کند و گام به گام با جنبش مردم پیش خواهد رفت. در چارچوب همین مشی و سیاست است، که ستیز با امتثال مدیر مسئول نشریه ایران فردا «مهندس عزت‌الله سبحانی» به بهانه اعلام التزام عملی وی به ولایت فقیه برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را، چپ‌نمائی و بیگانه‌با مشی و سیاست همیشگی حزب توده ایران دانسته و آنرا طرد می‌کند. (نگاه کنید به مطالب نامه مردم درباره کاندیداها ریاست جمهوری)

با حمایت از "ناطق نوری" بازار، چه خواب و خیالی در سر دارد؟

سود سرمایه داری بازاری و تجاری با قدرت تمام پیگیری کنند. البته برای پیگیری این برنامه: خود نیازمند براه انداختن حسام خون دیگری در جمهوری اسلامی هستند. اگر تنها یک دلیل برای حضور همه جانبه در کارزار افشاگری پیرامون نقش این حزب در جمهوری اسلامی کافی باشد، می توان به همین مورد استناد کرد. این اهمیت وقتی دو چندان می شود، که بدانیم این طیف چه اهدافی را برای دوران بعد از تسلط کامل بر تمام سه قوه دارد. در اینجا بهتر است به مواضع برخی از چهره های مهم جمعیت مؤتلفه اسلامی اشاره شود، تا شاید کمک بیشتری باشد به درک اهمیت لحظه موجود و کارزار انتخاباتی که جریان دارد.

سران جمعیت مؤتلفه اسلامی کیستند و چه نظراتی دارند؟

یکی از اعضای رهبری جمعیت مؤتلفه اسلامی محسن رفیق دوست است. وی و شمعخانی (فرمانده کنونی نیروی دریایی و داماد رفیق دوست) نقش اجرائی در سازماندهی یورش به حزب توده ایران در سال های ۶۲-۶۱ داشتند. رفیق دوست که پیش از انقلاب در میدان تره بار تهران کار می کرد اکنون در جمهوری اسلامی سرپرست بزرگترین کارتل اقتصادی، یعنی "بنیاد مستضعفان" است. این بنیاد در واقع پشتوانه مالی و اقتصادی جمعیت مؤتلفه اسلامی است. وی از جمله کسانی است که معتقد است، نه تنها راه آهن، پست، برق، هواپیمایی ملی، ذوب آهن و... بلکه استخراج و فروش نفت کشور هم باید به بخش خصوصی واگذار شود. طبقاً این بخش خصوصی هم همان بنیاد و سازمان ها و نهادهای وابسته به آنست که سرخ همه آنها به بازار تهران و رهبران جمعیت مؤتلفه اسلامی وصل است! بی تردید به ریاست جمهوری رسیدن "ناطق نوری" راه را برای اجرای این نقشه هموار خواهد کرد. سران این جمعیت، ناطق نوری را، کارگزاری مطیع و فرمانبردار خویش یافته اند. محسن رفیق دوست، که متهم اصلی پرونده سرقت ۱۲۲ میلیارد تومانی از بانک صادرات است، در کنار عسگر اولادی در شورای سرپرستی کمیته امداد نیز حضور دارد. او در ۱۹ اردیبهشت ۷۴ با روزنامه کیهان مصاحبه ای انجام داد. با گوشه هائی از نقطه نظرات وی در این مصاحبه، که در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری تحقق خواهد یافت، آشنا شویم:

نگرش های اقتصادی

«... ما در بنیاد به این صورت عمل می کنیم که اولاً سیاست کلی ما واگذاری بخش های کوچکتر در صنایع و کشاورزی به بخش خصوصی و ورود (یعنی سپس ادامه این واگذاری) به صنایع بزرگتر است...»
او در ادامه و در حد هدایت کننده اقتصاد کشور می گوید: «سازمان صنایع ملی ظرف دو سال آینده منحل می شود. اصولاً کار اجرائی تولیدی جز در چند مورد کلیدی، منطق اقتصادی حکم می کند که در اختیار دولت نباشد... کار تولید در دستگاه دولتی که با سیستم دولتی اداره می شود بازده خوبی ندارد... وزارتخانه های ما باید در آینده نزدیک سیاستگزاری، برنامه ریز و ناظر باشند»

خبرنگار: اما بنیاد هم از جهت تشکیلات در لیست دستگاه های عمومی طبقه بندی می شود، نه یک سازمان خصوصی.
رفیق دوست: «دستگاه (ما) عمومی است که کاملاً براساس سیستم بخش خصوصی اداره می شود، قوانین دولتی بر ما حاکم نیست، قانون تجارت و قوانین شرکت های بخش خصوصی بر ما حاکم است.»
تصور نمی شود، که این نظرات به تفسیر چندانی نیاز داشته باشد. رفیق دوست با صراحت کامل از مقررات بانک جهانی و صندوق بین الملل پول دفاع می کند و مدلی ارائه می دهد، که دولت آینده احتمالی، مرکب از رهبران مؤتلفه اسلامی و تحت هدایت این حزب باید در ایران پیاده شود.

حال ببینیم، مهندس مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت، در مصاحبه با هفته نامه "صبح" در دفاع از خصوصی سازی چه می گوید:
«در بحث خصوصی سازی ما (یعنی جمعیت مؤتلفه اسلامی و سران آن) معتقدیم که شعار این کار داده شده ولی در عمل واگذاری کارها به مردم (این مردم یعنی سرمایه داران، والا توده مردمی که آه ندارند تا با ناله سودا کنند، پولشان کجاست که کارخانه بخرند؟) توفیقی نداشته ایم. در برنامه اول و در ضمیمه هایش تقریباً لیست شده بود که چه شرکت ها و کارخانجاتی باید واگذار شوند، ولی این کارها انجام نشد...»

بدین ترتیب، مرتضی نبوی به یکی از اساسی ترین اختلافات مؤتلفه اسلامی با دولت هاشمی رفسنجانی اشاره می کند و آن نیست مگر تعدیل در

انتخابات ریاست جمهوری، مانند انتخابات دوره پنجم مجلس بیانگر نبرد میان گرایشات گوناگون با منافع طبقاتی گوناگون است. ویژگی لحظه کنونی در آنست که طیفی از نیروهای مذهبی و ملی، با افشاگری های گسترده، ماهیت و اندیشه و اهداف نیروهای راست و ارتجاعی را تا حدودی برملا کرده و صف خود را با دیگر نیروهای همفکر متشکل تر کرده اند. این صف بندی را در مجلس، مطبوعات و در تشکلهای صنفی و سیاسی و اجتماعی می توان پی گرفت. افشای جناح بازار، بارزترین نتیجه ایست که از انتخابات مجلس پنجم تاکنون گرفته شده است. نتیجه دیگری که نباید فراموش کرد انسجام نسبی صفوف نیروهای آزادیخواه و اعلام مرزبندی هایشان با نیروهای ارتجاعی و طرفدار برنامه اقتصادی امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" است. از اهمیت آنچه تاکنون و در جریان کارزارهای انتخاباتی اخیر بدست آمده، حتی اگر جناح راست وابسته به بازار در انتخابات آینده بتواند پیروز شده و قدرت اجرائی کشور را بدست بگیرد، لحظه ای کاسته نمی شود. چرا که انتخابات دوره پنجم مجلس و کارزار کنونی پیرامون انتخابات ریاست جمهوری، موجب هوشیاری و آگاهی بیشتر نیروهای آزادیخواه را، اعم از مذهبی و غیر مذهبی - به مفهومی که در جمهوری اسلامی بازشناخته شده - موجب شده است. این در حالی است که این آگاهی، در عین حال، آگاهی توده های مردم نسبت به ارتجاع و بازار را هم بیشتر کرده است. برجسته ترین جنبه این افشاگری ها، که تصور می شود، در مهاجرت نیز بتدریج نیروهای اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی را نیز نسبت به آن حساس و هوشیار ساخته، همانا افشای نقش جمعیت، یا حزب "مؤتلفه اسلامی" است، که پس از ۱۷ سال اعمال قدرت در پشت صحنه، چهره آن امروز برای همگان آشکار شده است. باید کوشید تا همه نقشی که این حزب بازار- ارتجاع در جمهوری اسلامی و در منحرف ساختن انقلاب از مسیر واقعی خود داشته، برای همگان برملا شود. همه شواهد نشان می دهد، که سران این حزب نه تنها در سازمان دادن بزرگترین جنایات در زندان های ایران نقش مستقیم و برجسته داشته اند، بلکه در بسیاری از ترورهای داخل و خارج کشور نیز نقش داشته اند، همچنان که در ستیز با فرهنگ ملی ایران، ستیز با هنرمندان، حمله به مراکز هنری و فرهنگی و حتی ترور هنرمندان کشور نیز، بصورت مانیفستی عمل کرده اند. بنابراین آگاهی توده های مردم و آگاهی عمیق تر نیروهای سیاسی از عملکرد و نقش این حزب و سازمان های مخفی وابسته به آن در جمهوری اسلامی، که در جریان کارزارهای انتخاباتی اخیر تشدید شده و ادامه دارد، دستاوردی است که هرگز نباید به آن کم بها داد.

براساس همین افشاگری ها، آشکار شده است که در سال های نخست پیروزی انقلاب، سران جمعیت مؤتلفه اسلامی، در مخالفت با قانونی اساسی، با ملی شدن بازرگانی خسارچی، با اجرای بندهای "ج" و "د" در عرصه زمین های کشاورزی، با قوانین کاری که تهیه شده و تا حدودی بیانگر خواست های کارگران انقلابی ایران بود، با اصل ۲۶ قانون اساسی سرسختانه مخالفت می کردند و برای تحمیل این مخالفت خود به دولت، دست به دامان آیت الله های سرشناس می شدند (شیوه ای که برای تحمیل "ناطق نوری"، بعنوان رئیس جمهور به ملت ایران، بدان متوسل شدند)

این جمعیت و سران آن علاوه بر همه نقش مخربی که در کشاندن انقلاب به بیراهه داشتند، از مدافعین و ای بسا از مبتکرین پذیرش برنامه صندوق بین الملل پول بودند و اکنون نیز تلاش می کنند قدرت اجرائی کشور را در کنار دو قوه دیگر، یعنی قضائیه و مقننه در اختیار گرفته و این برنامه را به

اسلامی، با آزادی‌های بسیار محدود کنونی نشریات و برخی فعالیت‌های غیر رسمی و محدود برخی احزاب چه خواهد کرد.

نفت بفروشیم و تجارت کنیم!

این دیدگاه‌ها، کامل بازشناخته نمی‌شود، تا از نظرات مستقیم "حبيب الله عسگراولادی" دبیرکل حزب موتلفه اسلامی مطلع نشویم. او که هدایت‌کننده پشت پرده و جلوی صحنه بسیاری از رویدادهای ۱۷ ساله گذشته ایران است و نقشی کلیدی در کشاندن انقلاب به بیراهه داشته‌است، همان سخنان باهنر را با صراحتی بیشتر بیان می‌کند. سخنان او کامل‌کننده نظرات بیان شده باهنر و محسن رفیق‌دوست، دو عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی برای تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه و تشدید کامل خصوصی‌سازی است. عسگر اولادی، طی سرمقاله‌ای در شماره ۳۰ دیماه ۷۴ نوشت:

«...اگر در تولیدات صنعتی، برنامه ریزی‌ها به گونه‌ای باشد که هدف دستیابی به خودکفایی در تمامی زمینه‌ها باشد، آنهم به هر تئوری، مشکلاتی برای حال و آینده ایجاد می‌کند. این موضوع نمی‌تواند برای اقتصاد کشور مفید باشد. اگر اقتصاد ایران در برخی زمینه‌ها به لحاظ دارا بودن امکانات مواد اولیه و نیروی کار ارزان، توان تولید بسیار انبوهی داشته باشد (جز نفت، که سرمایه‌داری تجاری ایران معتقد است آنرا باید فروخت و با پول آن جنس خرید و وارد ایران کرد) و همین موارد نیز خریداران و متقاضیان زیادی در بازارهای جهانی به همراه داشته باشد (جز نفت، که سرمایه‌داری ایران است، کدام تولید را با این مشخصا داریم؟) در چنین مواردی نباید به سایر تولیدات (جز موارد استثنائی) که هزینه‌های تولید آن گرانتر تمام می‌شود، پرداخت. این گونه محصولات را باید با قیمت ارزان‌تر از خارج خریداری کرد. با چنین محاسبه‌ای با فروش تولیدات گرانتر و خرید کالاهای ارزانتر در واقع "مزیت نسبی" ملاحظه گردیده‌است و هم انتفاع و هم مزایای اقتصادی نصیب کشور شده‌است. بنابراین نباید تصور کرد که خودکفایی در تمام زمینه‌ها در مسیر سلامت اقتصادی است. بلکه باید با انجام محاسبه‌ها و بکارگیری مدل‌های صحیح اقتصادی (بخوان تجارت و خرید و فروش) کشف کنیم که خودکفایی در چه زمینه‌ها اقتصادی و در کدام موارد به زیان ایران است؟»

آزادی‌ها

اسدا الله بادامچیان مشاور قوه قضائیه و عضو شورای سیاست‌گذاری خبرگزاری جمهوری اسلامی، عضو هیات منصفه مطبوعات، مسئول کمیسیون ماده ۱۰ برای صدور پروانه فعالیت احزاب، عضو هیات بنیاد فناوری و دبیر اجرایی موتلفه اسلامی است. وی در مصاحبه با روزنامه "آخبار" ۲۹ آذرماه ۷۴ گفت:

«...آیا حزب را برای قدرت تشکیل می‌دهیم؟ اگر حزب را برای دخالت در قدرت تشکیل دهیم، کاری غیر اسلامی کرده‌ایم! فرهنگ اسلام این را قبول ندارد...»

بادامچیان در مصاحبه با شبکه خبری "آخبار" چنین اظهار نظر کرد: «...موضوع احزاب هنوز برای مردم ما شناخته شده نیست. حتی اصل حزب هم ناشناس است. مردم برداشت نامطلوب از احزاب دارند...»

بدین ترتیب، اسدا الله بادامچیان تنها حزبی را که به رسمیت می‌شناسد، همان جمعیت موتلفه اسلامی است؛ که به زعم وی مردم برداشت مطلوب از آن دارند! البته طرد سران موتلفه در انتخابات اخیر مجلس اسلامی صحت این برداشت بادامچیان را نشان داد!

محمد جواد لاریجانی را شاید بتوان ایدئولوگ سیاست خارجی موتلفه اسلامی دانست. ببینیم سیاست خارجی که او طرفدار برقراری آنست و طبعا شیوه‌ای که در داخل کشور می‌پسندد کدام است. او در سرمقاله ۹ مهرماه ۷۵، در روزنامه رسالت و در دفاعی که بلافاصله پس از تصرف کابل توسط گروه طالبان، از این دارو دسته انگلیس ساخته کرد، نوشت:

«... مهارت این گروه (منظور طالبان است) در استفاده از فرصت‌ها و به بکارگیری همه امکانات بسیار چشمگیر است. گروه طالبان از تعلق دینی مردم خوب استفاده می‌کنند. در تطبیع فرماندهان هم مهارت دارند و هم سخاوت. و بالاخره در نمایش قدرت آنجا که زمینه داشته باشند هم دریغ ندارند... بنظر من رهبری این گروه تاکنون از خود لیاقت خوبی نشان داده و این برای آینده افغانستان باعث امیدواری است...»

لاریجانی در سفر جنجالی‌اش به انگلستان، به نیابت از ناطق نوری گفت که دولت آینده و احتمالی ناطق نوری خصوصی‌سازی را با قدرت اجرا خواهد کرد. این خصوصی‌سازی همانست که در بالا و از قول رهبران موتلفه

خصوصی‌سازی، تلاش آنها برای قبضه قدرت اجرائی، همان هدفی را بدنبال خواهد داشت که وی از ناپیگیری دولت هاشمی در آن، معترض است!

مرتضی نبوی در این مصاحبه، همان تیزی را مطرح می‌کند، که ناطق نوری نیز در اولین مصاحبه‌اش پس از اعلام کاندیداتوری ریاست جمهوری بر آن تاکید کرد. این تیز، که یکی از شرایط صندوق بین‌المللی پول می‌باشد، کوچک کردن دولت‌ها و یا در حقیقت کاهش نقش اجتماعی دولت‌ها و باز گذاشتن دست بخش خصوصی برای فرمانروایی در کشورهاست. کاهش این نقش نیز، از نظر بانک جهانی یعنی خاتمه بخشیدن به حمایت‌های بیمه‌ای، بودجه دولتی آموزش و پرورش، درمان و...

حال ببینیم مرتضی نبوی، که از کارگزاران طراز اول موتلفه اسلامی و بازار است، در این مورد چه می‌گوید و درعین حال به ریشه‌های از هم پاشیده شدن ائتلاف دولت هاشمی رفسنجانی-موتلفه اسلامی-روحانیت بازاری چگونه اشاره می‌کند:

«... در این سیاست‌ها (منظور تعدیل اقتصادی است) قرار بر این بود که حجم دولت کاهش پیدا کند و راه برای عملکرد و مشارکت مردم باز شود و آن کارهایی که در حقیقت اعمال حاکمیت نیست (یعنی درعرصه اقتصادی و نه سیاسی) و این سخنی صریح است در مخالفت با گشایش فضای سیاسی کشور، تا آنجا که ممکن است، به مردم واگذار شود...»

شیوه حکومتی این حزب نیز، تکامل همان شیوه‌ایست که تاکنون و از پشت صحنه هدایت آنرا برعهده داشته‌است: یورش‌های خیابانی به مردم، فرهنگ و هنر ستیزی، زن ستیزی، ادامه ترورهای داخلی و خارجی، سر به نیست کردن مبارزان و سیاسیون و... دفاع جانانه سران موتلفه اسلامی از انصارحزب الله خود بهترین شاهد این امر است.

در فاصله دو مرحله اول و دوم، دور اول انتخابات مجلس پنجم اسلامی، وقتی نماینده اردبیل در مجلس اسلامی، حادثه آفرینی‌های انصارحزب الله را به اعمال شعبان بی‌مخ تشبیه کرد و گفت: «... این‌ها که به مردم در خیابان‌ها حمله می‌کنند، آدای شعبان بی‌مخ‌ها را در می‌آورند، از ابتدای انقلاب هم امام نسبت به عملکرد حجتیه هشدار داد و اکنون می‌بینیم که همه این جریان‌ها زیر سر این انجمن است...»

مرتضی نبوی در دفاع از "انصارحزب الله" و درحقیقت دفاع از پدرخوانده "موتلفه اسلامی، یعنی "حجتیه"، ضمن تحریک بسیجی‌هایی که گنج و سرخورده در جامعه به اینسو و آنسو کشیده می‌شوند، در همان جلسه مجلس گفت:

«(ایکاش من مرده بودم و در این مکان مقدس شاهد توهین به بسیجیان عزیز نبودم)»

باهنر، عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی است. او خود را آماده ساخته، تا در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات و تشکیل کابینه موتلفه اسلامی، وزارت نفت را در اختیار بگیرد. او در مصاحبه با ماهنامه "صبح هفتم بهمن ۷۵، در دفاع از فروش نفت و تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه (اقتصادی که بازار می‌خواهد آنرا اساس کار خود قرار دهد) گفت:

«...آیا بهتر است که ما کفاش منطقه باشیم یا نفتی منطقه، یا کشاورز منطقه و یا تاجر منطقه؟ کشور ما در بخش تجارت برای یک تاجر بین‌المللی شدن، توان بسیار بالا و بالقوه‌ای دارد و من خیلی امید ندارم که در یک زمانی صنعت و کشاورزی ما، جواب خرج‌های مملکت را بدهد، اما معتقدم در بخش ترازیت و تجارت بین‌المللی، استعداد زیادی داریم و می‌توانیم پل ارتباطی بسیاری از کشورها باشیم...»

شاه ایران را ژاندارم منطقه کرده بود، بازار و امثال باهنر می‌خواهند ایران را تاجر منطقه کنند!

حال از دهان خود "ناطق نوری"، کاندیدای بازار و ارتجاع، برنامه دولت بازار را بخوانید. او در مصاحبه مطبوعاتی‌اش به مناسبت کاندیداتوری مقام ریاست جمهوری گفت:

«...یکی از اولین اقدامات من، در صورت انتخاب شدن به ریاست جمهوری، بررسی جدی پیوستن جمهوری اسلامی به "گات" پیمان تجارت بین‌المللی است...»

این همان پیمانی است که امپریالیسم امریکا آنرا در جهت نجات اقتصاد خویش از بحران به جهان تحمیل کرده و تاکنون کشورهای بسیاری در برابر آن مقاومت کرده‌اند.

همانگونه که مشخص است، چهره‌های کلیدی موتلفه اسلامی، سیاستی هماهنگی را دارند و برای اجرای آن نیز مصمم هستند. این برنامه‌های اقتصادی را در کنار تفکرات سران این حزب در برابر آزادی‌ها باید مشخص ساخت تا معلوم شود، که این حزب در صورت قبضه کامل قدرت در جمهوری

طرح سپس توسط امیرعباس هویدا پی گرفته شد. (خاطرات "شیر و عقاب"، که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب در روزنامه اطلاعات تهران منتشر شده، یکی از گویاترین اسناد در این زمینه است.) در همین دوران دست و پای ارتشبد فردوست، بعنوان چشم و گوش سازمان اطلاعاتی انگلستان در دربار شاهنشاهی و سازمان اطلاعات و امنیت شاهنشاهی (ساواک) کوتاه شد. نقشی که او در سال ۵۷ و در ارتباط با برخی روحانیون ایفاء کرد و نقشی که پس از پیروزی انقلاب در بازسازی سازمان اطلاعات و امنیت برای جمهوری اسلامی و در سازمان دادن یورش به حزب ما ایفاء کرد، خود گویای بسیاری از این حقایق است.

این سازمان‌های علنی، در کنار سازمان‌های غیر علنی ترور در داخل (نظیر قتل دکتر سامی) و در خارج (ترورهای که به قیمت جان‌فروشی از نیروهای مخالف ختم شد)، یورش‌های خیابانی، نفوذ در نهادها و سازمان‌های حکومتی-مذهبی (شکلی مافیائی) همگی در کنار هم خطری را تشکیل می‌دهند، که قدر قدرتی موفتلفه اسلامی در ایران آنرا کامل خواهد کرد.

با آنکه به قدرت اقتصادی موفتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی، علاوه بر روزنامه "رسالت" و روزنامه "شما"، که ارگان مرکزی موفتلفه اسلامی است و پس از شکست در انتخابات مجلس پنجم انتشار آن شروع شده است. دهها نشریه و بولتن ثبت شده و ثبت نشده با تحریک احساسات مردم مذهبی، تخریب و توهین و تقنین علیه مبارزان و میلیون مذهبی و دگراندیش در سراسر ایران و در صدها هزار نسخه پخش می‌شود.

علاوه بر بنیاد مستضعفان، تشکیل ۲ میلیون نفری کمیته امداد امام خمینی نیز زیر نظر مستقیم عسگر اولادی، دبیرکل موفتلفه اسلامی قرار دارد. این کمیته، از طریق توزیع صدقه و خیرات و میرات و برخی کمک‌های ناچیز مالی و جنسی به خانواده شهدا و فقرا، آنها را بعنوان سیاهی لشکر در خدمت خود در آورده و بعنوان نیروی فشار از آنها استفاده می‌کند. به همین دلیل، نخستین اقدام یک حکومت ملی، خارج ساختن این امکان از چنگ موفتلفه اسلامی و سپردن اختیارات و مسئولیت‌های این نوع نهادها به دولت است. از طریق همین کمیته و با پرداخت حق تحصیل ناچیزی به برخی دانشجویان در دانشگاه‌های ایران، موفتلفه برای خود شبکه‌ای از خبرچینان، تشکل‌های مخفی برای یورش و تخریب و شانتاژ بوجود آورده است.

اتاق بازرگانی و صنایع نیز تحت سرپرستی عضو دیگر رهبر موفتلفه اسلامی "علینقی خاموشی" قرار دارد. همچنان که وزارت ارشاد اسلامی از طریق مصطفی میرسلیم، عضو دیگر شورای رهبری موفتلفه اسلامی، زیر نظارت آن قرار دارد. مصطفی میر سلیم در ابتدای انقلاب رئیس شهرداری جمهوری اسلامی بود.

پارک چیتگر و سینما شهر فرنگ به آتش کشیده شد!

سینما آزادی تهران (شهر فرنگ قدیم) به آتش کشیده شد و کاملاً سوخت. آنگونه که گزارش شده است، آتش سوزی پس از شنیده شدن صدای یک انفجار آغاز شد. در جریان این آتش سوزی به کسی صدمه جانی نرسید اما این سینما کاملاً سوخت، آنچنان که قرار است باقی مانده ساختمان سوخته نیز توسط شهرداری کاملاً تخریب شود! این سینما به حوزه هنری تعلق داشت که تشریون مذهبی و ارتجاع بازار با آن مخالف است.

بدنبال این آتش سوزی، از تهران گزارش رسیده است، که پارک چیتگر نیز به آتش کشیده شده است. در این پارک توسط فائزه هاشمی، دختر هاشمی رفسنجانی و نماینده دوم تهران در مجلس اسلامی، تاسیسات دوچرخه سواری برپا شده است. حریق روز ۳۰ فروردین روی داد. در تهران همگان بر این عقیده اند، که جناح راست حاکم، که از نتایج انتخابات و تشدید فعالیت مردم به سود دکتر محمد خاتمی ناراضی است، این دو حریق را بوجود آورده است. در تهران این دو حریق، با حریق سینما رکس آبادان، در آستانه انقلاب بهمن مقایسه شده است. این آتش سوزی‌ها، همزمان است با حملات تبلیغاتی روزنامه کیهان علیه سیاست‌های دوران وزارت دکتر خاتمی در وزارت ارشاد اسلامی. کیهان وی را متهم به گشایش فضای فرهنگی ایران، در این دوره و تسامح در برابر روشنفکران می‌داند! حادثه جوئی‌های جناح راست، که پشت انصاریت است، الله پناه گرفته، در هفته‌های اخیر حکایت از کوشش این جناح برای ایجاد رعب و وحشت در مردم و بازداشتن آنها از شرکت در کارزار انتخاباتی دارد.

خواندید. به نقل از روزنامه سلام، در همین شماره راه توده می‌خوانید، که او در سفر به انگلستان، در نقش یک لیبرال خواهان زدویند با انگلستان، به مذاکره کنندگانش گفته است، که قیمت قتل سلمان رشدی را طرفداران دکتر خاتمی بالا برده‌اند! محمد جواد لاریجانی که سال‌ها پیش معاون وزارت خارجه جمهوری اسلامی بود، بدلیل انتشارنامه‌ای به همراه رجائی خراسانی (نماینده سابق ایران در سازمان ملل متحد) با جسارتی بی‌نظیر خطاب به علی خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی) نوشته بود: «تا قبل از سرکشیدن جام زهر دیگری، باید با امریکا وارد مذاکره شویم» او بدنبال این نامه از وزارت خارجه کنار گذاشته شد و برای مدتی نیز در انتظار ظاهر نشد، تا آنکه سرانجام و به همت و حمایت همه جانبه موفتلفه اسلامی، بعنوان نماینده به مجلس اسلامی دوره چهارم راه یافت و سخنگویی کمیسیون خارجه مجلس شد!! وی با همین سست و مسئولیت در کنار "ناطق نوری" و بعنوان وزیر خارجه کابینه احتمالی آینده می‌خواست راهی سفر به روسیه شد، که افشای این سفر در مطبوعات باعث حذف او از لیست همراهان ناطق نوری شد.

اسدالله لاجوردی، عضو دیگر رهبری موفتلفه اسلامی است. با آنکه موفتلفه اسلامی سعی می‌کند بدلیل نفرت عمومی که از وی وجود دارد، نامی از او بعنوان عضو شورای رهبری خود نبرد، اما در تمام تصمیم‌گیری‌های اساسی این حزب، او نه تنها شرکت دارد، بلکه نقش تعیین کننده نیز دارد.

سفر به قم، پس از شکست سران موفتلفه اسلامی در انتخابات پنجم مجلس اسلامی و بسیج روحانیون بازاری برای مخالفت با کاندیداتوری میرحسین موسوی برای انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت. در همین سفر موفتلفه موفق شد، از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تأییدیه‌ای به سود ناطق نوری برای ریاست جمهوری بگیرد. البته در روزنامه‌های جمهوری اسلامی نوشته شده است، که در جلسه مدرسین برای اعلام این بیعت، از ۱۴ عضو بین ۷ تا ۸ عضو شرکت داشته‌اند! خود این بیعت تحمیلی از جانب بازار به روحانیون قسم، اکنون به مشکلی در حوزه‌های مذهبی منجر شده و اختلافاتی را دامن زده است. در همین سفر و در ملاقات با آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله مکارم شیرازی اسدالله لاجوردی در جمع رهبران موفتلفه خود را به آیات اعظام نشان داده بود. در دیدار با رهبر جمهوری اسلامی نیز، که موفتلفه برای جلب حمایت علنی وی از کاندیداتوری ناطق نوری به ملاقات رفته بود، اسدالله لاجوردی را نیز همراه برده بود. در همین دیدار، سخنانی از قول رهبر جمهوری اسلامی (در آستانه سفر به خوزستان) منتشر شد، که اعتراف به فقر عمومی در جامعه و رسیدن آن به مرز غیر قابل تحمل شده بود. فقری که موفتلفه و بازار، بعنوان حامیان و مجریان و سودبران، برنامه اقتصادی تعدیل اقتصادی در بوجود آمدن آن سهم اساسی را دارند!

موفتلفه اسلامی هنوز ماموریت لاجوردی را تمام شده تلقی نمی‌کند. در صورت قبضه کامل قدرت توسط موفتلفه، مقاومت‌ها باید به کمک اسدالله لاجوردی درهم شکسته شود و موج جدیدی از اعترافات چپ مذهبی، میلیون مذهبی و ... در تلویزیون جمهوری اسلامی سازمان داده شود. مراحل بعد از این شوهای متکی به شکنجه، تا قتل عام در زیر زمین‌های زندان اوین، نیز بر کسی پوشیده نیست.

بازاری‌ها به گردن ملت حق دارند!

حال ببینیم یکی دیگر از اعضای رهبری موفتلفه اسلامی، که سخنگویی بازار است، چگونه بازار را کشیده انقلاب معرفی کرده و مردم را بدکارتر از این که هستند معرفی می‌کند.

حاج آمانی، دبیرکل جامعه انجمن‌های اسلامی بازاریان و اصناف است، یعنی یکی از اساسی‌ترین سازمان‌های موفتلفه اسلامی. حاج آمانی که علیرغم همه تلاش بازار و موفتلفه اسلامی در انتخابات تهران شکست دندان‌شکنی خورد و نتوانست به مجلس پنجم راه یابد، در جریان کارزار تبلیغاتی که موفتلفه اسلامی پس از این شکست در روزنامه رسالت راه انداخت، تا خود را ادامه دهنده راه میرزا کوچک خان جنگلی و به پیروزی رساندن انقلاب بهمن معرفی کند، از جمله به روزنامه رسالت گفت: «...امام در تأیید اصناف فرمودند، که اگر اصناف با انقلاب نبودند، این انقلاب به پیروزی نمی‌رسید و اگر اصناف همراه نبودند انقلاب تداوم پیدا نمی‌کرد...»

البته همه این سخنان، تعبیر و تفسیرهایی است که به نقل از آیت‌الله خمینی عنوان می‌شود و صحت و سقم آن بر کسی معلوم نیست و سید احمد خمینی هم، که به همت انواع توطئه‌ها با آساز و اطلاعاتش به زیر خاک رفته و نیست، که بگوید چه حرفی راست و چه حرفی دروغ است!

تمام این شجره‌نامه انقلابی که موفتلفه اسلامی برای خودش درست کرده، متکی به ترور حسعلی منصور، نخست وزیر محمد رضا شاه است. تروری که بسیاری بر این عقیده‌اند، در جریان تغییر توازن نفوذ و ارتباط دربار شاهنشاهی به سود امریکا صورت گرفت، تا بلکه نفوذ عوامل انگلیسی در مجموعه دربار و رژیم سلطنتی حفظ شود. بنابراین، ترور منصور، می‌توانست طرحی هدایت شده و یا مورد حمایت انگلستان باشد. حسعلی منصور مبتکر و مجری طرح آمریکائی کردن دستگاه اداری و اجرائی سلطنت به سبک و شیوه آمریکائی بود و از زمان او تحصیل‌کرده‌های امریکا وارد کابینه‌ها شدند. این

روسیه در آستانه انفجار

* "لید" و "چوبایس" دو روی سکه‌ای هستند که غرب در انتظار فرود آمدن آن در مسکو می‌باشد

"دفاقمار کیستی"

ارگان تئوریک حزب کمونیست فرانسه (مارچ ۹۷)

ترجمه: ن. کیانی

امروز در روسیه تمام عناصر انفجاری دوران یلتسین بدانسان انباشته شده‌اند که می‌تواند کشور را به سمت انفجار سوق دهند. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ بوریس یلتسین وعده‌های بیشماری به مردم داد، تا بتواند دوباره انتخاب شود. هر چند که وی صریحا از توقف رفرفرم‌های لیبرالی که مسبب اوضاع هولناک کنونی روسیه هستند سخن نگفت، اما مدعی شد که سیاست‌های قبلی را تغییر خواهد داد و زاهی متناسب با خواسته‌های مردم بر خواهد برگزید. یلتسین ضمنا بخش اعظم برنامه خود را از روی برنامه حریف یعنی گنادی زیوگانف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه و نامزد "بلوک میهنی و خلقی" نسخه برداری کرد و در نتیجه چاره دیگری برای او باقی نماند جز آنکه علاوه بر آن خود را طرفدار یک "اقتصاد بازار"، ولی با توجه بیشتر به شرایط زندگی مردم و احترام بیشتر به دستاوردهای اجتماعی دوران اتحاد شوروی معرفی نماید. قرار شد که گروه‌های فاسد و جنایتکار و مافیائی سرکوب شوند، از احترام و شرافت کشور و منافع ملی در مناسبات بین‌المللی دفاع گردد. تاریخ معاصر بارها و بارها بسیاری از روسای دولت‌ها را نشان داده است که به محض دستیابی به قدرت وعده‌های خود را فراموش کرده‌اند. یلتسین نیز یک بار دیگر این قاعده را تأیید کرد.

خواست‌های صندوق بین المللی

یلتسین پس از انتخاب مجدد خود همان سیاست لیبرال که از ۱۹۹۱ بدینسو اجرا می‌کرد را ادامه داد. همان سیاستی که اقتصاد را از هم گسیخت، تولید صنعتی روسیه را به نصف کاهش داد، میلیون‌ها نفر را به زیر خط فقر راند، قشری از روس‌های جدید بر بستر غارت و چپاول ثروت ملی بوجود آورد و بالاخره روسیه را در مقامی درجه دوم در مناسبات بین‌المللی قرار داد. مگر می‌توانست جز این باشد؟ مگر یلتسین می‌توانست شاخه‌ای که خود بر روی آن نشسته بود را قطع کند؟ شاخه‌ای که به اتکاء سود بران از رفرفرم‌های لیبرال، مدیران گروه‌های بانکی و صنعتی سوداگران از همه تماش توهمند شده‌است. در سوی دیگر، صندوق بین‌المللی پول نیز همواره نشان داده است که کمترین حد استقلال روسیه را نمی‌پذیرد، چنانکه بارها با وجود آنکه دولت روسیه در وضعیتی بسیار ناگوار قرار داشته، از پرداخت اعتبارهائی که قبل از انتخابات ریاست جمهوری و در حمایت از یلتسین به روسیه اعطاء شده بود، خودداری ورزیده‌است. چنانکه وقتی که در فوریه ۱۹۹۷ اعتباری ۶۴۷ میلیون دلاری در اختیار روسیه گذاشته شد، صندوق پول صریحا اعلام کرد که چون روسیه به اهداف پولی و بودجه‌ای تعیین شده، در دسامبر ۱۹۹۶ دست یافته و سیاست اعتباری درستی برگزیده است حاضر شده این اعتبار را در اختیار آن قرار دهد. در همین رابطه یکی از نشریات مستقل مرکز در عنوان درست صفحه اول خود نوشت: «دولت ضمانت‌های اجتماعی مردم را به مبلغ ۶۵۰ دلار به صندوق بین‌المللی پول فروخت. مردم روسیه از این پس خدمات عمومی را به همان قیمت غرب می‌پردازند، در حالیکه دستمزدها به مراتب کمتری دارند.»

با آنکه درآمدهای واقعی روسیه در سطحی بسیار پایین قرار دارد، صندوق بین‌المللی پول بودجه‌ای فوق العاده تضییعی را به روسیه تحمیل کرده‌است و به این کشور فشار می‌آورد که یک سیاست پولی غیر منعطف را

که گویا مبارزه علیه تورم را بالاتر از هرگونه ملاحظات دیگر می‌داند، اجرا کند. بدین ترتیب صندوق پول عملا روسیه را به سمت پرتگاه سوق می‌دهد. ناظران اقتصادی اوضاع روسیه معتقدند که سیاست‌های بودجه‌ای این کشور که از سال ۱۹۹۳ زیر فشار صندوق پول تدوین می‌شود، هزینه‌های عمومی کشور را چنان کاهش داده‌است که چه به لحاظ کمیت و چه از نظر شتاب اجرای آن از حد تصور خارج است. خصوصی سازی‌ها نیز به توزیع ثروت به شکلی بی‌نهایت ناعادلانه منجر گردیده‌است. در نظام شوروی دولت ولو نه سخاوتمندانه، ولی منظم حقوق کارمندان و مخارج موسسات را می‌پرداخت و هزینه سرمایه‌گذاری‌های بزرگ را تأمین می‌کرد. این موسسات اکنون به کلی به حال خود رها شده‌اند و در حالیکه از سرمایه‌های خصوصی محروم هستند، نمی‌توانند سرمایه‌های عمومی را نیز جذب نمایند. بسیاری از آنها بدنبال سودآوری آسان و بورس بازی در داخل و خارج کشور به راه افتاده‌اند. بدینترتیب سهم سرمایه‌گذاری از ۲۵ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۹۸ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۹۵ کاهش یافته‌است. فرار سرمایه اکنون حدود ۳۷ درصد تولید ناخالص ملی است.

ورشکستگی اقتصاد و فقر مردم بحران بیسابقه‌ای را بوجود آورده که به شکل عدم دستمزدهای کارکنان متجلی است. شرکت‌ها و موسسات نه حاضر به پرداخت مالیات هستند، نه پول خریدهای خود را می‌دهند، نه دستمز کارگران و کارمندان خود را می‌پردازند و یا با تأخیر بسیار می‌پردازند و همه مدعی هستند که پرداخت مالیات‌های معوقه مساوی با ورشکستگی آنها خواهد بود. دولت خود نخستین دستگاهی است که چیزی نمی‌پردازد. در نتیجه جنبش‌های اعتراضی پراکنده از معدنچیان گرفته تا فلزکاران، پزشکان، آموزگاران، پژوهشگران و غیره که خواهان پرداخت دستمزدهای چندین ماهه خود هستند، سرتاسر کشور را فرا گرفته‌است.

اکنون هم شرکت‌ها و موسسات و هم گسترش بی‌اعتمادی به نظام که ناشی از خودداری دولت از پرداخت مخارج خود است به رشد جنسایت اقتصادی در روسیه منجر شده‌است. همانطور که ناظران اوضاع روسیه می‌گویند آنچه که امروز در این کشور به زیر سؤال رفته‌است، دیگر قواعد و مقررات اجتماعی دوران شوروی نیست، بلکه مرگ و حیات است. در این اوضاع و احوال بیماری یلتسین بی‌ثباتی عمومی را تشدید کرده‌است.

آنچه که در فاصله دو مرحله انتخابات ریاست جمهوری از مردم و جهان پنهان شده بود، سرانجام آشکار شد. مردی به شدت بیمار به رهبری یک دولت که هم چنان از بزرگترین دولت‌های جهان است برگزیده شد. علیرغم تکذیب‌های مکرر هیچ دلیلی در دست نیست که یلتسین پس از جراحی‌های پی در پی بتواند هم چنان مسئولیت‌های خود را بطور کامل و در دراز مدت تقبل نماید. همگان می‌دانند که اوضاع برای مدت طولانی بدین شکل دوام نخواهد یافت، آن هم در کشوری که بر اساس آخرین نظر سنجی‌ها سه چهارم مردم آن معتقدند که زندگی آنها در سال ۱۹۹۶ بدتر شده‌است. تعداد کسانی که معتقدند اوضاع کشور در این دوران وخیم‌تر شده به ۹۰ درصد می‌رسد.

همه کسانی که سرنوشت خود را به یلتسین پیوند زده‌اند و غالب آنها قدرت مالی و صنعتی خود را مدیون عملیات شکوک اقتصادی هستند، آرزو می‌کنند که بتوان وضع موجود را حفظ کرد. این عده در پشت سر آنتاتولی چوبایس، وابسته کامل غرب و رئیس همه جا حاضر دفتر ریاست جمهوری، که اکنون معاون اول نخست وزیر شده و پیش‌تر به "نایب السلطنه" شهرت داشت، جمع شده‌اند و نگران هستند که در صورت تغییرات در راس دولت ناچار شوند حساب اعمال خود را در دوران اخیر باز پس دهند.

از نخست وزیر گرفته تا گنادی زیوگانف، حتی "لوری لویکف" شهردار مسکو و گریگوری یاولینسکی رهبر جریان مرکز موسوم به "یابلوکو" (سیب) هر یک سلاح‌ها را صیقل می‌دهند و در فکر اتحاد یا سازش‌هائی هستند. الکساندر لید" نیز با حضور پرسروصدا در صحنه می‌کوشد خود را جانشین یلتسین وانمود کند.

همه نظر سنجی‌ها، لید را پیروز یک انتخابات احتمالی نشان می‌دهند. در ظرف چند سال این جنگجوی سابق افغانستان توانست از خود چهره یک دولتمرد جوان، میانه‌رو، دارای گفتار صریح و فاقد نزاکت‌های دیپلماتیک و سیاسی نشان دهد. هر چند لید خود را دشمن سرسخت و سازش‌ناپذیر همزمان یلتسین و کمونیست‌ها وانمود می‌کند، اما در واقع برنامه وی برنامه‌ای میهم و در اساس ادامه همان راه یلتسین است. در حقیقت آنچه که لید در پشت سر حملات به یلتسین پنهان می‌کند، آنست که وی در سه نوبت بسیار حساس به یاری او آمده‌است. نخستین بار به هنگام کودتای اوت ۱۹۹۱، سپس در به توپ بستن پارلمان در اکتبر ۱۹۹۳ و بالاخره در فاصله دو مرحله انتخابات ریاست جمهوری در ژوئیه ۱۹۹۶. همه می‌دانند که این لید بود، که خود را در اختیار یلتسین قرار داد. بدون این کمک به احتمال بسیار قوی یلتسین از انتخابات پیروز بیرون نمی‌آمد. در عوض، ژنرال سابق مقام دبیر شورای امنیت را بدست

نگاهی به جنبش "الهیات رهایی بخش" اتحاد دو چپ مذهبی و دگراندیش در جهانی

موافقت غرب

* ضرورت همکاری چپ مذهبی و چپ دگراندیش، که حزب توده ایران - ستمکی به سنت باقی مانده از کوشش کمونیست ها در نهضت میرزا کوچک خان جنگلی - در طول تاریخ حیات خود و با توجه به باورهای مذهبی مردم، از آن دفاع کرده و قربانیان بی شماری نیز در این راه داده است، اکنون در بسیاری از کشورهای جهان به واقعیتی غیرقابل انکار تبدیل شده است.

بخشی از سرسخت ترین و استوارترین مقاومت ها، در برابر سیستم سرمایه داری، در حال حاضر در کشورهای امریکای لاتین دیده می شود. شرایط غیر قابل تحمل اقتصادی و اجتماعی حاکم بر اکثریت جمعیت این کشورها، به ظهور "الهیات رهایی بخش" در کنار جنبش های انقلابی مارکسیستی انجامیده است. هدف این نوشته ارزیابی جوانب اصلی این جنبش اجتماعی و نشان دادن اهمیت آن بعنوان نمونه ای مثبت و موفق در همکاری چپ مذهبی و غیر مذهبی در مبارزه مشترک آنها علیه ستم سرمایه داری است.

نتایج فاجعه بار سیاست های نولیبرالی در امریکا لاتین:

بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، سرمایه داری جهانی ادعا می کند، که جهان ما ناظر پایان یافتن و به سرآمدن دوران ایدئولوژی هاست. یکی از مشعشع ترین نتایج این تئوری بدیع که از طریق محافل نولیبرال تبلیغ شده و متأسفانه به درون جنبش چپ ایران نیز رسوخ کرده است، این است که سیستم سرمایه داری لیبرال بهترین و حتی مطلوب ترین راه مقابله با مشکل فقر در جهان است (بعنوان نمونه نگاه کنید به نوشته سهراب مبشری در نشریه کار شماره های ۱۴۹ و ۱۵۰). این تئوری فقر را نتیجه عقب ماندگی اقتصادی دانسته و ادعا می کند که با تسریع روند توسعه از طریق "بازار آزاد سرمایه داری" و با استفاده از سرمایه و تکنولوژی وارداتی، پیشرفت حاصل شده و گرسنگی و فقر ناپدید خواهد شد.

واقعیت زندگی و داده های آماری موجود در رابطه با توزیع ثروت در سطح جهان، نادرستی این ادعا را نشان می دهند. بعنوان نمونه برزیل که اقتصاد آن در سال ۱۹۶۴ مقام ۴۶ را در سطح جهان دارا بود، در سال ۱۹۹۶ بر دیف هشتم ارتقا یافت. در عرض سی سال گذشته پیشرفت های صنعتی و تکنولوژیک غیر قابل انکاری در این کشور، به وسوس پیوسته است. اما از طرف دیگر در همین دوران، شرایط اجتماعی فقرا وخیم تر شده و گرسنگی و ستم اقتصادی در حد بیسابقه ای در این کشور بیداد می کند. بنابه گزارش بانک تجارت خارجی مکزیک، اتحاد سیاست های نولیبرالی در امریکا لاتین، نه تنها معضل فقر را حل نکرده است، بلکه آنرا گسترده تر کرده است. براساس این گزارش تعداد فقرا و بی چیزان در امریکا لاتین از ۱۷۵ میلیون در سال ۱۹۸۶ به ۲۲۴ میلیون در سال ۱۹۹۵ افزایش یافته و پیش بینی می شود که تا سال ۲ هزار بالغ بر ۲۳۲ میلیون شود.

فقر، ستم اجتماعی و سیاسی موجود در این کشورها که زائیده بی عدالتی تاریخی و ساختاری است، روز به روز شمار بیشتری را به رویارویی مستقیم با سیستم سرمایه داری سوق می دهد. در نتیجه در کنار جنبش های انقلابی مارکسیستی شاهد پاکرگتن جنبش های مذهبی ضد سرمایه داری در همه این کشورها هستیم. در امریکا لاتین چپ مذهبی بالغ بر ۲۵ سال است که بطور رسمی در چارچوب جنبش "الهیات رهایی بخش" فعالیت می کند.

الهیات رهایی بخش: این جنبش در چارچوب شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی امریکای لاتین شکل گرفته است. اولین کنفرانس الهیات رهایی بخش در سال ۱۹۷۰ با شرکت گروهی از روحانیون کاتولیک و پروتستان از سراسر امریکای لاتین برگزار شد. متعاقباً از طریق استفاده از شبکه مدارس

آورد. به هنگام امضای قرارداد صلح در چچن، لید بدلیل آنکه آشکارا برنامه های ریاست جمهوری خود را بیان کرده بود، از مسئولیت هایش کنار گذاشته شد. امری که همگان را راضی کرد و برای لید محبوبیتی مجدد به ارمغان آورد، محبوبیتی که با توسل به پوپولیسم از قماش یلتسین بیشتر هم می شود. همانند یلتسین که در دوران پرسترویکا خود را قهرمان مبارزه با امتیازدارها نشان می داد، الکساندر لید نیز می خواهد فاسدین را جارو کند و خود را مردی نشان می دهد که خواهد توانست نظم را به کشور بازگرداند، امنیت را برقرار سازد، اقتصاد را به راه اندازد، سرمایه گذاری خارجی را حذف کند و به روسیه احترام یک قدرت بزرگ بین المللی را بازگرداند.

لید نیز به تقلید از یلتسین، برنامه های خود را از روی برنامه اپوزیسیون کمونیست رونویس کرده است، و البته اینکه او بعداً چه خواهد کرد، البته مسئله دیگری است. در چند ماه گذشته لید از پایتخت کشورهای بزرگ سرمایه داری دیدار کرد. وی در این دیدارهای پی در پی در واشنگتن، پن، پاریس و غیره کوشید حمایت سیاسی و حتی مالی این کشورها را بدست آورد و آنها را درباره ماهیت واقعی ناسیونالیسم خود مطمئن سازد. در پاریس این ستایشگر سابقه ژنرال "پینوشه" ناگهان به طرفداری ژنرال "دوگل" شد. اما لید در مسائل اساسی نظیر گسترش ناتو به اروپای مرکزی و خاوری که دیپلماسی روسیه کمابیش در برابر آن مقاومت می کند موضعی مبهم اتخاذ کرد و آن را مسئله ای مربوط به زخم های احساساتی مردم روسیه عنوان نمود. در عرصه اقتصادی لید نیز مانند یلتسین و صندوق بین الملل پول هوادار لیبرالیسم است و می خواهد «دولت را کوچک تر، ولی کارآمدتر کرده و بقیه کارها را به نواحی و کارفرماها واگذار کند». در واقع مسیر لید همان تداوم یلتسین، به انضمام برنامه های مستبدانه آشکار است و مگر می توان بدون این رضایت غرب را بدست آورد؟ در روسیه لید علیرغم محبوبیتی که هر لحظه ممکن است از میان برود، این ضعف مهم را نیز دارد که فاقد یک سازمان سیاسی با ساختار مشخص است.

کمونیست های روسیه

در این اوضاع نگرانی آور مسئله عمده حزب کمونیست فدراسیون روسیه، به مثابه نیروی تعیین کننده اپوزیسیون است که اقدامی انجام ندهد که کشور و دولت را بی ثبات گرداند و راه را برای یک رژیم خودکامه باز کند. به همین دلیل علیرغم بیابیه های شدید الحسن بر علیه دولت، از ضرورت سرنگون کردن آن خودداری می کند؛ یک نمونه آن هنگام رای گیری در باره بودجه ۱۹۹۷ در پارلمان بود که کمونیست ها با خود داری از رای عدم اعتماد به دولت، از یک بحران حکومتی جلوگیری کردند. دوما به ریاست گنادی سلزنیف از حزب کمونیست سرانجام و پس از تعدیل های بسیار، بودجه را تصویب کرد. هرچند که این بودجه نیز مانند بودجه های قبلی احتمال اندکی دارد که اجرا شود.

پس از انتخابات نواحی و مناطق در پائیز گذشته، بسیاری از مخالفین گروه حاکم توانستند مستقیماً یا با حمایت اتحاد خلقی و میهنی که توسط حزب کمونیست رهبری می شود، مقامات محلی را اشغال کنند. ترکیب شورای فدراسیون به نحو محسوسی به سود اپوزیسیون تغییر یافت. بدین ترتیب راه برای فعالیت های وسیع تر از گذشته برای تغییر در قانون اساسی هموار می شود. البته مسئله تغییر بنیادین قانون اساسی نیست، بلکه ایجاد توازن بیشتر با اعطای اختیارات به پارلمان در نظارت بر اقدامات دولت است. اندیشه انتخاب یک معاون ریاست جمهوری یا انتخاب رئیس جمهور توسط پارلمان نیز از سوی برخی ها مطرح شده است. اندیشه هایی که لید به شدت با آنها مخالف است.

در این موضوع پیچیده، حزب کمونیست که می کوشد در مقام اپوزیسیون مسئول عمل کند، به سازش با قدرت متهم می شود. نگرانی آشکار این حزب از احتمال یک انفجار توده ای کنترل نشده، نفوذ ضعیف آن در محیط های کارگری بنظر می رسد، که آن را تا اندازه زیادی به هنگام بروز جنبش های اجتماعی و تظاهرات اعتراضی فلج می کند.

در جریان گردهمایی کمیته مرکزی در ۱۴ دسامبر گذشته، بسیاری از سخنرانان از گرایش ذاتی حزب به فعالیت های نمایندگی تا کار در میان مردم ابراز نگرانی کردند کههدر گزارش گنادی زیوگائف نیز بازتاب یافت. در "نامه ای به کمونیست ها" که برای بحث در اختیار اعضا قرار گرفته است، گفته می شود که حزب کمونیست از اندیشه وحدت سوسیالیسم و میهن دوستی دفاع می کند و مبارزه آن در جریان انتخابات ریاست جمهوری در شرایط "حاد شدن مبارزه طبقاتی" صورت گرفته است. حزب کمونیست در عین حال اعلام داشته که هم بایی صبری چپ روانه و هم راه سوسیال دموکراتیک موافق نیست و معتقد است که در مسیر یک مبارزه دراز مدت علیه ویران کنندگان روسیه در چارچوب قانونیت گام می گذارد. کنگره آینده حزب کههدر آوریل آینده برگزار می شود، چشم انداز فعالیت آتی این حزب را در اوضاع دشوار روسیه نشان خواهد داد.

در انجمن‌های پایه‌ای سازمان یافتند. انجمن‌هایی که در دوران جنگ داخلی بصورت "هسته‌های سیاسی" فعالانه شرکت داشتند. طی جنگ داخلی السالوادور هزاران فعال چپ مذهبی به جرم همکاری با چپ غیر مذهبی و مخالفت با الیگاری حاکم ترور شدند. در این کشور به یاد و به نام یکی از روحانیون هوادار الهیات رهاشی بخش که بوسیله نیروهای دولتی ترور شد، شهرک "سگوندو موتز" از جانب این جنبش ایجاد شده و اداره می‌شود. اهالی این شهرک ارزش‌های الهیات رهاشی بخش در جهت تحقق عدالت اجتماعی از طری دمکراسی، تعادل و امکانات برابر برای همه را دنبال می‌کنند.

همکاری ثمر بخش چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را در اکثر کشورهای امریکای لاتین از مکزیک و پرو گرفته، تا برزیل و کلمبیا می‌توان دید.

نتیجه: چپ مذهبی واقعیتی است تاریخی و آفریده حزب توده ایران و یا منحصر به ایران و جوامع اسلامی نبوده و نتیجه مستقیم مجموعه‌ای از عوامل تاریخی-ساختاری در کشورهای جهان سوم است. سازمان اقتصادی سیستم سرمایه داری در این کشورها بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیر شاغل و بی کار جامعه را به حاشیه می‌راند. در نتیجه فقر رو به گسترش در این کشورها شمار بیشتری از افراد، با سطح تجربه، آگاهی و دانش سیاسی متفاوت به مبارزه علیه ستم سرمایه داری پیوسته و بخش قابل توجهی از آنها در سازمان‌ها و جنبش‌های مذهبی متشکل می‌شوند. این واقعیت همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را به ضرورتی تاریخی تبدیل کرده است. در کشور ما، حزب توده ایران یگانه سازمان سیاسی است که پیوسته این واقعیت را در نظر داشته و در کار و پیکار خود به آن بهیاسی لازم را داده است.

گزارش فرانکفورتر آگمانه درباره

همکاری اطلاعاتی-امنیتی

ج.ا و آلمان

در رابطه با اعلام رای دادگاه برلین، پیرامون پرونده‌ای که به آن نام "میکونوس" داده‌اند، شاهد یکی از وسیع‌ترین و کامل‌ترین کنترل‌های مکالمات تلفنی در آلمان هستیم.

در طول چند هفته گذشته، تمامی مکالمات تلفنی بین ایران و آلمان، هم چنین مکالمات ایرانیان مورد سرظن در آلمان، بوسیله سازمان اطلاعات آلمان BND و سازمان محافظت فذرال ضبط و نواربرداری شده است. تماس‌های تلفنی، تلگرافی و فاکسی که سفارت ایران در برلین داشته، در کنترل بوده‌اند. مقامات امنیتی آلمان در تماس با فرانکفورتر آگمانه این مطالب را تأیید کرده‌اند. در جریان این اقدامات، که کاملاً مخفیانه انجام شده است، اطلاعات مهمی بدست آمده است.

فرانکفورتر آگمانه می‌افزاید: ترجمه و بررسی مکالمات ضبط شده، از فارسی به آلمانی بدلیل عدم دسترسی به مترجمین مسلط به دو زبان و ضمناً مورد اعتماد با تأخیر انجام شده است. تنها ۵۰ مامور موظف به بررسی مکالمات ایرانیان به زبان‌های آلمانی و انگلیسی بوده‌اند.

چنین ادعا شده است، که فعالیت سازمان اطلاعات آلمان، در برپائی محاکمه میکونوس نقش عمده‌ای داشته است. هم چنین ادعا شده است که سازمان اطلاعات آلمان، اطلاعاتی درباره نام مجرمین و موارد سودمند دیگری از مقامات عالی‌رتبه ایرانی دریافت داشته که در اولین مراحل تشکیل پرونده، در اختیار دادستان قرار گرفته است. افزون بر این، ادعا شده است، که تعدادی از سیاستمداران رده بالای دولت ایران، در لیست حقوق‌بگیران سازمان اطلاعات آلمان بوده‌اند. گفته می‌شود که سازمان امنیت ایران در جستجوی فرد یا افرادی هستند که در رده بالای دست اندرکاران حکومتی، در ایران با سازمان اطلاعات آلمان همکاری دارند.

مذهبی که تقریباً در همه این کشورها وجود دارند، این جنبش در سراسر امریکای جنوبی اشاعه یافت.

الهیات رهاشی بخش "توری بورژواولیرال در توضیح پدیده فقر را مردود دانسته و در مقابل آن تئوری دیالکتیکی فقر را پایه فعالیت‌ها و سیاست‌های خود قرار داده است. براساس این نظر فقر نتیجه طبیعی سازمان اقتصادی سیستم سرمایه داری است که بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیر شاغل و بی کار جامعه را به حاشیه می‌راند. سرمایه داری به توده‌هایی که فاقد منابع مالی هستند، چیزی عرضه نکرده و خود به خود آنها را بیرون از قلمرو بازار قرار داده و به سمت فقر سوق می‌دهد. الهیات رهاشی بخش "راه مقابله با بی عدالتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع امریکای لاتین را در آموزش‌های دین مسیح بسته و در صدد است از طریق عملکردهای یک جنبش رهاشی بخش به رهاشی ملت‌های تحت ستم یاری رسانند. بطور خلاصه این جنبش در عمل اولاً مخالف سرمایه داری بوده و آنرا علت اساسی شرایط غیر انسانی حاکم بر کشورهای امریکای لاتین می‌داند. ثانیاً از هر جنبش اجتماعی که بسود فقر و اکثریت بی چیز جامعه فعالیت می‌کند حمایت کرده و ثالثاً در صدد تبدیل اکثریت درحاشیه قرار گرفته جامعه، به اکثریتی از نظر اجتماعی و سیاسی فعال است.

الهیات رهاشی بخش و مارکسیسم: الهیات رهاشی بخش با توسل به آموزش‌ها و اساطیر دین مسیح برصاحبت "شیطانی" سرمایه داری تأکید ورزیده و راه حل را در ایجاد سیستمی می‌داند که در آن اکثریت فقیر جامعه بشری، موضوع اصلی تاریخ خواهد بود. البته نه به این دلیل که آنها فقیرند، بلکه از اینرو که آنها اکثریت جامعه بشری را تشکیل می‌دهند. از نظر این جنبش هواداری از فقرا تنها زمانی معنی می‌دهد که ما در کنار و دوشادوش آنها برعلیه فقری که ببنادگرانه ایجاد و به آنها تحمیل شده است شرکت کنیم. در پی گیری این هدف، الهیات رهاشی بخش "از مارکسیسم و آموزش‌های آن بهره گرفته است. این جنبش آن بخش از مارکسیسم را که مکانیسم استثمار سرمایه داری را نشان داده و امکان ایجاد سیستم اقتصادی برتر را نشان می‌دهد، پذیرفته و در آموزش‌های خود گنجانده است. روحانیون هوادار این جنبش ضمن رد اصول فلسفی مارکسیسم، به اهمیت توجه به عوامل اقتصادی، مبارزه طبقاتی و قدرت ایدئولوژی‌های رهاشی بخش منجمله ایدئولوژی از نظر فعالین جنبش الهیات رهاشی بخش "سوسیالیسم سیستمی است، که زمینه‌های لازم برای ایجاد حکومت الهی که آموزش‌های مذهبی، بنای آن را به مومنین می‌آموزند را فراهم می‌کند. در نتیجه، این جنبش مذهبی، صرفاً ضد سرمایه داری نبوده، بلکه درعین حال هوادار و خواهان ایجاد و برقرار سوسیالیسم است. از نظر این جنبش اگر در قرن نوزدهم جنبش‌های کارگری، جواب سیاسی توده‌های کارگران به بی عدالتی در توزیع ثروت در کشورهای صنعتی بود، در حال حاضر، جنبش‌های انقلابی و ضد امپریالیستی درجهان سوم جواب سیاسی به سیستمی است که بی عدالتی، فقر و بی چیزی را در کشورهای "حاشیه" ایجاد می‌کند. الهیات رهاشی بخش درعمل خود را متعهد به حمایت از همه جوانب مثبت جنبش‌های آزادی و عدالت خواهانه کرده و انتقاد از انواع کاستی‌ها و نکات منفی این جنبش‌ها را در راستای بهبود کلی آنها، وظیفه خود می‌داند.

نمونه‌هایی از همکاری الهیات رهاشی بخش و چپ غیرمذهبی: علیرغم مخالفت رسمی واتیکان و تبلیغات مسموم روحانیون وابسته به زمینداران و طبقات استثمارگر و امپریالیسم امریکا، در کشورهای امریکای لاتین چپ مذهبی به همکاری همه جانبه با جنبش‌های انقلابی مارکسیستی پرداخته‌اند.

برجسته ترین نمونه این همکاری را می‌توان در نیکاراگوئه دید. همکاری بین "ساندنیست‌ها" و چپ مذهبی که قبل از سرنگونی رژیم ساموزا آغاز شده بود، با بقدرت رسیدن رژیم انقلابی در سال ۱۹۷۹ نیز ادامه یافت. در دوران حکومت "ساندنیست‌ها" شش روحانی مسئولیت‌های کلیدی دولتی در دفاع از انقلاب آن کشور را به عهده داشتند. بعنوان مثال می‌توان دو نمونه برجسته "میکوئل د- اسکوتو براکمن"، وزیر امور خارجه و "آرنستو کاردنال"، وزیر فرهنگ حکومت انقلابی را نام برد. همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی در نیکاراگوئه حتی پس از دست دادن قدرت بوسیله ساندنیست‌ها همچنان ادامه یافته است.

نمونه دیگر این همکاری تاریخی بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را می‌توان در السالوادور دید. طی جنگ داخلی این کشور، روحانیون مرفقی در کنارانقلابیون مارکسیست ایستادند و بسیاری از آنها جان خود را در این راه از دست دادند. بعنوان مثال اسقف اعظم "آسکار آرنلئو دومرو" در سال ۱۹۸۰ هنگام برگزاری مراسم مذهبی، بوسیله گروه‌های مرگ دولتی به قتل رسید. نامبرده یکی از مخالفین سرسخت نیروهای ارتجاعی وابسته به امریکا و از هواداران سر سخت الهیات رهاشی بخش بود. تحت رهبری او کاتولیک‌های کشور

"چه باید کرد؟" را باز هم بخوانیم!

وقتی "کلیت" فراموش می شود واقعیت پنهان می ماند؟

جهان به پایان قرنی می رسد، که دو اصل لنینی، کتاب "چه باید کرد؟"، که در سال های آغاز این قرن مطرح شد، همچنان به قوت خود باقی است.

آلبرتو بورجیو "Alberto Burgio"، پرنسور فلسفه از بولونیا (ایتالیا) در توصیف "چه باید کرد؟" می نویسد: «تئوری سازمان حزب طبقه کارگر و ضرورت انتقال آگاهی طبقاتی از خارج (به کوشش حزب به عنوان پیشگام طبقه) به "درون" صفوف آن!»، وی در مقاله ای که در دومین شماره نشریه "دفتر مارکسیستی" Marx. Blätter در سال ۹۷، در این رابطه نوشته، اضافه می کند: «جبهه مقابل و مخالف لنین، چند جانبه و درعین حال به هم پیوسته است، که در آن اکونومیست ها و سکتاریست ها متفق نظرند. در تحلیل نهائی، بحث درباره تضاد بین فتالیسم و پر بها دادن به خواست و اراده (انقلابیون) مطرح است. سکتاریست ها عدم توان خویش را برای درک واقعیت نبرد اجتماعی و کم بها دادن به آنرا به نشان می دهند، در حالیکه اکونومیست ها روند تاریخی را یک امر سرنوشتی پنداشته و به آن پر بها می دهند. بدین ترتیب «اولی ها علیرغم کوشش جانفشانه ای که از خود به خرج می دهند به هدف دست نمی یابند و دومی ها از آنرو به هدف دست نمی یابند، که اعتماد خود را به روند طبیعی "سپرده اند. سرانجام این دو کوشش دوسویه و دوگانه به آن واقعیتی می رسد که گریز از آن ممکن نیست: دیدن "کلیت"». کلیتی که نبرد طبقاتی جامعه را دربر دارد و برای سازماندهی طبقه کارگر و انتقال آگاهی طبقاتی به درون صفوف آن، هر حرکتی می باید از درک این واقعیت شروع شود. حرکت از این نقطه، یعنی نشان دادن ضرورت پشت سر گذاشتن انقلابی شرایط حاکم؛ تن نسپردن به سرنوشت، در عین دوری از سهل انگاری در بهره گیری از امکانات روز، جهت گسترش نبرد!

همه رویدادها و نبردهای طبقاتی که در تمامی جوامع جریان دارد، صحت و انکارناپذیر بودن دو اصل مورد نظر لنین را که با تحلیل مشخص شرایط جامعه روسیه در آغاز قرنی که به پایان آن نزدیک می شویم، بدست آمد، اکنون هم در کشورهای متروپول و هم در کشورهای پیرامونی (از جمله ایران) اثبات می کند.

سرمایه داری آلمان، در سال های پس از جنگ دوم جهانی، به کمک سویال دمکراسی و سندیکاها راستگرایی این کشور که متمایل به دولت عمل می کند، آشتی طبقاتی "را در این کشور تبلیغ می کرد. سهیم ساختن بخشی از زحمتکشان آلمان در بهره برداری و غارت کشورهای جهان سوم، توسط سرمایه داری آلمان، این امکان را فراهم ساخت تا سیاست اکونومیستی رهبران متمایل به راست بر سندیکاها کارگری این کشور مسلط شود. بدین ترتیب، در طول چند دهه، انتقال آگاهی طبقاتی به درون وسیع ترین اقشار زحمتکشان آلمان بشدت محدود شد و حتی شاید بتوان گفت که تا حدودی غیرممکن شد. طبقه کارگر آلمان بدین ترتیب قادر نبود ماهیت غارتگرانه سیستم را تشخیص داده و برای مقاومت در برابر آن خود را سازمان دهد.

با تشدید بحران ساختاری سرمایه داری، در کشورهای متروپول، دوره آشتی طبقاتی "به پایان خود نزدیک می شود، از جمله در آلمان. اعتصابات و

تظاهرات اعتراضی اخیر کارگران معادن ذغال سنگ، ساختمانی و به ویژه آهن گذاری نه تنها بر این واقعیات صحنه می گذارد، بلکه همان اصل اساسی مطرح شده در "چه باید کرد؟" لنین را تأیید کرده و بار دیگر در دستور روز همه احزاب کمونیست قرار می دهد. این اعتصابات و اعتراضات، شناخت طبقه کارگر آلمان را از سیستم حاکم به اندازه تمامی دهه های پس از جنگ دوم جهانی بالا برد.

خواست کارگران و کارکنان دو کنسرن آهن گذاری "کروپ" و "توسن" برای کوتاه ساختن دست بانک های خصوصی آلمان و جلوگیری از امکان آنان برای تعیین سرنوشت واحدهای تولیدی (خبر این تظاهرات و خواست های مطرح شده کارگران را در همین شماره بخوانید)، مرحله نویسی از درک طبقه کارگر نسبت به نحوه عمل سرمایه مالی در یکی از بزرگترین کشورهای سرمایه داری جهان است. پس از اعلام این خواست کارگران اعتصابی، برخی نشریات و رسانه های عمومی نیز به تبعیت از افکار عمومی آلمان، و حتی برخی تشکل های صنفی، نظیر "حقوقدانان" نیز از این خواست حمایت کردند.

خواست ایجاد محدودیت قانونی برای سرمایه مالی در تعیین سرنوشت واحدهای تولیدی که توسط زحمتکشان یدی و فکری آلمان مطرح شد و انعکاس مثبتی که این امر در سراسر جامعه از خود باقی گذاشت، در حقیقت تأیید همان نظرات لنین در آغاز این قرن است. لنین درباره نقش سرمایه مالی در مرحله رشد امپریالیستی سیستم سرمایه داری، پدیده هائی را فرمول بندی و تئوریزه کرده بود، که امروز کارگران بزرگترین کشورهای سرمایه داری، نظیر آلمان آنرا تأیید می کنند.

گرچه سرمایه مالی آلمان، که در راس آن "دویچه بانک" این کشور قرار دارد، با فرا خواندن داوطلبانه نماینده خود از ترکیب هیات مدیره کنسرن "توسن" از یک سو و طرح ضرورت محدود ساختن سهام بانک ها در واحدهای تولیدی به ۵ درصد و هوشیاری که برخی محافل حاکمه در این زمینه از خود نشان دادند، کمکی بود به آرام ساختن افکار عمومی، اما این آرامش، از اعتبار آگاهی طبقه کارگر آلمان در یورش به دقیق ترین هدف هیچ نمی کاهد. خواست زحمتکشان آلمان، طرح یکی از اصول پایه ای است که لنین در "چه باید کرد؟" به عنوان وظیفه جنبش مارکسیستی مطرح ساخت. و این نیست، مگر ضرورت درک و شناخت "کل" در نبرد طبقاتی جاری در هر جامعه و یافتن رابطه علت و معلولی پدیده ها در رویدادهای اجتماعی و سرانجام تشخیص عمده و غیر عمده در کلیه حوادث و پدیده های مربوط به یک روند اجتماعی. این شناخت و تسلط به تئوری کامل نیست، تا زمانی که به سازماندهی برای انتقال این آگاهی "از خارج" به "درون" طبقه کارگر و زحمتکشان ختم نشود. اینست آن رابطه دیالکتیکی شناخت و سازماندهی و "سازماندهی و رشد بیشتر آگاهی توده های مردم" برای ایجاد تحولات اجتماعی.

تمامی بحثی که در سال های اخیر، با سازمان های چپ ایران وجود داشته و محور همه آنها، جلوگیری از سقوط این سازمان ها به دره ایدئولوژی زدانی بوده، بر مبنای همین واقعیتی که قرار داشته، که در جریان هر رویداد و پدیده ای، چه در کشورهای متروپول و چه در کشورهائی نظیر ایران، ناممکن بودن انکار آن در دستور قرار می گیرد. یعنی ضرورت دیدن "کلیت" جامعه و نبرد طبقاتی جاری در آن از یک سو و تعیین جا و مقام خویش - هویت سازمانی - در برابر این رویدادها و پدیده ها از سوی دیگر. بحث بر سر هویت چپ ایران نیز بی تردید از این مسیر عبور می کند.

با شناخت این "کلیت" است که:

اول - (با مرور رویدادهای اخیر آلمان، بعنوان یک نمونه) به مبارزان اجازه می دهد، از سطح جنبش های خود به خودی و خود جوش، راه به درون چرائی و چگونگی این جنبش ها باز کنند. مرحله سندیکالیستی - اکونومیستی و تغییرات تدریجی - رفرمیستی را به مثابه حلقه ای در روند ترقی اجتماعی ارزیابی کنند، که تنها با فرا روئیدن به مرحله تغییرات انقلابی قادر است شرایط ضروری پایان بخشیدن به عوامل اجتماعی غالب را که مانع راه رشد و ترقی اجتماعی هستند، فراهم آورد.

تحلیل روند فرا روئیدن خواست کارگران و کارکنان آلمانی شرکت آهن گذاری "کروپ-توسن" از مرحله حفظ محل کار و سطح حقوق و مزایای سویالی، به مرحله بازشناسی نفوذ و تاثیر تعیین کننده اولیگارشی مالی و دیکتاتوری آن بر سرنوشت کل جامعه، یعنی همان "آگاهی علمی"، که از خارج به صفوف طبقه راه می یابد و سازمان خود را می یابد. تمام نقش پیشاهنگ انقلابی، در گسترش این آگاهی به درون صفوف طبقه و سپس سازماندهی آن برای ایجاد تحولات انقلابی است.

"شده‌ای درباره رهبری‌سازماندهی و مبارزه اجتماعی" در کتاب "یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی" می‌نویسد:

نخستین شرط رهبری صحیح و علمی جنبش اجتماعی و جامعه عبارتست از تامین اطلاعات جامع و موثق درباره وضعی که مورد بررسی ماست و باید ما در آن تاثیر ببخشیم (جامعه، نهضت، حزب و غیره). این اطلاعات باید مبتنی بر فاکت‌های دقیق باشد و به خواست‌ها و گرایش‌های ذهنی در جمع آوری فاکت‌ها و کسب اطلاعات راه داده نشود. زیرا در انبوه واقعیت، فاکت‌های متنوع بسیار است و اگر کسی مغرض باشد می‌تواند آن فاکت‌هایی را برگزیند که بسود اوست و آنها را که به زبان اوست بگذارد و یا آنکه از سر بی‌دقتی و شتاب عمل کند و فاکت‌های نمونه‌وار را نبیند و فاکت‌های فرعی و غیر مهم را بجای آنها گرد آورد. لذا جمع آوری فاکت و گرد آوردن اطلاع نباید در مقطع تمایلات خاص باشد یا سرسری انجام گیرد، تا بتوان از روی آنها وضع واقعی را دانست. ای چه بسا وضع واقعی درست بر خلاف تصور و انتظار است، ای چه بسا در وضع واقعی تحولاتی روی داده است، که ما آنها حدس نمی‌زده‌ایم. اگر اطلاع گرد آمده جامع، موثق و دقیق باشد، می‌تواند پایه خبری خوبی برای تحلیل قرار گیرد. می‌گویند پیر عقل، بی‌عصای فاکت قادر به راه رفتن درست نیست و مرغ خرد بی‌هوای فاکت نمی‌تواند پرواز کند... داشتن روش‌های منجمد و "تغییر ناپذیر" و لجاج غیر منطقی و عناد سوئیذکیف در اجراء مشی مشکوک و مورد انتقاد عموم، همیشه به نتایج تاسف‌آور می‌رسد (ایکاش فقط و تنها برای کسی که لجاجت می‌کند، بلکه متاسفانه برای همه جریان).

حال با یک نمونه از شیوه‌ای که به قول طبری "نتایج تاسف‌آور... برای همه جریان" ایجاد می‌کند و به منظور اثبات مواضع معلول خود، به حذف فاکت‌ها و بخش‌هایی از واقعیت می‌پردازد که بی‌پایگی نظرات او را به اثبات می‌رسانند، در گزارش "نامه مردم" آشنا شویم: «... حتی مردمی... که در رای‌گیری شرکت کردند، حاضر نشدند به چهره‌های شناخته شده رژیم رای بدهند».

این جمله اشاره‌ایست به واقعیت شرکت مردم در انتخابات، بویژه در شهرهایی که کار به مقابله مردم و شورای نگهبان و هیات‌های نظارت بر انتخابات کشید. البته "نامه مردم" اشاره‌ای به این مبارزات مردم نمی‌کند، و بویژه اینکه سرانجام، پس از چند بار رای‌گیری و ابطال انتخابات، در برخی شهرها مردم توانستند نظر و رای خودشان را به حکومت تحمیل کنند. طبعاً نتیجه‌ای هم که از این مبارزه باید بگیرد، نتیجه‌ای ذهنی و سکتاریستی است. سکوت درباره این مبارزات و بزرگداشت بحق مبارزات نفتگران در همین شماره و نتیجه‌گیری بجای از موفقیت آنان برای مبارزات آینده در همین گزارش "نامه مردم" آنچه‌ی است که طبری آنها انتخاب مغرضانه می‌نامد.

حال می‌توان این نگرش را با واقعیتی که در نشریه "ایران فردا" و در ارتباط با انتخابات اصفهان منتشر شده و در همین شماره "راه توده" نیز باز انتشار یافته است مقایسه کرد. این مقایسه را در تطبیق با "چه باید کرد؟" و آنچه که احسان طبری می‌نویسد باید در برابر هم قرار داد و نتیجه لازم را گرفت! آیا به قول احسان طبری، فاکت‌ها دقیق، بی‌غرضانه و موثق جمع آوری شده‌اند؟ آیا مقاومت مردم اینگونه دقیق مورد ارزیابی قرار گرفته است؟ آیا نتایج لازم برای ادامه مبارزه، متکی به این تجربه و شناخت و آگاهی مردم گرفته شده است؟

این همان امریست که در ارتباط با برخورد کمونیست‌های آلمان، با اعتراضات و اعتصابات کارگران آلمان و رشد آگاهی و شناخت آنها، بدان اشاره شد. آیا نامه مردم، بدین گونه با واقعیت جامعه ایران رویرو شده و یا رویرو می‌شود؟

پیروزی و رشد آگاهی مردم در انتخابات، روی دیگر این پیروزی و رشد آگاهی در جنبش کارگری نیست، که در تظاهرات نفتگران تهران خود را نشان داد؟ اگر از این تظاهرات و نتایج آن، برای پیشبرد جنبش باید استفاده کرد - که باید کرد - از مقاومت توده‌ای مردم در برابر ارجاع و در انتخابات مجلس پنجم نباید درس‌های لازم گرفته شود؟

این همان "کلیت"ی است که باید در جامعه دید و براساس آن آگاهی عمومی را از خارج به داخل صفوف زحمتکشان و توده مردم برد.

* همین محتوا در "کیهان لندن" (شماره ۶۵۲، ۲۸ فروردین ۱۳۷۶) مطرح می‌شود. "هوشنگ وزیری" در مقاله «محمد خاتمی و پرش از بالا به پائین» ایراد می‌گیرد، که او خود را «نامزدی در خور نظام ولایت فقیه» معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «... او نه به عنوان مردی آزاداندیش و بردبار، بلکه به عنوان نامزدی در خور نظام ولایت فقیه، برنامه‌اش را ارائه...» کرد، لابد بجای برنامه‌ای برای براندازی نظام که آقای وزیری انتظار داشت!

آیا سازمان‌های چپ ایران از این زاویه به کلیت جامعه ایران نگاه می‌کنند؟ برای گسترش آگاهی توده مردم، در کنار آنها حرکت می‌کنند؟ هویت چپ ایران در پاسخ به این سئوالات نهفته است!

دوم- شناخت "کلیت" جامعه از یکسو و نقش "آگاهی علمی" برای تغییرات کمی از سوری دیگر و در جهت ترقی اجتماعی و فرا رویاندن این تغییرات کمی به تغییرات کیفی، یعنی "دیالکتیک رفرم و انقلاب"، که در "چه باید کرد؟" بدقت تئوریزه شده است، در ارزیابی رفرم‌های اجتماعی، هم از در غلتیدن نیروی چپ به دامن اپورتونیسم جلوگیری می‌کند و هویت آنها در مرزبندی با "راست" مشخص می‌سازد، و هم از سکتاریسم و چپ‌روی آنها باز می‌دارد.

چپ روی

ندیدن "کلیت" جامعه و نبرد طبقاتی واقعاً موجود در آن، نیروی سردرگم چپ را قادر نمی‌سازد، با شرکت در نبرد روز، به عملی شدن تغییرات ممکن، تدریجی-رفرمیستی در واقعیت موجود کمک کند، زیرا این تغییرات "غیرانقلابی" اند و یا بنا بر نوشته‌ای که تحت عنوان "گزارش هیات اجرایی" در نشریه "نامه مردم" شماره ۵۰۲ (۶ فروردین ۷۶) منتشر شده، "تغییرات اساسی" نیستند. با چنین موضعی سقوط به دره سکتاریسم قطعی است.

ببینیم، در ارتباط با رویدادهای اخیر کارگری در آلمان، و تطبیق آنها با "چه باید کرد؟" لنین، که در بالا اشاره شد، با اعتصابات و تظاهرات کارگری آلمان، کمونیست‌ها چگونه رویرو شدند و باید می‌شدند. سپس این نمونه را در ارتباط با موضع‌گیری‌های احزاب چپ و مدعی مارکسیسم ایران در ارتباط با رویداد شرکت مردم در انتخابات و مقاومتشان در برابر حکومت بپردازیم.

خواست اخراج عضو هیات مدیره "دویچه بانک" از هیات مدیره شرکت آهن گدازی "توسن" که با پول این بانک توسط شرکت دیگر آهن گدازی، یعنی کروپ، خریداری شد، بدون شک یک تغییر انقلابی و یا یک "تغییر اساسی" در جامعه امروز آلمان نیست. اما مخالفت با آن از به اصطلاح موضع "چپ"، در عمل مانع رشد "شناخت" و آگاهی "زحمتکشان از روابط پشت پرده حاکم بر جامعه آلمان، ساختار حاکمیت اولیگارشی مالی و چگونگی اعمال دیکتاتوری آن می‌توانست باشد. اگر احزاب چپ و کمونیست آلمان چنین موضعی اتخاذ می‌کردند، در حقیقت به ظاهر انقلابی و چپ، به سود جناح راست و در خدمت سیاست چندین دهه سندیکاهای راستگرا و سوسیال دمکرات آلمان عمل کرده بودند.

همین موضع سکتاریستی و چپ روانه و در خدمت راست را می‌توان یکی از ویژگی‌های بخش‌هایی از نیروهای اپوزیسیون چپ ایرانی در رابطه با سیاست "تحریم انتخابات" مجلس پنجم و ریاست جمهوری ایران دانست. عدم شناخت "کلیت" جامعه امروزی ایران و قشریندی‌های طبقاتی آن، امکان انتقال "شناخت" و آگاهی علمی "پیشگامان تئوریک زحمتکشان را" از خارج به "درون" صفوف آنها محدود ساخت.

همین بی‌توجهی و عدم شناخت "کلیت" جامعه امروز ایران، به این نیروها اجازه نمی‌دهد، بتوانند کیفیت نبرد بر سر "رفرم" در جامعه امروز ایران را تشخیص دهند. "تحریم انتخابات" ناشی از عدم شناخت این واقعیت است که "تازاندن" تغییرات در جامعه، تحت عنوان "تغییرات اساسی" جدا شدن از آن "واقعیت موجود" است، که "آلبرتو بورجیو" به عنوان مسئله "چه باید کرد؟" مطرح می‌سازد.

مثلاً، نامه مردم در همان شماره ۵۰۲ می‌نویسد: «... رژیم مدت‌ها پیش از برگزاری "انتخابات" اعلام کرده بود، که شرط اساسی نامزدی برای شرکت در "انتخابات" التزام و اطاعت از ولایت فقیه است.»*

به عبارت دیگر سیاست "تحریم انتخابات" نامه مردم از این چپ روی ناشی می‌شود، که اکنون که "رژیم" از طریق "انتخابات آزاد" آماده نیست با "تغییرات اساسی" یعنی با براندازی خود موافقت کند، پس انتخابات را باید تحریم کرد!

این نوع سیاست‌ها و چپ‌روی‌ها، بی‌سابقه نیست. برای مثال بحث درباره ضرورت و یا عدم ضرورت شرکت در "سندیکای زرد" نمونه‌ایست که با جدل بین مارکسیست-لنینیست‌ها با سکتاریست‌ها در طول تاریخ مبارزات کارگری جریان داشته است. شرکت در مبارزات کارگران تنها زمانی که سندیکاهای "انقلابی" و نماینده واقعی کارگران بوجود آمده‌اند، آنطور که سال‌ها یکی از موضوع‌های بحث حزب توده ایران با چپ‌روها و ماوتنیست‌های ایرانی نیز بود، ریشه در همین درک نادرست داشت. زنده یاد احسان طبری در مقاله

انتشار دیدگاه‌های "چپ" در داخل کشور

علاوه بر جزوه‌های "رویدادهای جهان"، جزوه‌هایی با نام "دیدگاه‌ها" نیز بدست ما رسیده است، که گردآورنده مطالب آن، "پیروز دوانی" اعلام شده است.

دیدگاه‌ها - خرداد ۷۵

- * بحران عمومی جامعه، وظایف و مشکلات جنبش دمکراتیک میهن - پیروزدوانی
- * راه برون رفت از بحران - علی کشتگر
- * جامعه مدنی، دمکراسی و ایران - فرخ نگهدار
- * چپ در ایران - امیر مبینی
- * راه تحول واقعی در جامعه - علی خاوری خراسانی
- * آینده جنبش چپ در ایران - محمد رضا شالگوئی
- * طیف بندی‌های چپ در ایران - باباعلی
- * نگاهی به جنبش چپ در ایران - حیدر
- * چشم انداز جنبش چپ در ایران - اصغر ایزدی
- * چپ و ضرورت گسترش فعالیت آن - پرویز خادم

دیدگاه‌ها - آذرماه ۷۵

- * آیا در ۲۲ بهمن ۵۷، انقلاب رخ داد؟ - پرویز خادم
- * مواضع و رهنمودهای آیت الله خمینی - سیاوش فداکار
- * نوع و شکل فعالیت "شرکت پژوهشی پیام پیروز"
- * انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، یک انقلاب مسالمت آمیز بود - علی همایون
- * تاملاتی بر استراتژی چپ دمکرات در پیکار برای مردم سالاری - باباک امیرخسروی
- * "آشتی ملی" یک ضرورت - پرویز خادم
- * ضرورت اتحاد نیروی اجتماعی در جامعه - نامه مردم
- * چشم انداز چپ و آینده آن در ایران - حمید توکل
- * چپ چیست و کیست؟ - نشریه "کار"
- * درباره شعار "طرده حکومت استبدادی" - اسکندر بهزادی
- * برای ایجاد فرهنگ دمکراتیک - سیاوش فداکار
- * برنامه حداقل اتحاد چپ دمکراتیک ایران
- * قانون مجازات اسلامی، محاربه و برهم زدن امنیت کشور - فرزانه پویا
- * ایجاد نهاد دمکراتیک و رهبری مشترک - نشریه "کار"

دیدگاه‌ها - فروردین ۱۳۷۶

- * اپوزیسیون در برابر آزمون‌های دشوار - نشریه "راه آزادی"
- * منشور همکاری سه سازمان
- * "آذربایجان واحد" خواب و خیالی بیش نیست (امیر علی لاهوردی)
- * بریتانیای کبیر به مستعمرات سابق باز می‌گردد...
- * آنچه "بازار" و "ارتجاع مذهبی" با انقلاب کرد - نقل از "راه توده"
- * سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا
- * اقدامات هم‌آهنگ جناح راست افراطی با سازمان فراماسونری انگلستان
- * بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه...
- * نگاه به جهان - نقل از "کار"

همراه این جزوه‌ها، یک جزوه تحقیقاتی بنام "علل و عوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی"، که در ایران و توسط شرکت پژوهشی پیام پیروز انتشار یافته، نیز به دفتر راه توده رسیده است. این جزوه، که بیش از ۷۰ صفحه می‌باشد، در بهمن ماه ۷۴ در تهران انتشار یافته است. در مقدمه این جزوه آمده است:

"شرکت پژوهشی پیام پیروز" تصمیم گرفت تا پیرامون علل و عوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی، مجموعه‌ای پژوهشی و تحلیلی از دیدگاه‌های مختلف را تهیه کند و ارائه دهد. این رو با چاپ آگهی رسمی در شماره ۲۳ ایران فردا (آذرماه ۷۴) از کلیه صاحب نظران و علاتمندان دعوت کرد تا مقالات یا ترجمه‌های خود را پیرامون "علل و عوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی" برای این شرکت ارسال دارند تا از کل مقالات در مجموعه پژوهشی استفاده شود. در عین حال، شرکت پژوهشی پیام پیروز از برخی از نشریات منتشره در خارج از کشور، مقالاتی انتخاب کرده که در این

اخیرا، دفتر "راه توده" سلسله جزوه‌هایی را که از سوی شرکت پژوهشی پیام پیروز در ایران منتشر شده، دریافت داشته است. بخشی از این جزوه‌ها بنام "رویدادهای جهان" و بخش دیگری با نام "دیدگاه‌ها" انتشار یافته است. با توجه به اینکه صفحات "راه توده" گنجایش انتشار مطالب منتشره در این جزوه‌ها را ندارد - مگر در موارد استثنائی - و اینکه برخی از مقالات نیز از نشریات چپ خارج از کشور برگرفته شده است، تنها لیست برخی مندرجات این جزوه‌ها را همراه با نام نویسندگان آنها، با در نظر داشت همان ترتیبی که در صفحات پایانی این جزوه‌ها مراعات شده، برای آگاهی خوانندگان خود در زیر منتشر می‌کنیم.

رویدادهای جهان، شماره ۲ فروردین ۷۵:

- * ضرورت غلبه بر پراکندگی چپ ایران - دوانی
- * بررسی رویدادهای جهان - ملک پور
- * آینده به سوسیالیسم تعلق دارد - ایزدی
- * شانزدهمین کنگره حزب کمونیست هند - سپاسی
- * اعتصاب کارگران فرانسه - طاهرپور
- * بازگشت به جنگ طبقاتی - ریچارد سنت
- * هجدهمین کنگره حزب مترقی مردم زحمتکش قبرس - فرشاد
- * بحثی پیرامون تحولات روسیه - اختری
- * دو مصاحبه با زیوگانف
- * توافقنامه جدید ساف و اسرائیل متضمن صلح در خاورمیانه نخواهد بود - هنری

رویدادهای جهان، شماره ۳ تیرماه ۷۵:

- * ضرورت توجه فعالان کارگری به شیوه نوین کار - مازیار
- * فقر و انقلاب - منوچهر بهزادی
- * درباره تلفیق کار مخفی و علنی - بیژنی
- * کمونیست‌های آمریکا حزب خود را توده‌ای می‌کنند - هنری
- * سیزدهمین کنگره حزب کمونیست آلمان - سپاسی
- * و دیگر کسی ننماید - برتولد برشت
- * سیمای واقعی آنارشسیسم باکوئین - ف.م. جوانشیر
- * گوشه‌هایی از جنبش کارگری ایران - سردار
- * لنین و ضرورت مبارزه در راه هدف‌های مبرم - مجیدی
- * شیوه مارکس - رضائی
- * زن در آئینه قانون - فرزانه پویا
- * ای دلت لبریز از آندوه (شعر) س.ک. مردمیلوست

رویدادهای جهان شماره ۴ مردادماه ۷۵

- * حکومت دینی - پیروز دوانی
- * مطلق گرایی در مسئله راه انقلاب - رحمان هاتفی (حیدر مهرگان)
- * ملی کیست؟ - قاسمپور
- * درباره قانون مطبوعات - حجت مباشر
- * ساختار و نحوه فعالیت سازمانی حزب چپ - پرویز خادم
- * راه رسیدن به همبود انسانی - پروانه فروهر
- * ضرورت پاسخگویی به مسائل گرهی - بهنام پوینده
- * زن و سوسیالیسم از دیدگاه لنین - مهرمزی
- * نسبت به تاریخ خود واقع بین باشیم - م. سطوت
- * گردهمآئی بزرگ نیروهای چپ در فرانسه - رادپور
- * حزب بلون ایدئولوژی نمی‌تواند وجود داشته باشد - ملک پور
- * حزب ایدئولوژیک در بن بست - یحییوی

مجموعه منعکس شده است... اینک این مجموعه تهیه شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

درفهرست مندرجان این جزوه، از جمله این مباحث وجود دارد:

- آماري از وضعیت حزب کمونیست اتحاد شوروی، در جامعه شوروی در ۱۹۹۰- مرکز پژوهش‌ها و تحقیقات شوروی
- روسیه از دردهای وحشتناک به خود می‌پیچد و ما دست به سریش دراز نمی‌کنیم- یوری ولاسف
- تشکیل و بازسازی حزب جدید کمونیست روسیه ۱۹۹۰-۱۹۹۵- گردآوری؛ ملک پور
- ۱- تشکیل حزب کمونیست فدراسیون روسیه ۱۹۹۰
- ۲- سخنان دبیر اول وقت حزب کمونیست روسیه در- کنگره موسسان حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۰
- ۳- برگزاری کنگره حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵
- ۴- بخش‌هایی از برنامه نوبین حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵
- ۵- خلاصه‌ای از گزارش "گنادی زیوگانف"، صدر کمیته اجرائی حزب کمونیست روسیه به سومین کنگره حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵

هماهنگی جناح راست افراطی با فراماسونری انگلستان

در شماره ۵ دیدگاه‌ها (بهمن ۷۶)، که دفتر راه توده آنرا دریافت داشته، مقاله‌ای به نقل از "پیشواز"، ارگان اتحاد چپ دمکراتیک ایران منتشر شده است. بخش‌هایی از این مقاله را، با توجه به مناسبات و برخی زدن‌های انشاء شده اخیر موفتلفه اسلامی در انگلستان، در زیر نقل می‌کنیم:

در سال‌های اخیر، نسل جدیدی از سازمان‌های فراماسونری شکل گرفته که پایگاه اصلی آن در لندن است. بخش ایرانی این سازمان فراماسونری به هدایت آقایان "مجید تهرانیان"، "حمید نفیسی"، "منوچهر آگاه"، رضا شیخ الاسلام تشکیل شده و فعالیت خود را گسترش داده است. بنا به اخبار رسیده، دکتر محمد جواد لاریجانی از چهره‌های شاخص و تئورسین راست‌ترین و مرتجع‌ترین محافل حکومت جمهوری اسلامی ایران، تاکنون سه بار در جلسات این سازمان شرکت کرده است. احمد توکلی که به تازگی دکترای مدیریت از دانشگاه انگلستان دریافت کرده است و همچنین آیت الله تسخیری، نماینده ولی فقیه در کنفرانس‌های اسلامی در لندن، از جمله کسانی هستند که در جلسات این سازمان شرکت داشتند. محمد جواد لاریجانی در جلسات این سازمان تاکید کرده است که وی و همفکرانش قصد دارند تا سیاست خود را با سیاست انگلستان هماهنگ کنند. بدیهی است که خط مشی مورد علاقه و پیگیری لاریجانی با خط مشی دیگر یاران و همفکرانش در اکثریت نسبی مجلس شورای اسلامی، در اکثریت مجلس خبرگان، در سطحی گسترده از حوزه علمیه قم، در اکثریت جامعه روحانیت مبارز، در سطوحی از فرماندهی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، در سطح وزارتی مانند وزیر ارشاد اسلامی، در سطح بنیادهایی مانند بنیاد مستضعفان، در صدا و سیما، در سازمان‌هایی مانند هیات مؤتلفه اسلامی، در گروه‌های فشار مانند انصار حزب الله، در شورای برگزاری نماز جمعه، در ارگان‌های اطلاعاتی و امنیتی گوناگون کشور... در یک دایره معین و مشخص قرار دارد. حتی واکنش شدید اکثریت افراد وابسته به این جریان در مقابل پدیده "دادگاه میکروتوس" و تلاش گسترده آنها برای قطع رابطه با آلمان و اعمال محدودیت در روابط با برخی کشورهای اروپایی، در دیماه ۱۳۷۵ در اساس حرکتی آگاهانه و توطئه‌گرانه در جهت کنسار زدن رقبای اروپایی، برای برقراری روابط گسترده تر با انگلستان (نزدیک‌ترین متحد خود) و به دنبال آن و در مراحل بعدی برای برقراری رابطه با دولت آمریکا بوده است.

اکثریت سیاست‌گزاران دولت‌های آمریکا و انگلستان از حامیان اصلی جناح راست افراطی در حکومت ایران می‌باشند. این دولت‌ها که از جریان‌های مافوق ارتجاعی در نقاط مختلف جهان (مانند طالبان در افغانستان، حکومت فهد در عربستان) حمایت مطلق می‌کنند، قصد دارند برای حاکمیت کامل نظامی و سیاسی خود در خاورمیانه و خلیج فارس و آسیای میانه به افزایش قدرت خود در مقابل دیگر رقبای جهانی با کنترل هر چه بیشتر و کامل‌تر بر منابع حیاتی نفت و گاز و مناطق استراتژیکی و برای تامین حاکمیت مطلق سیاسی و اقتصادی بر ایران و تضعیف توان کشور و مردم ایران (حتی با نابودی وحدت و تمامیت ارضی کشور، برپائی جنگ و تشنجات کور داخلی) تلاش می‌کنند. قصد اکثریت سیاست‌گزاران آمریکا و انگلستان به هیچ‌وجه براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران نبوده و نیست، بلکه تلاش می‌کنند با متحجرترین، راست‌ترین، جنگ افروزترین جناح حکومتی بر کشور تسلط مطلق و انحصاری به دست آورد. هدف اصلی دولت آمریکا از اعمال فشارهای رسمی و غیر رسمی و پیشنهادهای اعمال تحریم اقتصادی همه جانبه علیه ایران، تنها تسلیم شدن هرچه بیشتر مجموعه حکومت ایران به خواست‌های دولت آمریکا و ایجاد شرایط مساعد برای تسلط مطلق جناح راست تر، متحجرتر بر مجموعه حکومت ایران است. برخی از دولت‌های اروپایی به دنبال تثبیت و تحکیم قدرت جناح میانه رو حکومت به رهبری هاشمی رفسنجانی در مقابل جناح راست افراطی هستند، زیرا تکنوکرات‌ها و میانه‌روهای حکومتی منافع اقتصادی دولت‌های اروپایی را ضمن توجه به برخی مسائل مورد نظر آنها به شکل بهتر و مناسب‌تری تامین می‌کنند. اگر دولت‌های آمریکا و انگلیس بر کشور های عمده منطقه سیطره کامل به دست آورند، برخی دولت‌های اروپای متحد تلاش می‌کنند تا در ایران سیطره اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کنند تا در مقابل رقبای جهانی خود خلع سلاح و ضعیف نشوند. گرچه تمایل جناح میانه رو و تکنوکرات‌های حکومت جمهوری اسلامی نیز آن است که با دولت آمریکا به مذاکره بنشینند و روابط گرم و مطمئنی را با دولت آمریکا برقرار سازد و حتی تماس‌هایی با برخی از آنان انجام داده است، اما تاکنون سیاست‌گزاران اصلی دولت آمریکا با توجه به شرایط و اهداف و نقشه‌های خود برای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و ایران، عمده‌ترین توجه و تمرکز خود را به سوی جناح راست افراطی حکومت معطوف کرده است و به تمایلات جناح میانه رو حکومت تاکنون پاسخ منفی داده است. در هر حال مبارزه قزلب‌های نیرومند جهانی به هیچ وجه برای آن نیست که در کشور ایران حقوق اساسی بشر تامین شود و مردم ایران از زیر یوغ استبداد دینی رها شوند و مردم بر سرنوشت خویش حاکم گردند، بلکه برای کسب موقعیت برتر سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مناطق حساس و کلیدی جهان و نیز تسلط مطلق بر ایران می‌باشد...

اعتراض به تعطیل نشریه "توس"

نشریه "توس" که در مشهد انتشار می‌یافت و منعکس کننده دیدگاه‌های برخی نیروهای مذهبی دگراندیش بود، با اتهام درج مطلبی که طی آن، بر دانش مذهبی دانشگاهیان در برابر حوزه‌های مذهبی تاکید شده بود، تعطیل شد. تعطیل نشریه "توس" به حکم دادگاه و براساس شکایتی که از سوی حوزه علمیه مشهد مطرح شده بود صورت گرفت.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران، با صدور اطلاعیه‌ای، تعطیل شدن توس را محکوم ساخت و بدرستی اعلام داشت، که توطئه علیه مطبوعات غیرحکومتی، که طی یکسال گذشت، با هدف تحمیل نمایندگان ارتجاع به مردم خراسان و ملت ایران صورت گرفته و می‌گیرد. در بخشی از این اطلاعیه آمده است:

در سال گذشته ۲۲ نشریه به دادگاه کشانده شده که در راس آنها هفته‌نامه پیام دانشجوی، توس، ایران فردا، کیان و افتخارات ملی قرار دارند. این امر نشانگر آنست که جریان انحصارطلب که بخشی از حاکمیت را در اختیار دارد، با بهره‌گیری از گروه‌های فشار و مراکز قدرتمند مالی مثل بنیاد مستضعفان و جانبازان و آستان قدس رضوی و سوء استفاده از شعائر مذهبی حمله سنگینی را علیه دانشگاه، روشنفکران، مطبوعات و آزادی به راه انداخته است. این گروه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، فشارها را تشدید کرده است.

نقش دو "مافیا" در ایران و روسیه!

انتخابات ریاست جمهوری روسیه، نیز در محاصره همین گروه‌ها انجام شد. سازمان‌های دولتی برای پیروزی رئیس جمهوری خویش بسیج شدند. اپوزیسیون چپ تحت فشار شدید تبلیغاتی قرار گرفت. در مرحله اول انتخابات، نیروها به جناح‌های گوناگون اعتدالی و افراطی تقسیم شدند. چپ اعتدالی ۲۲ درصد، جناح یاولینسکی ۷ درصد و جناح ژیرنفسکی ۴ درصد آراء را بدست آوردند. دور دوم انتخابات سرنوشت ساز بود. مردم روسیه می‌بایست قدرت سیاسی را به یکی از گروه‌بندی‌های راست و چپ بسپارند. سوم ژوئیه یلتسین با بدست آوردن ۵۳٫۸ درصد آراء، یعنی ۴۰ میلیون از ۱۰۸ میلیون رای واجدین شرایط بر رقیب اصلی خود "ژوگانف" که از حمایت ۳۰ میلیون نفر برخوردار شده بود، پیروز شد. گروه یاولینسکی و حزب لیبرال دمکرات ژیرنفسکی در این ماجرا نقش کمکی ایفاء کردند. انتخابات پایان یافت و یلتسین برای دومین بار بر مسند قدرت تکیه زد و بدین ترتیب طبقات حاکمه و صاحبان ثروت‌های باد آورده نفیسی براحتی کشیدند. آنها حاکمیت را در دست خود نگاه داشتند، حاکمیتی که هنوز تثبیت نشده و پایگاه اجتماعی متزلزل است و ثروتمندان نو کیسه به عنوان طبقه شکل نگرفته‌است. بخشی از سرمایه‌داران با دلالی و با استفاده از خصوصی‌سازی به غارت اموال عمومی مشغولند و قسمت دیگری، یعنی گروه‌های سازمان یافته تبهکار، اقتصاد زیر زمینی را در اختیار دارند. باید خاطر نشان ساخت که اقتصاد زیر زمینی ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را در بر می‌گیرد. انتخابات روسیه، البته آئینه تمام نمای روسیه امروز است. روسیه ۱۰ سال است که شاهد تقابل فقر و ثروت است. جنگ تمام عیار موضعی، ترور انفرادی و انفجار در معابر و وسائط نقلیه عمومی، به توپ بستن مجلس قانونگذاری و بالاخره، به صحنه در آوردن نمایش انتخابات به شکل مدل غربی، انعکاس کامل واقعیت‌های کنونی روسیه است. عده‌ای با دلالی و عده‌ای با توسل به گروه‌های تبهکار به ثروت کلان دسترسی پیدا کرده‌اند. اینها می‌کوشند با انتخابات، پایه‌های حاکمیت خود را مستحکم کنند. کنفرانس مسکو تاکید کرد که روسیه به مناطق اقتصادی تقسیم شده‌است. اقتصاد زیرزمینی در هر یک از این مناطق در جریان انتخابات ریاست جمهوری نقش ویژه خود را بازی کرد و روشن شد که رژیم کنونی روسیه حافظ منافع کدام طبقه و گروه اجتماعی است.

زنان مذهبی... (بقیه از ص ۱۳)

(مستقل از مجتهدان حاکم و دولت) به اجتهاد می‌پردازند.

زنان دیندار برخاسته از اقبال متوسط سنتی جامعه که به حمایت از انقلاب اسلامی و با پرچم اسلامی به صحنه آمدند و پس از پیروزی به ارتقاء موقعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود دست یافته‌اند، طبعا ترفیع مقام خود را مدیون اسلام دانسته در حفظ این پرچم ایدئولوژیک مصر خواهند بود. اینان تنها در تعبیر اصلاح طلبانه احکام و قوانین اسلام است که می‌توانند به میدان تحرک و سهم قدرت خویش در نظام فعلی بیافزایند و از زن ستیزی آن نیز بطور کلی بکاهند. اینان به نوعی "فمینیست‌های دولتی" را تشکیل می‌دهند، یعنی همسران، دختران و یا خواهران دولتمردان و مقامات ذینفوذ در قدرت حاکم می‌باشند. شهلا حبیبی، فاطمه و نازنه هاشمی از این جمله‌اند.

بنظر می‌رسد که تاکنون نشریه "زنان" بیش از دیگر گرایش‌ها در اعتقاد به اصول حق انتخاب، آزادی و استقلال زنان پای فشرده‌است نوبردازی‌ها و نوآندیشی‌های فمینیستی تجدد گرایانه و خردمندانه مجله زنان همصدا و هم‌نواست با پوشش نوآندیشانه و سنت شکنانه‌ای که امروز در سطح وسیع تر فضای فکری-فلسفی جامعه شناسی، الهیات شناسی، اقتصاد شناسی، ادبیات، هنر، تاریخ و... روشنفکران و روشنگران دیندار و بی‌دین ایران جاری است. برای مثال نشریاتی مانند کیان، ایران فردا، گفتگو، آدینه، دنیای سخن، کلک، جامعه سالم، فرهنگ و توسعه.

فمینیسم اسلامی یک پدیده محدود به ایران نیست، بلکه به نظر می‌رسد که یک ضرورت در این لحظه تاریخی است که دین اسلام یک دوره بحران انتقالی و تحول را می‌گذراند و می‌رود که تکلیفش را با مدرنیته و تجدد روشن کند. اگر جنبش‌های مذهبی اسلام گرا در دهه اخیر نوعی عکس العمل در مقابل روند جهانی شدن مدرنیسم، گسترش سرمایه‌داری، استعمار نو، بحران هویت و درهم ریختگی فرهنگی و ارزشی است، فمینیسم اسلامی پاسخ زنان دیندار است به این مسائل و نیز به تهاجم مردسالاران اسلام گرا. یادمان باشد که "ظاهره قرت العین (زرین تاج) یکی از اولین زنان سنت شکن و بت شکن در تاریخ ایران و خاورمیانه بود که حدود ۱۵۰ سال پیش در دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق زنان و حقوق دهقانان پیشقدم شد و از جمله برای اولین بار حجاب از سر بر گرفت و به نرآوری در شیعه پرداخت و جان در راه آرمان‌های انسانی و اعتقادات مذهبی‌اش گذاشت. آیا فمینیست‌های لائیک امروز می‌توانند نقش ظاهره را در تاریخ فکری و ادبی ایران بطور کلی و نهضت زنان بطور خاص به خاطر مذهبی بودنش نادیده یا کم دیده انگارند؟

مافیای مالی، نه فقط در روسیه، بلکه در کشور خودمان نیز، در نقش همزاد اقتصاد دلالی، انواع گروه‌های مسلح و تبهکار را سازمان داده و تحت حمایت مالی گرفته‌است. میزان قدرت این مافیا و سازمان‌های تبهکار وابسته به آن، در هر کشوری، بستگی به تسلط آن بر اقتصاد کشور دارد. آنچه را در زیر می‌خوانید، شاید شرحی تکراری درباره آنچه که در روسیه می‌گذرد باشد، اما درعین حال شرح آن سایه‌ایست که بر سر ایران کنونی نیز گسترده‌است. سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات، تنها بعنوان یک نمونه، وابستگی گروه‌های تبهکار، که در داخل و خارج از کشور عمل می‌کنند، به بنیادهایی نظیر بنیاد مستضعفان، شبکه زیر زمینی احتکار مایحتاج عمومی مردم، که در بازار ریشه دارد، ترورهای که در داخل کشور انجام می‌شود و... همه و همه اکنون وابسته به مافیای مالی است، که شبکه سیاسی پنهان آن سازمان "جنتیه" می‌باشد. بنابراین، مرور آنچه که در روسیه می‌گذرد، بعنوان نمونه‌ای که در ایران کنونی نیز جریان دارد و می‌رود تا حکومت را بکلی قبضه کند، خواندنی است.

تلاش مافیای جنتیه، شبکه‌های تبهکاری وابسته به آن و شبکه‌های مافیای مالی و دلالی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، که اکنون سینما و ورزشگاه‌ها را در تهران به آتش می‌کشد، همان تلاشی است که مافیای روسیه برای نگهداشتن یلتسین بر سر قدرت بدان دست زد. انگیزه‌ها نیز مشابه است!

شماره اسفند ماه ۷۵ نشریه "آذربایجان"، ارگان مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان، طی تفسیری پیرامون کنفرانسی که اخیرا پیرامون اوضاع روسیه در مسکو تشکیل شده بود، می‌نویسد:

«در ژوئیه ۹۶ کنفرانس علمی در مسکو تشکیل شد. وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روسیه در این کنفرانس مورد بررسی قرار گرفت. در این کنفرانس روشن شد که اقتصاد روسیه تحت کنترل گروه‌ها قرار گرفته‌است. این گروه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، گروه اول که به شکل کلاسیک در همه کشورها حضور دارند و با فروش مواد مخدر، اسلحه، باج گیری و استفاده از فحشاء به عنوان منبع درآمد مشغول است. گروه دوم برخاسته از ویژگی "جدید" روسیه می‌کوشد به نحوی از پرداخت مالیات سرپیچی کند. این گروه زیر چتر باندهای مسلح به بقاء خود ادامه می‌دهد. باندهای تبهکار با افزایش قدرت مالی و تطبیع مامورین دولتی و قضائی سرمایه‌داران گوش به فرمان را زیر سلطه خود در می‌آورند. در کنفرانس تعداد این گروه‌ها ۲ هزار ذکر شده که نیروی مسلح ۶۰۰ هزار نفری در اختیار دارند، که می‌توان با این تعداد افراد لشکری را با معیارهای جنگ جهانی دوم، ۲ سپاه تشکیل داد!

کنفرانس مسکو براین عقیده‌است که دولت از گروه‌های تبهکار جانبداری می‌کند. آنها نیرومندتر می‌شوند و شرایط خود را نه تنها به قوه مجریه، بلکه به قوه مقننه نیز دیکته می‌کنند. تبهکاران سازمان یافته به شکل هدفمند سیاست تصرف اموال دولتی و نظارت بر اقتصاد علمی را در پیش گرفته‌اند. سازمان‌های بین‌المللی معمولا (برای دست یافتن به مقاصد خود) به این جریان جلب می‌شوند. به عنوان نمونه، (از طریق همین سازمان‌ها) پیش از نصف سهام بزرگ‌ترین کارخانه ذوب آهن در اروپا، یعنی کارخانه "نرولی پتسک" در جریان خصوصی‌سازی بدست یک شرکت امریکایی افتاد و یا کارخانه آلومینیوم "براتسک" که بزرگ‌ترین کارخانه از نوع خود در دنیا می‌باشد، زیر نظارت کامل دو شهروند اسرائیلی قرار گرفت. بدین ترتیب، برقراری کنترل بر اقتصاد کوشی است برای بدست گرفتن حاکمیت سیاسی در روسیه. اقتصاد زیر زمینی سازمان‌هایی را بوجود آورده است که می‌توان آنها را با دولت ثانوی در کشور مقایسه کرد که پیروزی بر آن بیش از حد مشکل است. به عنوان مثال، در بخش خدمات امنیتی بانک‌ها، افراد مسلح گروه‌های تبهکار امر پس گرفتن وام‌ها را به عهده می‌گیرند. کاری که باید بر عهده سازمان قضائی و انتظامی باشد.

کنفرانس مسکو، سرانجام به این نتیجه رسید که صاحبان اقتصاد زیر زمینی، راهزنان و مامورین رشوه خوار دولتی، مناطقی را که در سرم منابع طبیعی و اقتصاد روسیه در آنها متمرکز شده‌است را عملا تحت نظارت خود در آورده‌اند.

عباس عبدی:

مشکل زنان ایران جدا از مشکل عمومی جامعه نیست!

زن ها، بلکه علیه آدم های فقیر و آدم های کم سواد، اما در مورد زن ها شدیدتر است. همین قانونی که نوشته می شود، امکان اختیاق حقیق وجود ندارد، چون اصل را می گذارند بر این که حق هر چه هست، برای مرد است. در سیستم حقوقی گذشته هم همین طور بوده، هر چه توی خانه می آمده، مال مرد بوده، ولی امروز که زن عملاً موظف است در خانه کار کند و احياناً بیرون هم کار کند، این که زن باید ثابت کند که مالک چیزی است و اصل بر مالکیت مرد است، مگر این که خلافش ثابت شود، یک امر کاملاً نابرابر است. این است آن نابرابری هایی که در حقوق ما هست. در عرصه دیگر، هر چه در جامعه ای سطح سواد، درآمد و قدرت سو به هر حال توزیع این قبیل مواهب نابرابرتر باشد، افراد سطوح پایین مشکلات بیشتری دارند، همه این مشکلات برای زنان اضافه تر است، هم به دلیل پس افتادن نظام حقوقی شان و هم به دلیل عدم توانایی شان در استیفای حق ولی اسم این را نمی توان تبعیض گذاشت، این یک نوع "پس افتادگی" است. این دو مسئله کاملاً جداست. حقوق ما کلاً دارد پس افتاده می شود و یک جزء از آن هم حقوق زنان است. مشکلی که در حقوق زن می بینید، ناشی از نگرش تبعیض آمیز نسبت به زن نیست، ناشی از یک نگرش پس افتاده است نسبت به کل واقعیت اجتماعی. من شک ندارم که عموم نمایندگان مجلس و حتی مسئولان این مملکت حقوقی بسیار فراتر از قانون موجود به زنان شان می دهند، اما مرقع نوشتن قانون حاضر نیستند کوتاه بیایند در صورتی که باید برعکس باشد. این خودش ناشی از نوعی پس افتادگی است. وقتی من با این نگرش برخورد می کنم، با پس افتادگی حقوقی برخورد می کنم که یک جزء آن هم در پس افتادگی حقوق زنان مشاهده می شود. اما نباید روی تبعیض جنسی تاکید کرد. این کار عوارض ناخوشایندی خواهد داشت و زنان را به بیراه می کشاند. من هم به عنوان یک شهروند دارم ضررهای پس افتادگی حقوقی را پرداخت می کنم. البته زنان، هم به صفت زن بودن پرداخت می کنند، هم به صفت شهروند بودنشان. با این حال از لحاظ عملی، طرح مسئله زنان نه تنها ضرر ندارد بلکه خیلی هم مفید است و کار خانم ها هم هست. اما درباره ریشه این پس افتادگی: یکی از علل آن این است که حقوق، خصلتی با ثبات دارد و به سادگی تغییر نمی کند. خصلت درستی هم هست. بنابراین حقوق همیشه از تحولات اجتماعی عقب است و به مرور خودش را انطباق می دهد. حالا اگر این تحولات خیلی سریع رخ داده باشد، این پس افتادگی بیشتر می شود. این عامل در تمام کشورهای جهان سوم عمومیت دارد، ولی در ایران یک علت خاص هم وجود دارد و آن نگرش نسبت به مذهب است و فقه. عده ای فکر می کنند تمام آنچه که در گذشته شده، وحی بوده و همان باید تا همیشه به همان صورت باشد و فکر نمی کنند حقوق دیگری هم می شود بر مبنای این اصول مذهب بنا کرد که هیچ تعارضی هم با آن مبانی الهی نداشته باشد. به عبارت دیگر، مثلاً اگر امروز بحث رسوا لثه بود، حضرت حقوق متناسبی با امروز می آورد. چون این نگرش وجود ندارد، به آنجا می رسد که عرض کردم، یعنی خود آقایان، در مقایسه با آن حقوقی که ارائه می کنند و این موضوع در خیلی زمینه های دیگر هم وجود دارد و فقط مربوط به حقوق زن نیست. جاهانی که فشار عرصه های اجتماعی زیاد بوده - مثلاً در زمینه مالکیت، حقوق کار و خیلی زمینه های دیگر - عقب نشینی کرده اند. اینجا هم اگر فشار زیاد شود، عقب نشینی می کنند.

نگاهی به مصاحبه "شالگونی" از رهبران
"راه کارگر" در ارتباط با جنبش زنان

هم خوشحال هم شرمنده!

آقای محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "راه کارگر"، اخیراً نشریه ارگان این سازمان پیرامون جنبش زنان در کشورهای اسلامی مصاحبه کرده است. این مصاحبه در شماره ۱۴۳ نشریه "راه کارگر" منتشر شده است. اتفاقاً، این مصاحبه همزمان شد با انتشار مجله "زنان" در تهران که در آن گزارش میزگردی با شرکت خانم ها مهرانگیز کار، شهلا شرکت، دکتر فریده فرهی و عباس عبدی درج شده است. و باز از سر اتفاق، سلسله نظریات خانم تیره

نشریه "زنان" چاپ تهران، در آخرین شماره خود (فروردین ۷۶) میزگردی با شرکت عباس عبدی (عضو شورای سردبیر روزنامه سلام) مهرانگیز کار، حقوقدان و نویسنده نشریه زنان و دکتر فریده فرهی را منتشر ساخته است. محور بحث در این میزگرد، این سؤال "مهمترین مسائل زنان ایران چیست؟" بوده است. از آنجا که عباس عبدی، بعنوان یکی از سخنگویان طیف چپ مذهبی بازشناخته می شود و مطالبی که در این میزگرد مطرح ساخته، در اساس خود می تواند نگرش این طیف به مسئله زنان در جمهوری اسلامی و تشریح مذهبی حاکم بر قوانین جمهوری اسلامی باشد، اظهار نظرهای وی در این میزگرد را برگزیده و در زیر منتشر می سازیم.

اصولاً این سؤال که مسائل زنان ما چیست؟ سؤال چندان درستی نیست، چون شما زمانی می توانید مسئله یک جزء از جامعه را مطرح کنید که مسائل کل جامعه حل شود. بنابراین باید مسئله اصلی جامعه را پیدا کرد، مسائلی که هم زن و هم مرد را درگیر می کند. بنظر من، زن به عنوان شهروند بیشتر مسئله دارد، تا به عنوان جنسیت، همانطور که مرد هم بعنوان شهروند مسکن است همان مسئله را داشته باشد. پس مسائل اصلی زنان همان مسائل اصلی مردان است. وقتی مثلاً می رویم پای صندوق های رای، دیگر بنده یا آن خانم فرقی نمی کند، هر دو داریم بعنوان شهروند رای می دهیم: آیا حق داریم رای بدهیم یا نداریم؟ آیا می توانیم به کسی که می خواهیم، رای بدهیم یا نه؟ آیا می توانیم درباره آنچه می خواهیم یا نمی خواهیم اظهار نظر بکنیم یا نه؟ اینها مسائل مشترک است. ولی از این حد که پاتین تر بیاییم، زنان ما مسئله دارند، مسائل جدی هم دارند، مسائل خاص زنان آنجائی است که به عنوان جنسیت حضور پیدا می کنند، یعنی در خانواده... درست است، که آن کسی که مشکل ایجاد می کند مرد است، ولی این به صفت جنسیتش نیست. اگر خانم ها فکر می کنند که زن موجود دست دوم است، من می توانم مردهائی را در این جامعه به شما نشان بدهم که یک دست هم از آنها پاتین ترند و در واقع دست سومند، ولی این مرد نمی تواند به صفت جنسیت بگوید که چه کسی آن مشکل را برایش ایجاد کرده است. می خواهم بگویم که مشکلات ناشی از تفوق یک جنس بر جنس دیگر - در کل کلان مملکت - نیست، بلکه ناشی از چیز دیگری است که مسکن است بر هر دو جنس تفوق داشته باشد. مسئله جامعه ما مسئله عام تر است. چرا من روی این موضوع تاکید می کنم؟ زیرا اگر مسائل به جنسیت ارتباط داده شود، شعار جنسیتی را خیلی راحت از زنان خواهند گرفت، همانطور که امروز ارتجاعی ترین آدم ها هم شعار طرفداری از زن را می دهند و کل قضیه را ماست مالی می کنند. نکته دیگر، اینکه من شخصاً اعتقاد ندارم که قانون تبعیض جدی در مورد زن و مرد دارد. اساساً مشکل این نیست که زن نصف مرد ارث می برد یا از این قبیل. اگر این طور است، من هم می توانم بگویم: مثلاً دیه عاقله را مرد باید بدهد، زن نباید بدهد؛ خرجی خانه را مرد باید بدهد، زن نباید بدهد. چرا آن طرف را نمی کنید؟ اشکال اینجا نیست، اشکال این است که مجموعه قانونی ما مجموعه ای است متناسب با فرهنگ و جامعه صدر اسلام. آن موقع بسیار راحت بوده که یک زن بچه اش را شیر بدهد و بابت آن از شوهرش پول بگیرد و اصلاً هم ناپسند نبوده است. یا ناپسند نبوده که فقط تمکین کند و هیچ کار دیگری هم نکند. زن خیلی راحت می توانسته بخواهد که کلفت برایش بگیرند. پس این مجموعه حقوقی برای خودش درست بوده، اما بخش های عمده ای از این مجموع، به نفع مرد، تغییر یافته و به لحاظ فرهنگی از بین رفته است. امروز اگر زنی بگیرد من بچه ام را شیر می دهم و بابتش می خواهم پول بگیرم، اساساً ممکن است که یک جنایتکار معرفی شود؛ یا اگر زنی بگوید که من نمی خواهم هیچ کاری توی خانه انجام بدهم، می خواهم بنشینم، تو برو کلفت بیاور، احتمالاً آدم وحشتناک و خود خواهی معرفی می شود... بنظر من حقوق در جای دیگری علیه زن هاست - البته نه تنها علیه

اینکه دیگران اهل چنین صبر و حوصله‌ای نبوده و نیستند، مشکل آنهاست، نه حزب توده ایران، همچنان که شرمندگی از عدم درک این واقعیات نیز به حق شایسته اعتراف آنهاست. تمام سیاست حزب ما، از ابتدای پیروزی انقلاب، ضمن درک دقیق شرایط، متزوی ساختن ارتجاع و به پیش بردن انقلاب بود، و حاصل همه سیاست سازمان‌های چپ نمایی که هنوز هم نمی‌خواهند بپذیرند جمهوری اسلامی سال ۵۸، جمهوری اسلامی دهه ۶۰ نبود، تقویت ناخواسته این ارتجاع در جمهوری اسلامی!

می‌توان در مهاجرت، تنها به قاضی رفت و راضی هم سر بر بالین گذاشت، اما این سخاوت در خودستایی، برگی را در تاریخ تحلیلی انقلاب ایران به خود اختصاص نمی‌دهد. تاریخی که بی‌تردید، نوشته خواهد شد و در آن هیچ گزیری از برشماری نقش چپ روه‌ا و سازمان‌های چپ در تاثیر گذاری بر روند شکل‌گیری رویدادها و ساخته شدن تاریخ جمهوری اسلامی نیست.

حزب توده ایران براساس این مشی و سیاست، مانند تمام طول تاریخ فعالیت سیاسی خود در ایران، از توجه به جنبش زنان ایران غفلت نکرد. تفاوت ما با سازمان‌های چپ‌رونی نظیر "راه کارگر"، که شرمنده‌اند، در آن بود و هست، که ما این جنبش را در وسعت‌توده‌ای و مردمی آن پذیرفته و برای تعمیق آن تلاش کرده و می‌کنیم. به همین دلیل نیز برای ما حضور میلیون‌ها زن ایرانی که برای نخستین بار از خانه خارج شده و در انقلاب شرکت کرده بودند، غنیمتی تاریخی بود، تا این نیرو را همچنان در صحنه نگاهداشته و برای پایان بخشیدن به نابرابری حقوقی آنان با مردان و پشت سر گذاشتن سنت‌های برخاسته از باورهای مذهبی مردم آن را گام به گام به پیش هدایت کنیم. توده‌زنانی که پیش از انقلاب نیز چادر بر سر داشتند و در انقلاب نیز با همین پوشش شرکت کردند. ما این را نماد ارتجاع نمی‌دانستیم و نمی‌دانیم، همچنان که کوشش ارتجاع برای مخلوش ساختن مرزها و علم کردن جنگ "حجاب به جای جنگ" برای حقوق اجتماعی زنان با مردان و دفاع از حقوق اجتماعی مجموع آنها در برابر ارتجاع و غارتگران را، ارتجاع محض دانسته‌ایم.

ببینیم آقای شالگونی که به‌رحال متکی به ایدئولوژی با مسئله روبرو می‌شود و بالاخره انبوه رویدادهای سال‌های اخیر باید تاثیری هم بر احوال ایشان گذاشته باشد، چگونه در پاسخ به سؤال دیگری، در رابطه با جنبش زنان گرفتار تناقض گونی می‌شود:

«... اما این که چرا در کشورهای اسلامی ابتکار سازماندهی زنان از دست جنبش چپ خارج شده، به این دلیل است که اولاً جنبش چپ دارد یک دوره عقب‌نشینی عمومی را از سر می‌گذراند. این وضعی است عمومی، ولی در کشورهای اسلامی به علت آشفتگی چپ در مقابل اسلامی گرانسی این وضع پرچستکی بیشتر دارد. ثانیاً، تقریباً در همه کشورهای اسلامی چپ رزمنده و آشتی‌ناپذیر با قیوت‌های موجود (توجهی که راه کارگر از همان ابتدای پیروزی انقلاب، به بهانه آن خود را زیرزمینی کرد) نیروی زیرزمینی است و با علم و کتل خودش نمی‌تواند آفتابی بشود، ثالثاً سوخوشبختانه به علت یک سلسله عوامل اجتماعی عینی، جنبش زنان اکنون گسترده‌تر از آن است که در انحصار چپ باشد. و این البته در دراز مدت، به نفع چپ است، زیرا عملی شدن یکی از خواست‌های چپ است که می‌خواسته، زنان خودشان به میدان بیایند. مایه شادی ما باید باشد که آنها دارند به میدان می‌آیند، آن هم به صورت میلیونی.»

خب؛ ما هم خیلی خوشحالیم که آقای شالگونی در کسوت رهبر یکی از سازمان‌های چپ ایران، از به میدان آمدن میلیون‌ها زن مسلمان خوشحال است و آنرا به سود جنبش چپ می‌داند؛ گرچه این خوشحالی هنوز بروز سیاسی همراه نداشته است. اما بلافاصله هم حق داریم سؤال کنیم: سهم "فردا" بماند برای "آیندگان"، لطفاً بفرمائید سهم "امروز" شما در این جنبش چیست؟ زنان ایران خودشان به میدان آمدند، در انقلاب، در طول جنگ، در همین انتخابات اخیر مجلس پنجم و بالاخره جنبش حقوق اجتماعی زنان. جنبشی که به "فمینیسم اسلامی" نیز شهرت یافته و در همین شماره راه توده گزارش‌هایی را در ارتباط با آن می‌خوانید. حاصل این به میدان آمدن را نه تنها در جنبش برابر حقوقی، بلکه در همین انتخابات اصفهان و ملایر و زنجان و... دیدیم؛ شما با این جنبش چگونه روبرو شدید؟ واقعاً خوشحال شدید؟ یا تحریم انتخابات و پافشار بر آن، انکار این جنبش را توصیه نکردید؟ پس این همه تجربه، که خود به نوعی و در ارتباط با کشورهای اسلامی به آن اعتراف کرده‌اید، باز هم پشت به توده مردم حرکت نکردید؟

شالگونی به دوران عقب‌نشینی برای چپ اشاره می‌کند. ما، ضمن تائید عوارض ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم که مورد اشاره تلویحی وی نیز باید باشد، تنها در ارتباط با کشور خودمان و اوضاع کنونی آن می‌توانیم بگوئیم، سیاستی که چپ در ارتباط با اوضاع کنونی ایران اتخاذ کرده، عملاً صحنه را برای چپ مذهبی خالی کرده‌است و انزوا را اختیار کرده‌است؛ چپی که از به میدان آمدن میلیون‌ها زن خوشحال باشد، سیاستش متفاوت با سیاستی نیست که "راه کارگر" بر آن پای می‌نهد و برای تیرنه چپ‌روی و انزوا خوش، حزب توده ایران را متهم به تقویت ارتجاع و تیرد عشق بازی کردن با جمهوری اسلامی می‌کند؟

توحیدی، استاد دانشگاه کالیفرنیا درباره "فمینیسم اسلامی" نیز که بصورت کتاب منتشر شده بدست ما رسید. این مجموعه در کنارهم نه تنها آشنایی نسبتاً جالبی را در ارتباط با جنبش زنان ایران همراه می‌آورد، بلکه دوری و نزدیکی به واقعیت جامعه ایران را نیز منعکس می‌سازد. از نشریه "راه کارگر" بخش‌هایی از مصاحبه محمد رضا شالگونی را پیرامون جنبش زنان ایران در زیر می‌خوانید. آنچه که در این مصاحبه بیش از همه به چشم می‌خورد، تناقض‌هایی است که مصاحبه‌کننده، در ارزیابی از نقش حزب توده ایران در جامعه ایران، انقلاب بهمن و جنبش وسیع زنان مسلمان گرفتار است.

آقای شالگونی، که متکی به اعتراف سلطنت طلب‌ها، نمی‌تواند منکر نقش تاریخی حزب توده ایران در جنبش زنان کشورمان شود، با پرهیز از نام حزب ما می‌گوید:

«... همین کشور خودمان را در نظر بگیرید: اگر آن عطایای ملوکانه سلاطین پهلوی را کنار بگذاریم، که بیش از هر چیز بزرگی بودند برای پوشاندن چهره کثیف دیکتاتوری- هیچ جریانی به اندازه مارکسیست‌ها برای حقوق زنان نجنگیده. این حقیقتی است که حتی سلطنت طلب وفاداری مانند مهناز افخمی خود را ناگزیر می‌بیند به آن اعتراف کند. اخیراً در جانی ساگر اشتباه نکتم، در کیهان سلطنت طلبان، خواندم که او در یک سخن‌رانی در امریکا گفته در دهه ۱۳۲۰ حزب توده ایران در بیداری زنان و افشای انواع تبعیضات و تعصبات علیه زنان نقش ویژه‌ای داشته. البته می‌دانیم که این نقش ویژه مارکسیست‌ها فقط محدود به آن دهه نبوده، در تمام رویدادهای هفتاد، هشتاد سال گذشته، مارکسیست‌ها نقش ویژه‌ای در بیداری زنان در این کشور داشته‌اند...»

آقای شالگونی، که تا اینجا ناچار به یک اعتراف تاریخی شده است، برای توجیه سیاست و مشی جدا از توده‌های مردم سازمان‌های چپ دهه ۴۰ و ۵۰ ایران در برخورد با انقلاب و خلق ایران (همانگونه که هست و نه آنگونه که در رویاهای چپ روانه خود آنرا ترسیم می‌کردند و می‌کنند) مطالب دیگری را مطرح می‌کند. این مطالب البته چیزی نیست، جز پافشاری بر همان چپ‌روی‌های ابتدای پیروزی انقلاب و ستیز با سیاستی که حزب توده ایران آنرا پی گرفت و روند رویدادها در تمام سال‌های پرحادثه‌ای که پشت سر مانده، بر حقانیت آن بینش تاکید دارد. وی در تائید سیاست‌های "راه کارگر" در کشف "گاست روحانیت"، ببینیم چگونه پس از آن تائید - گرچه از زبان سلطنت طلب‌ها - با سیاست حزب ما در جمهوری اسلامی و در برخورد با میلیون‌ها زن مسلمان شرکت‌کننده در انقلاب به ستیز بر می‌خیزد. او در همین مصاحبه می‌گوید:

«... البته نباید ناکفته گذاشت که بخشی از مارکسیست‌ها که در سال‌های اول انقلاب، به عنوان مختلف، با جمهوری اسلامی نرد عشق می‌باختند - مانند حزب توده ایران، فدائیان اکثریت و دیگران - در مساله زنان نیز ناگزیر بودند به نحوی شرم‌آور با ارتجاع حاکم کنار بیایند. و کلاً در سال‌های اول انقلاب، حتی بسیاری از جریان‌های مارکسیست کاملاً رو دررو با جمهوری اسلامی باز جمله سازمان‌ها - توجه چندانی به مساله زنان نکردند و این ضعفی است که ما نباید همیشه آن را به یاد داشته باشیم و از آن شرمنده باشیم...»

ما نمی‌دانیم سازمان‌هایی نظیر "راه کارگر"، که مشی جدا از توده آنها سو یا بقول شالگونی، رو در رونی (انقلابی‌شان!) با جمهوری اسلامی، که نقش انکارناپذیری در قدرت‌یابی ارتجاع در جمهوری اسلامی داشته‌است - شرمندگی خودشان را چگونه خواهند توانست جبران کنند، اما آنچه که مربوط به حزب توده ایران می‌شود و آقای شالگونی از آن بعنوان نرد عشق و کنار آمدن با ارتجاع یاد کرده‌است، این یادآوری برعهده ماست:

حزب توده ایران، با انقلاب مردم ایران نرد عشق بازی کرد و همچنان می‌کند و با توده مردم ایران کنار آمده و باز هم خواهد آمد. حزب توده ایران عادت ندارد در برابر مردم بایستد و به انزوا سیاسی گرفتار شده و جمع محدود دور و بر خود را همه خلق ایران بداند. براساس این برداشت، حزب ما از انقلاب مردم ایران دفاع کرد و از خلق ایران جدا نشد. همان خلقی که برای دو دهه حزب ما را سازمان‌هایی نظیر "راه کارگر" متهم به جدائی از آن کرده و یک گام از حکومت دموکراتیک خلق، دیکتاتوری همه خلقی، قیام خلق‌ها و... عقب نمی‌نشستند. البته همه این شعارها و رو یا پیروزی‌ها، آنجا که با واقعیت موجود رویا روی قرار گرفت، به ضد آن تبدیل شد. ما اساساً نمی‌دانیم، این سازمان‌ها کدام خلق را در نظر داشتند و اصولاً چه تصویری از خلق‌ها و توده‌های مردم ایران داشتند، اما آنجا که پای عمل به میان آمد، معلوم شد، این خلق بدلیل باورهای مذهبی که داشته و دارد و با ترزا و تئوری‌های این سازمان‌ها تطبیق نمی‌یافته، طرد شده‌است؛ برعکس، حزب توده ایران آرام و صبور، با درک و پذیرش باورهای مذهبی آنها، در کنار همین خلق و توده مردم ایستاد و روشنگری و سازماندهی بر حوصله آنرا وظیفه خود اعلام داشت.

آینده سرمایه داری

نوشته: ژاک شامباز (Jacques Chambaz)

ترجمه و تدوین: زریختش

می‌کشید این بحران را بعنوان مرحله‌ای دشوار امپا گذرا، بحرانی اقتصادی ناشی از رقابت بین‌المللی و نتیجه "مدرنیزاسیون" معرفی نماید.

پایان بحران نو، بیسابقه و در اصطلاح مرحله‌ای، که آنرا موقت و گذرا توصیف می‌کنند، طی بیش از بیست سال، از سوی دولتمردان کشور ما، هر چند گاه یکبار اعلام شده است، ولی بحران هم چنان ادامه یافته است. این بحران حاصل یک سلسله اکتیباهاست یا مربوط به شرایط موقتی و روزمره نیست. بحث بر سر صلاحیت و توانایی انسان‌هایی که اقتصاد کشور را اداره می‌کنند، نیز نیست. بحران کنونی یک پدیده تصادفی هم نیست. بحران بحرانی است ساختاری: یعنی بحرانی است که مرزهای محدودیت نظام سرمایه‌داری را نشان داده و بیانگر آن تضادهایی است که از این پس رشد بارآوری کار، در چارچوب سرمایه‌داری با آن مواجه خواهد بود. بارآوری که مبتنی بر اضافه ارزش و سود است.

بدون تردید، این یک بحران اقتصادی است، اما نباید از یاد برد دنیا توجه به آنکه هنوز هم عده‌ای کمونیست‌ها را به اقتصادگرایی متهم می‌کنند. همانطور که ما از همان ابتدا تاکید کردیم، این بحران بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی و فردی اثر می‌گذارد و در نتیجه دارای ابعاد فرهنگی و اخلاقی است. کلیه مسایل مربوط به شیوه‌هایی که انسان‌ها تولید می‌کنند، می‌آفرینند، مبادله می‌کنند و اهدافی که جامعه در پیش روی خود قسار می‌دهد، ارزش‌هایی که توصیه می‌نماید، همه اینها در بحران کنونی انعکاس یافته است و بنابراین ما با یک بحران عمومی مواجه هستیم.

آیا این بحران پیامد "مدرنیزاسیون" است؟

ما می‌گوئیم، که مدرنیته و نبودن یک نظام اجتماعی براساس ظرفیت آن نظام در پاسخگویی به نیازهای انسان‌ها، آنچنان که از نظر تاریخی تحول یافته است و با همه تنوعات آنها تعیین و اندازه‌گیری می‌شود. با در نظر گرفتن این معیار، بهایی که سرمایه‌داری برای حفظ سلطه خود می‌پردازد، بسیار سنگین است. گسترش و توسعه بحران تنها پیامدهای مکانیکی یک سیستم تجریدی نیست، بلکه مستقیماً به سمت‌گیری‌هایی که محافل حاکم به جامعه تحمیل می‌کنند و طرح‌های تقییرایی آنها که ناشی از گزینش‌های عمومی، استراتژیک و روزمره آنهاست، وابسته است. در واقع گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری می‌خواهند که با همکاری دولت و از خلال نبردهای طبقات و تناسب نیروها همه وسایل ممکن را در اختیار خود بگیرند. گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری همواره در تلاش برای دست یافتن به سریع‌ترین و بالاترین سودها بوده‌اند. آنها حتی توزیع جغرافیایی صنایع و حرفه‌ها را تغییر دادند، تا بتوانند در وهله نخست حوزه‌های قدرتمند جنبش انقلابی را که از سال ۱۹۶۸ خطر آن را دریافته بودند، تضعیف نمایند. آنها سرمایه‌گذاری در مشاغل تولیدی و بارآور را کاهش داده و فشار زیادی برای کاستن از هزینه‌های مفید به مردم وارد می‌آوردند. با ادامه سنت سوداگر و رباخوار سرمایه‌داری فرانسه، آنها سرمایه‌های انباشته شده خود را در عملیات مالی و بورس‌بازی در کشور یا خارج به کار انداختند. آنها بدین ترتیب توان رقابت اقتصاد کشور را کاهش داده، راه را برای نفوذ کالاهای وارداتی هموار ساخته و موقیعت کشور ما را در رابطه با دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری وخیم‌تر ساختند.

توسعه انسان‌ها؟

سیاست حاکم در ابعاد مالی خود نیز حساکی از یک گزینش اجتماعی است. منطبق سود می‌کوشد تا توسعه ظرفیت‌های انسانی را به حداکثر محدود نماید و هر آنچه را که برای این توسعه ضروری و ناگزیر است را به عنوان یک "هزینه" محسوب نماید. آموزش و پرورش، بهداشت، کارآموزی، فرهنگ و تفریحات همگی در منطبق سرمایه "هزینه"‌هایی هستند که باید آنها را به حداکثر کاهش داد.

امروزه ضرورت شکنندگی و تزلزل شرایط کار از سخنان سخنوران "مدرنیته" لحظه‌ای حذف نمی‌شود. گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری و دولت، همه تلاش را متمرکز ساخته‌اند تا بتوانند با متزلزل ساختن بیشتر شرایط کار، خود را با اوضاع انطباق دهند. این سیاست نابرابری‌ها را گسترش می‌دهد، به فقر و طرد و محرومیت منجر می‌شود و بیبکاری، تزلزل، فشار بر روی دستمزدها و مواهب اجتماعی، امتناع از در نظر گرفتن مهارت‌های نوین را بدنال می‌آورد. میلیون‌ها کارگر، فعال یا بازنشسته، از محرومترین‌ها تا ماهرترین کارگران، پژوهشگران و مهندسين در فعالیت حرفه‌ای و در زندگی خود تحت فشار این وضعیت قرار گرفته‌اند.

"واقعیت‌ها و استراتژی" کتابی است، نوشته ژاک شامباز (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه). این کتاب به تشریح مبانی استراتژی نوین حزب کمونیست این کشور اختصاص دارد، اما در حقیقت آنچه در این کتاب ارزشمند عنوان می‌شود، فصلی از بحران عمومی سیستم سرمایه‌داری جهانی است و بدین ترتیب مرزهای مباحث مطرح شده، اغلب فراتر از مرزهای کشور فرانسه می‌باشد. ضمناً کتاب تنها با این فصل پایان اختصاص نیافته و نویسنده در ادامه به بررسی علل بحران، یعنی مکانیسم اضافه ارزش و سود و غیره نیز پرداخته است؛ که البته این بخش عمدتاً تئوریک و مبتنی بر استدلال‌های اقتصادی است. آنچه را بصورت تلخیص شده ترجمه کرده‌ام، از بخش بحران عمومی سرمایه‌داری کتاب برگرفته شده است و ترجمه بخش دوم را امیدوارم در فرصت‌های آینده تهیه کنم. بنظر من، مطالعه دقیق نکاتی که ترجمه آنرا برای چاپ در "راه توده" ارسال داشته‌ام، می‌تواند برای بسیاری از سنارالاتی که اکنون در میان سازمان‌ها و نیروهای چپ ایران مطرح است، پاسخ‌هایی جالب و قابل تعمق داشته باشد، بویژه در ارتباط با علوم، تکنولوژی جدید و رابطه آنها با جرمه سرمایه‌داری، که همان بهره‌کشی و سود و ارزش اضافه باشد.

حاصل تکنولوژی در خدمت سرمایه!

در طی سه دهه اخیر دگرگونی‌های بزرگی در ساختار تولید و شیوه اداره امور بوجود آمده است؛ دگرگونی‌هایی که اکنون آهنگی سریع‌تر به خود گرفته‌اند. در فاصله یک نسل، جهش علمی و فنی بر تولید، زندگی اجتماعی و مبارزات خلق مستقیماً اثر گذاشته، سطح زندگی را بالا برده و شیوه مصرف و اصولاً طرز زندگی را عمیقاً تغییر داده است. در فاصله‌ای بسیار کوتاه، تقریباً در همه عرصه‌ها تولید و بارآوری، مصرف، تعلیم و تربیت، شرایط زیست-تغییرات مهمی بوجود پیوسته است.

اما همه اینها تنها یک روی واقعیت است. بنا به تعبیر کنگره ۲۴ حزب (حزب کمونیست فرانسه) در سال ۱۹۸۲ «نه تنها پیشرفت‌های واقعی دهه‌های پیشین همه مسایل را حل نکرده است، بلکه منطبق سودجویی، این پیشرفت‌ها را محدود و ناقص ساخته و حتی سیر آن را معکوس نموده است. این منطبق بحرانی عمیق را در جامعه بوجود آورده و پروراند است.» بحران این است آن واقعیت اساسی، واقعیتی که اکنون چند دهه است که هم چنان و علیرغم آنکه چه گروهی قدرت را در دست داشته، ادامه یافته است. اما مباحثات و اختلاف نظرهای بیش از آنکه بر سر پذیرش وقوع تحولات کنونی باشد، بر سر تفسیر ما از بحران و خطوط عمده یک دگرگونی جدی و واقعی است.

ما از سال ۱۹۷۱، پایان پیشرفت‌های دهه‌های گذشته را پیش‌بینی کردیم؛ (در همه عرصه‌ها سیاست قدرت حاکم با مسایلی روبرو می‌شود که بیش از پیش از حل آن در جهت منافع اکثریت مردم عاجز است.) پژوهش‌هایی که از ابتدای دهه شصت آغاز شده بود، جنبه نوین و بیسابقه بحران و مکانیسم ریشه‌داری که به جاد شدن آن خواهد انجامید را روشن می‌ساخت. ما پایه اندیشه و پژوهش خود را بر روی تضادهای جامعه خود قرار دادیم و با برخی از تئوری‌ها و مفاهیمی که قصد داشت از سرمایه‌داری انحصاری دولتی مفهومی مجرد و جدا از اشکال مشخص تسلط سرمایه، مناسبات آن با دولت و سیاست‌هایی که از یک کشور به کشور دیگر تفاوت داشت، ارائه دهد، قطع رابطه نمودیم.

به این ترتیب این امکان پدید آمد تا بتوان جنبه عمیقاً بیسابقه بحران را درک کرد و تفسیرهای رایج قدرت حاکم را افشا نمود. تفسیرهایی که

دمکراسی؟

استثمار و سلطه همواره جزئی از نظام سرمایه داری بوده است و محدودیت تاریخی این نظام نیز در همینجا قرار دارد.

بشریت در آستانه گذار

امروز بشریت پرسرچهارراه تاریخی خود قرار گرفته است. روند گسترده‌ای که هنوز مراحل آغازین را می‌گذراند، در عرصه‌های مختلف خود را آشکار می‌سازد. در این روند انفجار علم و فن، تحول مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی، خواسته‌ها و آرزوهای بدیع و نوین، دشواری‌ها و چالش‌های تازه همه با یکدیگر همراه شده‌اند. این روند مجموعه‌ای از پرسش‌ها و مسائلی را بوجود آورده است که به اشکال گوناگون تمام حوزه‌های فعالیت انسانی را دربر می‌گیرد.

ما کمونیست‌های فرانسه، با این روند در چارچوب مشی خود و در پاسخگویی به مسائلی مطروحه مبارزه‌رهایی بخش در یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری برخورد می‌کنیم. اما تجزیه و تحلیلی که ما از بحران جامعه خود به عمل آورده‌ایم به ما امکان داده است که بتوانیم دشواری‌ها و چالش‌های امروزی جهان را دریابیم. دشواری‌هایی که همه نیروهای اجتماعی، همه خلق‌ها، با شرایط ویژه و منحصر بفرد تاریخی خود و اشکال توسعه و نظام اجتماعی ویژه خود با آن دست به گریبان هستند و سرمایه داری با همه تفرعن و تکبری که دارد از آن خلاصی نخواهد داشت.

هنگامی که تاریخ چند هزار ساله بشریت را از نظر می‌گذرانیم، مشاهده می‌کنیم که کلیه لحظات گرهی و تعیین کننده این تاریخ، درست در پیوند با تغییرات بنیادین در ابزارهای کار انسان‌هاست. ابزاری که به آنها اجازه داده است تا با تغییر طبیعت نیازهای خود را مرتفع سازند. از پیدایش ابزارها در ابتدائی‌ترین شکل خود تا ماشین ابزار، این ابزارها به بشریت اجازه داده است که پاره‌ای از محدودیت‌های اندام خود را پشت سر گذاشته و ظرفیت‌ها و امکانات خود را توسعه بخشد. بدین ترتیب این ابزارها امکان پیشرفت بارآوری کار را فراهم ساخته و نقشی اساسی و متضاد در توسعه ظرفیت‌های بشریت و رابطه میان انسان‌ها ایفا کرد: امکان انباشت مازاد بر نیازه هر قدر هم که در ابتدا ناچیز بود، پیدایش و گسترش تقسیم فنی کار و به همراه آن امکان فعالیت مجزا از تولید مادی، ظهور طبقات و انحصار فعالیت‌های روشنفکری و فعالیت‌های مربوط به رهبری جامعه در دست طبقات بالایی که از اجبار تولید مادی خلاص گردیده بودند، همگی در ارتباط مستقیم با تحول در ابزارهای کار قرار داشت.

انقلاب صنعتی با ظهور "ماشین ابزار" یکی از این لحظات تاریخی بود، که امکان داد تا تمام محدودیت‌های اندام انسانی در استفاده از ابزارها به شکل رادیکال و بنیادین پشت سر گذاشته شود. امروز این تنها به پشت سر گذاشتن ظرفیت‌های فیزیکی انسان‌ها محدود نمی‌شود، بلکه توانایی‌های مغزی و تا حدودی حسی آنها را نیز دربر گرفته است. آنچه که امروز در کنار ابزارها و تجهیزات عمل می‌کند تنها کار کردهای "فیزیکی" نیست، بلکه اعمالی نظیر محاسبه، حافظه، اطلاع، کنترل و نظارت نیز هست. به گونه‌ای تصویری می‌توان گفت که دیگر نه دست انسان، بلکه برخی کارکردهای مغز وی در ابزارهای مادی غیبت پیدا کرده است. اینها آن آستانه و گرهگاه و نقطه عطفی است که در حال گذار به آن هستیم.

بحث بر سر یک تحول یا انقلاب صنعتی دوم نیست، بحث برسریک انقلاب واقعی در مناسبات میان انسان با طبیعت است که ما آن را انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی می‌دانیم. ضمن آنکه از این اندیشه که این انقلاب بخودی خود یک نظم اجتماعی آسانی را به ارمغان خواهد آورد، برحذر بوده‌ایم.

با در نظر گرفتن مدارج چندین هزار ساله تاریخ، انقلاب کنونی در برگیرنده تحولات عمیق‌تری در رابطه میان انسان - ابزار - طبیعت و بنابراین پیشرفت بارآوری کار است؛ تحولاتی که انقلاب صنعتی در دوران خود نمی‌توانست حاصل آن باشد. این انقلاب چشم‌انداز کاهش چشمگیر آن مدت زمانی، که بشریت در تاریخ خود برای تولید ثروت‌های مادی صرف می‌کرد را بوجود آورده است. متقابلاً زمینه‌های افزایش ساعاتی را که انسان می‌تواند صرف شگوفایی خود نماید را فراهم ساخته است. این انقلاب بدین ترتیب امکان تحول بنیادین در زمان و مضمون خود کسار را هم چون مناسبات میان فعالیت‌های حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای بوجود آورده است. این انقلاب نه بطور نوری ولی در دراز مدت چشم‌انداز پشت سر گذاشتن بنیادین تقسیم کار و طبقات را به شکلی که بشریت تا به امروز شناخته است بوجود آورده است. این انقلاب گرایش به سمت یک انقلاب در نقش انسان و در روند تولید، یک انقلاب واقعی

"سلطنت کارفرماها" واقعی است که می‌خواهند دست نخورده باقی بماند و هر روز که می‌گذرد خصلت خودکامه و فردی شده‌نهادهایی که از سال ۱۹۵۸ برقرار شده، بیشتر افزایش می‌یابد. (۱) دولت به یک ماشین عظیم بروکراتیک، ناکارآمد و ریخت و پاشگر تبدیل شده، دور از شهروندان و آزار دهنده آنهاست. دولت به دستگاهی تبدیل شده است که کارکنان آن مانند چرخ و دنده‌های بی‌روح و بی‌مسئولیت به کار گمارده می‌شوند، کارکنانی که صاحبان قدرت می‌کوشند تا متغور بودن سیاست خود را متوجه آنها سازند. در همین حال محافظان حاکمه برای خود کلوب‌ها و باشگاه‌ها و موسسات پژوهشی تأسیس می‌کنند و در آنجا استراتژی خود را تنظیم می‌نمایند. خواست و اراده آنها مبنی بر دور نگه داشتن شهروندان از هر گونه مشارکت آگاه در گزینش‌های اساسی به یک بحران سیاسی انجامیده است که در واقع بحران دمکراسی است. این سیاست با کوشش دائمی برای بی‌اعتبار ساختن هر گونه مبارزه تکمیل می‌شود.

مناسبات نوین انسانی؟

همبستگی‌های میان انسان‌ها که حاصل مبارزات بسیار طولانی بوده است، با تحولات موجود زیر و رو گردیده و بطور منظم مورد تجاوز قرار دارد، تضمین‌های جمعی تحت عنوان "مدرنیزاسیون" نابود می‌شوند؟ حقوق و آزادی‌های مردم تحت فشار قرار گرفته و از گسترش آنها جلوگیری می‌شود.

همکاری و برقراری مناسبات نوین بین المللی؟

ادامه سیاست داخلی در عرصه خارجی بصورت یک سمتگیری متجلی می‌شود که به منافع کشورها و نیازهای دوران پشت کرده است. ارزش‌ها، بنام مدرنیته، از سوی محافظان حاکم سال‌هاست که در بنام "انقلاب فرهنگی" تحت یورش است، این یک انجماد است، که محتوای آن در واقع یک ضد انقلاب همه جانبه است. دستاوردها و امکانات ملی تحت فشار قرار گرفته و با تلاش‌های گوناگون و هم جهت، برای ریشه کن کردن ارزش‌های مترقی که در طول تاریخ کشور ایجاد شده است، پیوسته ادامه دارد. هدف مغشوش نمودن تصویر گذشته به منظور مغشوش ساختن راه آینده است.

بحران بدین‌منظریک در بحران ارزش‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی گسترش می‌یابد.

واقعیت‌ها روشن و گویا هستند:

سرمایه داری، ولو به شکل مدرن، همواره همراه با خشونت علیه انسان‌ها است، خشونتی که هر گاه اوراق تسلط امپریالیستی در عرصه بین‌المللی ورق زده شود، تمام زشتی خود را نشان می‌دهد. قانون ثروتمندترین و قدرتمندترین‌ها همچنان بر تقسیم بین‌المللی کار و بر مناسبات میان خلق‌ها حکمفرما است. چند ملت‌ها به همراه ثروتمندترین کشورهای و علی‌رغم همه تضادهای میان خود، تمام وسایلی ممکن را بکار گرفته‌اند، تا برتری خود را بر جهان تحمیل کنند. استراتژی امپریالیسم تمامی ثروت خلق‌ها را غارت می‌نماید و آنها را زیر مشت آنتین بدهی‌ها، که آن را به عنوان کمک جلوه می‌دهند، له می‌نماید. به این ترتیب مساریج جهنمی فقر مادی و توسعه نیافتگی ادامه می‌یابد.

جهان سرمایه داری اکثریت کشورهای در حال توسعه را "جهان سوم" می‌داند. اصطلاحی که مردم این کشورها را به همان اندازه دیگران و با همان حقوق دیگران بخشی از جهان محسوب نمی‌نماید. "رفساء" سرمایه داری در کشورهای توسعه یافته‌تر هم چنان بر اختناق و گرسنگی میلیارد‌ها مرد، زن و کودک مبتنی است که باید برای بدست آوردن حداقل وسایلی معیشت و بقا مبارزه کنند. "جهان آزاد" همان جهان آزادی تجارت و غارت، جهانی است که در آن از ترکیه تا آفریقا، از کره جنوبی تا پاکستان، حقوق بشر مورد خشن‌ترین تجاوزهاست. رهبران این "جهان آزاد" از بدترین دیکتاتورها و فاسدترین سیاستمداران تا آنجا که در توان داشته باشند، دفاع کرده و با آنها همراهی می‌کنند. تنها جنبش خلق‌ها است که می‌تواند آنها را به عقب‌نشینی وادارد، گرچه آنان هرگز از تلاش برای بازپس گرفتن مواضع از دست رفته خود صرف‌نظر نمی‌کنند. مردم کشورهای آمریکای لاتین که ایالات متحده آن را "حیاط خلوت" خود محسوب می‌نماید، به خوبی می‌دانند که چه بهایی در گذشته از این بابت برداشته‌اند و امروز نیز می‌پردازند.

در مناسبات میان خود انسان‌ها و سرانجام یک انقلاب در خود انسان را بوجود آورده است.

این است مفهوم وسیع آن اندیشه‌ای که کنگره ۲۶ حزب کمونیست فرانسه با آن گشایش یافت. کنگره‌ای، که تایید می‌کند: «ما اکنون تحول اساسی نوع انسان را از سر می‌گذرانیم و تحت تاثیر تلاقی انقلاب تکنولوژیک و جنبش خلق‌ها شرایط برای رهایی واقعی انسان‌ها سرانجام فراهم می‌شود.» اما برخلاف برخی تفسیرها، ما این انقلاب را نوعی تقدیر ناگزیر نمی‌دانیم. خطراتی که بر سر راه این انقلاب قرار دارد، درست به اندازه همان امکاناتی است که برای رهایی انسان می‌آفریند. جنبش‌های بخش عظیمی، انسان را به مدارج بالاتر تمدن رسانده است، اما جهان ما جهان فقر و تباهی‌های بی‌سابقه نیز هست.

بدین ترتیب بررسی گرایش‌های دراز مدت انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی نباید چشم ما را بر روی واقعیت‌های امروزی بسته نگاه دارد، چرا که واقعیت‌های امروز بر آینده و بر سرنوشت این گرایش‌ها تاثیر می‌گذارد. آینده مجموعه‌ای از درگیری‌ها و مبارزات است، که از واقعیت‌های طبقاتی و استراتژی‌های موجود نمی‌تواند جدا باشد. تکنیک و فن از انسان‌هایی که آنها را به کار می‌اندازند و مناسبات اجتماعی که در درون آن فعالیت می‌کنند، جدا نمی‌تواند باشد.

این شیوه برخورد به ما اجازه می‌دهد، که بتوانیم مسئله "مدنیته" را در عرصه درست آن مطرح نماییم. یعنی بر بستر یک آئین نوین و مبتنی بر پیشرفت و مشارکت انسان‌ها، بر بستر ساختمان یک تمدن نوین. تمدنی، که وجه مشخصه آن عقب راندن استثمار و سلطه باشد. امری که باید از خلال حل فوری‌ترین و مبرم‌ترین مسایل روز تحقق یابد. ما به این ترتیب خواهیم توانست تلاش‌های مدافعین سرمایه‌داری را، که سعی دارند اینگونه تلقین کنند، که گزینش‌های سرمایه‌داری در امر نوسازی جامعه تنها گزینش‌های ممکن است را خنثی سازیم.

کدام "مدنیته"؟

مدافعین سرمایه‌داری بر تحولات کنونی روند علمی و تکنولوژیک تکیه می‌کنند. در مورد چنین تحولاتی کسی تردید ندارد، اما بحث اساسی بر سر آن است که آیا این روندی است خنثی و بیطرف و ناشی از تحولات "عینی"؟ و یا اینکه استراتژی‌های معینی سمت و جهت آن را تعیین می‌کنند. اکنون در کشفیات علمی و حتی چگونگی پژوهش علمی تحولات عمیقی ایجاد شده است. در این عرصه نیز ما در آستانه یک چرخش بزرگ قرار داریم. این امر واقعیت است که هیچکس نمی‌تواند آن را کم اهمیت تلقی کند. البته هرگز نباید غیبت نسبی روند پژوهش علمی و پیشرفت‌های حاصل از آن را از یکسو و با در نظر داشت شرایط اجتماعی، که پژوهش علمی در آن جریان می‌یابد؛ و نیز کاریست و بکارگیری نتایج این پژوهش در عمل و در جامعه را از سوی دیگر، با هم مخلوط کنیم. آن بخش از واقعیت علم و فن که جنبه عمومی و جهانشمول دارد، یک چیز است، و واقعیت آن در جهتی که استراتژی سلطه‌گری قدرتمندترین کشورها بدان سمت و سو داده می‌دهد، چیزی دیگر. (۲)

در هیچ یک از دوران‌های تاریخ، پیشرفت علم و تحول اندیشه‌ها و عقاید و رابطه آن با مجموعه پراتیک انسانی هرگز بطور کامل از جامعه، نیازها و تضادهای آشتی‌ناپذیر آن جدا نبوده است. امروز که پیوند میان پژوهش تکنولوژی-تولید در جامعه تنگ‌تر گردیده است، فشار دولت‌ها و گروه‌های صنعتی و مالی نیز بسیار فزونی‌تر شده است. در حال حاضر مناسبات حاکم بر پژوهش علمی تا حد منحرف ساختن آن پیش رفته است. استراتژی حاکم که ویژگی اصلی آن پنهان کاری ناشی از رقابت و نیز مسابقه تسلیحاتی است، پژوهش علمی را به وسیله‌ای دیگر در جهت سلطه به زبان کشورهای کمتر توسعه یافته تبدیل کرده است. در عین حال این استراتژی توده‌های مردم را از هر گونه امکان برخورداری واقعی از درک جنبش علمی دور ساخته است.

ما اکنون شاهد برپایی "سیستم‌های تکنولوژیک" تازه‌ای هستیم که نمی‌توان آن‌ها را ادامه تکنیک‌های قبلی دانست. در این عرصه نیز ما در درگاه و در آستانه یک تحول قرار داریم. اما این سیستم‌های نوین به همان اندازه که امکان آزادی واقعی انسان‌ها را با خود همراه دارد، می‌تواند به حاصل اشکال تازه تر استثمار تبدیل شود. آنچه که اکنون سمت و جهت اصلی استفاده و بکارگیری تکنولوژی نوین را تعیین می‌کند همانا دغدغه سودآوری سرمایه، انطباق دادن آن با مناسبات استثماری و سلطه‌جویی و تلاش در جهت پنهان کاری و جلوگیری از آگاهی مردم است.

بهران جوامع پیشرفته سرمایه‌داری معاصر این واقعیت را نشان می‌دهد، که انقلاب نیروهای مولده به خودی خود رهایی بخش نیست.

طرفداران نظم حاکم اجازه بحث درباره هیچیک از این‌ها را نمی‌دهند و مخالف آن هستند که این مسایل در تمام ابعاد اجتماعی و انسانی آن طرح شوند. دلیل این امر نیز روشن است: طرح این مسایل موجب خواهد شد که ما بر روی معیارهایی که سرمایه‌داری بکار می‌گیرد، کارایی که مدام به آن می‌بالد، مفهومی از فرهنگ و ارزش‌ها که آن را توصیه می‌کند، همه اینها در زیر پرسش و در برابر علامت سوال قرار گیرند.

ایدئولوژی حاکم، جنبش علمی و تکنولوژیک را امری بخودی خود "عینی" معرفی می‌کند و از اینجا "خنثی" بودن و بیطرفی آن را نتیجه می‌گیرد و بدین طریق زوایای بدلی و غیرواقعی از "پیشرفت" ارائه داده، حرکت واقعی تاریخ، تضادها و مبارزات آن را نادیده می‌گیرد. ایدئولوژی حاکم بدین طریق پیش‌بینی‌های خوش‌خیالانه‌ای از آینده بدست داده و مدعی است که علم و تکنولوژی، بدون نیاز به مبارزه مردم، خود مسایلی را که بوجود می‌آورد حل خواهد کرد. بالطبع در نقطه مقابل، محکومیت خشن و تاریک اندیشانه علم تبلیغ می‌شود که به اشکال مختلف در ترس از گذار به هزاره سوم دیده می‌شود.

در سال ۱۹۸۶ بخش برنامه‌ریزی فرانسه گزارشی راجع به آینده کشور منتشر ساخت. براساس این گزارش، ما در کشور خود شاهد تولد یک جامعه نوین "جامعه خلاقیت" هستیم. بحران "نه نشانه کمبود رشد، بلکه علامت تغییر جهان" کنونی است که باید بهای آن را پرداخت. بنابه نوشته تهیه‌کنندگان این گزارش "ابداع" امری دردناک است، اما باید توانست این "گردباد تخریب خلاق" را پی گرفت زیرا، که این خصلت اساسی تمدن سرمایه‌داری است. «این ادعاها علیرغم ظاهر مدرن و نوگرای خود، در واقع نشان‌دهنده درکی علم‌گرا از پیشرفت است که آگاه‌ترین پژوهشگران همواره با آن مبارزه کرده‌اند. این گفته‌ها بی‌اختیار ما را به یاد روایت مارکس از "تبهکار و چاقو" می‌اندازد. مارکس می‌گوید برای مدافعین سرمایه‌داری کاربرد سرمایه‌داری ماشین تنها کاربرد ممکن است. استثمار کارگر بوسیله ماشین نیز همان استثمار ماشین بوسیله کارگر است. هر کس در کاربرد سرمایه‌داری ماشین چند و چونی داشته باشد، با کاربرد ماشین و پیشرفت اجتماعی مخالف است. آیا این استدلال بیانات "بیل سایکس" تبهکار معرف را به یاد نمی‌آورد، که در دادگاه گفت: «تردید نیست که گلولی شخصی بریده شده است. واقعیت‌ها روشن است؛ اما این گناه من نیست، بلکه از چاقو است. و آیا شما می‌خواهیم چاقو را به خاطر این اشکالات موقت حذف کنید. آتایان قضاات! کمی فکر کنید! چاقو یکی از مفیدترین ابزارها در جهان و در کشاورزی است و به همان اندازه مفید در جراحی و مورد استفاده دانشمندان آناتومی است، که در استفاده از آن برای خوراک، با محکوم کردن چاقو شما در جهل و بی‌علمی کامل غرق خواهید شد.»

برای سرمایه‌داری، "مدن" آن چیزی است که با سلطه آن بر جهان در تطبیق قرار بگیرد. هر چه مخالف آن است کهنه است و این در همه عرصه‌هاست. این است علت و انگیزه آن انقلاب فرهنگی "که هیات حاکمه با کمک همه جانبه عالم نمایان "مابعد مدنیته" دنبال می‌کنند. پنهان کردن علل عمیق بحران، آن چنان که محافل حاکمه در پی آن هستند موجب خواهد شد که بحران به یک تقدیر گریز ناپذیر تبدیل شود، در حالیکه علل واقعی بحران یعنی اضافه ارزش، سود و سودجویی مالی خود ریشه در تضادهایی دارد، که سرمایه‌داری در جریان افزایش بارآوری کار با آن مواجه است. با تلاش برای پنهان کردن علل واقعی بحران، چشم‌ها بر روی امکان تحولی دیگر بر اساس گزینشی دیگر بسته خواهد شد.

(۱) منظور جمهوری پنجم و آخرین جمهوری فرانسه است که از سال ۱۹۵۸ با تصویب یک قانون اساسی تازه آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد.

(۲) منظور نویسنده آن است که روند پژوهش علمی و فنی از یکسو دارای خصلت عمومی و عینی مستقل از خواست انسان‌ها یا طبقات است، اما از سوی دیگر این روند مستقل از سمت گیری‌های طبقاتی که قدرتمندترین کشورها و گروه‌های سرمایه‌داری در جهت تحکیم سلطه خود بدان تحمیل می‌کنند، نیست.

سفر ۵ میلیارد تومانی ناطق نوری به مازندران

یک معامله سیاسی و یک مواضعه جلوه گر شده است و اصولاً نمی‌شود اینگونه تلقی کرد که موضوع دیدگاه و عملکرد یک فرد باشد، بلکه باید بررسی شود چه کسانی هستند که چون یکی لو می‌رود دیگری از راه و مسیری دیگر سر بیرون آورده و همان شیوه را اجرا می‌کند... شما می‌خواهید حکومتی در عراق روی کار بیاید که منافع غرب به خطر نیفتد، پاسخ دهید در این میان شما چه سودی دارید و چه عایدتان می‌شود.

نبوی در بخش دیگری از صحبت خود درباره حمایت از خاتمی گفت: بسط و گسترش آزادی‌های سیاسی و نهادینه شدن آنها، انتظار جناح‌های حامی آقای خاتمی است. اگر اینها را نداشتند باشیم در بقیه مسائل نمی‌توانیم حرف بزنیم. ما معتقدیم سرمایه‌داری بدون آزادی بسیار بدتر از سرمایه‌داری با آزادی است.

نقش وزارت ارشاد در حمایت از ناطق نوری

وزارت ارشاد اسلامی، تحت رهبری مصطفی میرسلیم (وزیر ارشاد اسلامی و عضو رهبری مؤتلفه اسلامی) فشار سنگینی را به هنرمندان کشور، برای جلوگیری از اعلام حمایت آنها از دکتر خاتمی سازمان داده است. از هنرمندان با تهدید امضاء می‌گیرند که در حمایت از خاتمی موضع‌گیری رسمی نکنند. بسیاری در تهران، حریت در سینما شهر فرنگ را در ارتباط با فعالیت‌های وزارت ارشاد ارزیابی می‌کنند. در این میان امیرخانی، خوشنویس معروف ایرانی، که مرد مستی است، رسماً به وزارت ارشاد اعلام کرده است، که نه بعنوان انجمن خوشنویسان، بلکه بعنوان یک خوشنویس به دکتر خاتمی رای خواهد داد و این را حق دارد، که اعلام کند. فشار به روزنامه نویسان، نویسندگان و دیگر هنرمندان همگی سازمان یافته و با همان هدفی دنبال می‌شود که وزارت ارشاد دنبال آنست: تحمیل انفعال و بیرون کشیدن ناطق نوری از صندوق‌ها!

سفر خاتمی به کردستان یک حادثه بزرگ بود

استقبالی که در شهر "ارومیه" از دکتر خاتمی شد، خشم روزنامه‌های رسالت، وابسته به مؤتلفه و روحانیت مبارز و همچنین کیهان، وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت را موجب شد. این سفر با سفر خاتمی به کردستان تکمیل شد. از کردستان به راه توده خبر رسیده است: «مردم کردستان، در ابتدا و متأثر از خشمی که نسبت به رژیم دارند، از این سفر و اصولاً کارزار انتخاباتی استقبال نکردند، اما چند سخنرانی دکتر خاتمی که در آنها از استقلال فرهنگی و احترام به مذهب و زبان کردها دفاع کرد، جو را یکلی دگرگون ساخت. امام جمعه اهل سنت کردستان که با سفر خاتمی به کردستان مانند سفر دیگر مقامات روحانی حکومتی روبرو شده بود، پس از ملاقات و گفتگو با خاتمی، در کنار او قرار گرفته و در پایان سفر تا فرودگاه سنندج وی را بدرقه کرد.» سفر خاتمی به شهرهای کوچک و گفتگو با مردم کوچک و بازار و ناباوری و ستیز مردم با تبلیغات حکومتی، موجی از حمایت را در این شهرها از خاتمی بدنسال آورده است و بدین ترتیب تمام حمایت تلویزیونی دولتی از ناطق نوری، در عمل و در میان مردم به ضد خود تبدیل شده است. (خشم روحانیون بازاری، که در سخنرانی‌های آیت الله کنی، آیت الله امینی و روزنامه‌های رسالت و کیهان منعکس است، خود نشانگر صحت این ارزیابی است)

در مازندران گفته می‌شود، که چند میلیارد تومان خرج سفر تبلیغاتی ناطق نوری به این استان شده است. در جریان این سفر، بدستور استاندار و دیگر مقامات حکومتی، مدارس و ادارات دولتی تعطیل اعلام شد، تا از ناطق نوری استقبال شود. عکس‌های این استقبال و جمعیتی که به خیابان‌ها کشانده بودند، در روزنامه رسالت، وسیعاً انتشار یافت. گفته می‌شود، که بنا به خواست مقامات تهران، از سوی روحانیت ساری و امام جمعه این شهر، تحقیقاتی پیرامون هزینه سفر تبلیغاتی ناطق نوری به مازندران صورت گرفته است. براساس این تحقیقات که استاد آن در اختیار مقامات تهران گذاشته شده، هزینه این سفر تبلیغاتی ۵ میلیارد تومان بوده است، که تمامی آن از جانب حبیب الله عسگرآولادی و اسدالله بادامچیان، رهبران حزب مؤتلفه اسلامی و بازار تهران پرداخت شده است.

روحانیون بازاری نگران انتخابات هستند!

آیت الله امینی، امام جمعه موقت قم، که عضو شورای جدید مصلحت نظام تعیین شده است، همصدا با آیت الله مهدوی کنی، در یکی از سخنرانی‌های اخیرش در ستیز با دکتر خاتمی گفت: گول ریش و تسبیح را نخورید، می‌خواهند قضایان مشروطه را تکرار کنند و روحانیون را کنار بگذارند. همین سخنان را چند روز بعد، مهدوی کنی در شهر و خطاب به روحانیون خموزه علمیه مشهد بر زبان راند. همه این شواهد نشان می‌دهد، روحانیون بازاری و مرتجعین مذهبی، که مردم در انتخابات مجلس پنجم به آنها رای ندادند، بشدت نگران طرد کاندیدای خود "ناطق نوری" از سوی مردم می‌باشند. آنها در حالی از حذف روحانیون ابراز نگرانی می‌کنند، که کاندیدای اصلی رقیب ناطق نوری نه تنها روحانی، بلکه آیت الله زاده و سید نیز می‌باشد! بنابراین نگرانی از حذف روحانیون نیست، نگرانی از حذف ارتجاع و کوتاه شدن دست بازار، روحانیون بازاری و سرمایه‌داری غارتگر تجاری از اهرم‌های قدرت است.

نگرش طیف چپ مذهبی به اوضاع جهان

دکتر سید کاظم اکرمی، وزیر آموزش و پرورش کابینه میرحسین موسوی، که اکنون مدرس دانشگاه تربیت معلم است، در یک سخنرانی که در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شد، گفت: سرمایه‌داری جهانی تلاش می‌کند که حاکمیت سرمایه جهان روز به روز افزایش یافته و سرمایه‌داران جهان با برقراری ارتباط بسیار نزدیک و یکپارچه گردیده و در سوی دیگر میلیاردها فقیر و گرسنه قرار گیرند و سرمایه‌دار با اجرای برنامه‌های هماهنگ در سراسر جهان کلیه اهرم‌های کنترلی را در اختیار داشته باشد... در این بین سرمایه‌داران نیز تحرک بی‌سابقه‌ای یافته، تا آنجا که می‌گویند، سرمایه بخش خصوصی خارج از شبکه بانکی سه چهارم مجموع بودجه ۷ کشور صنعتی است. این سرمایه یک آسیب‌پذیری جهانی ایجاد کرده است.

یک مهره انگلیسی-امریکائی که می‌سوزد، مهره دیگری را رو می‌کنند!

مهندس بهزاد نبوی، عضو شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در جمع دانشجویان دانشگاه بوعلی سینا همدان، در اشاره به سفر مذاکرات پنهان لاریجانی در انگلستان گفت: ... هر وقت وزیر خارجه ما خواست برای حل اختلافات و بهبود روابط به عراق سفر کند و یا هیئتی از عراق راهی ایران شود، یک ستاتور انگلیسی به "هور"های جنوب عراق رفت و از طریق رویتر اعلام کرد که چه نشسته‌ای، شیعیان را در عراق کشتار می‌کنند و آنگاه همه چیز به هم می‌ریزد و کلیه اقدامات مسکوت می‌ماند. حال شما این صحبت‌های آقای لاریجانی (که در همین شماره راه توده می‌خوانید) را بغل دست آن توصیه‌نامه رجایی خراسانی قرار دهید، که ۲-۳ سال پیش داده بود و تقریباً همین نظرات را ارائه کرده و اظهار داشته بود، که غیبت ما در عراق سبب می‌شود آمریکا به تنهایی سرنوشت عراق را تعیین کند. آن مهره سوخت و حالا دیگری آن پرچم را بلند کرده و خیلی صریح و روشن این خط را ادامه داده و اجرا می‌کند. این ماجرا از حد یک نظریه و دیدگاه فراتر رفته و در حد

Rahe Tudeh No 59

Mai 97

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۳۲۰-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
می‌توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار
و گزارش‌های خود استفاده کنید.